



سطوح روایت در قصه‌های

قرآن

غلامرضا پورسفرزاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سطوح روایت در قصه های قرآن

نویسنده:

غلامرضا یوسف زاده

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	سطوح روایت در قصه های قرآن
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۵	دیباجه
۱۶	مقدمه
۱۷	بخش اول: کلیات
۱۷	اشاره
۱۸	فصل اول: کلید واژه ها
۱۸	اشاره
۱۸	۱. روایت در لغت و اصطلاح
۱۸	اشاره
۱۸	الف) روایت در لغت
۱۹	ب) روایت در اصطلاح
۲۰	۲. قصه در لغت و اصطلاح قرآن
۲۰	اشاره
۲۱	الف) قصه در لغت
۲۱	ب) قصه در اصطلاح
۲۲	فصل دوم: قصه در قرآن
۲۲	اشاره
۲۲	۱. پیشینه قصه و قصه گویی
۲۳	۲. علل گرایش به قصه
۲۵	۳. تاریخچه روایت شناسی
۲۶	۴. سنخ شناسی قصه های قرآن

۲۷	۵. انواع قصه های قرآن
۲۸	۶. ویژگی های قصه های قرآن
۲۹	۷. اهداف قصه های قرآن
۲۹	اشاره
۳۰	الف) هدایت مردم
۳۰	ب) تثبیت قلب پیامبر
۳۱	ج) اثبات صدق پیامبر و تأیید رسالت او
۳۲	د) عبرت گیری
۳۳	ه) انذار و هشدار
۳۳	و) معرفی اسوه
۳۳	اشاره
۳۳	یک اسوه های ستوده
۳۳	اشاره
۳۴	ویژگی های اسوه های ستوده
۳۶	دو اسوه های نکوهیده
۳۷	ز) تبیین وحدت دین (سیر ادیان در قالب اسلام)
۳۸	بخش دوم: سطوح متن در قصه های قرآن
۳۸	اشاره
۳۹	فصل اول: الگوی ارتباطی روایت
۳۹	اشاره
۴۰	الگوی ارتباطی در قرآن
۴۰	فصل دوم: سطوح متن
۴۰	اشاره
۴۱	۱ و ۲. طرح و داستان
۴۱	اشاره
۴۱	تفاوت طرح و داستان

۴۳	۳. سبک
۴۴	۴. معانی
۴۴	۵. مبانی
۴۵	فصل سوم: سبک در قصه های قرآن
۴۵	اشاره
۴۵	۱. ایجاز معجزه آسا
۴۶	۲. دقت و ظرافت در به کارگیری الفاظ
۴۸	۳. هماهنگی محتوا و موسیقی کلمات
۴۹	فصل چهارم: داستان در قصه های قرآن
۴۹	اشاره
۴۹	۱. رویداد در قصه های قرآن
۴۹	اشاره
۴۹	الف) رویدادهای عادی
۵۰	ب) رویدادهای غیرعادی (اعجازین)
۵۰	ج) تفاوت قصه های قرآن و قصه های بشری در جهان داستانی
۵۱	د) علیت
۵۱	۲. شخصیت در قصه های قرآن
۵۱	اشاره
۵۲	الف) خداوند متعال
۵۵	ب) دیگر شخصیت ها
۵۵	اشاره
۵۵	یک ملائک
۵۷	دو انسان
۵۷	اشاره
۵۷	اول مردان
۵۷	اشاره

۵۷	انبیای الهی
۵۸	طاغوت ها
۵۹	دوم زنان
۵۹	اشاره
۶۰	نگاه متعادل به زن
۶۱	تصویر طبیعی از زن با همه چهره هایش
۶۳	نام بردن از زنان
۶۳	سوم اقوام
۶۳	اشاره
۶۴	تنوع در نمونه ها و الگوهای فردی و اجتماعی در شخصیت های انسانی
۶۴	در عرصه ثروت
۶۵	در عرصه رسالت
۶۵	در عرصه اجتماعی
۶۶	سه جن
۶۷	چهار حیوانات
۶۹	۳. زمان در قصه های قرآن
۶۹	۴. مکان در قصه های قرآن
۷۰	چند نکته
۷۱	فصل پنجم: طرح در قصه های قرآن
۷۱	اشاره
۷۱	۱. شیوه ارائه رویدادها از طریق طرح در قصه های قرآن
۷۱	اشاره
۷۱	الف) نظم در قصه های قرآن
۷۴	ب) سرعت روایی در قصه های قرآن
۷۴	اشاره
۷۴	توضیحی در باب سرعت روایی

۷۴	اشاره
۷۵	تلخیص
۷۵	صحنه
۷۶	اجزای صحنه
۷۶	قابلیت های صحنه و تلخیص در روایت داستانی
۷۷	کاربرد صحیح تلخیص و صحنه
۷۷	توصیف
۷۸	حذف
۷۸	یک صحنه در قصه های قرآن
۷۸	گفت وگو در قصه های قرآن
۷۸	اشاره
۷۹	استفاده حداکثری از گفت وگو در قصه های قرآن
۸۱	تک گویی در قصه های قرآن
۸۱	طرف های گفت وگو در قصه های قرآن
۸۲	کارکردهای معمول گفت وگو در قصه های قرآن
۸۴	کارکردهای ویژه گفت وگو در قصه های قرآن
۸۴	اشاره
۸۴	گفت وگو به جای نقل کنش
۸۵	گفت وگو به جای تلخیص
۸۶	گفت وگو قرینه ای برای حذف
۸۶	اشاره
۸۷	دو تلخیص در قصه های قرآن
۸۷	سه توصیف در قصه های قرآن
۸۸	چهار حذف در قصه های قرآن
۹۰	ج) تکرار در قصه های قرآن
۹۴	۲. چگونگی ارائه شخصیت از طریق طرح در قصه های قرآن

- ۹۴ اشاره
- ۹۵ الف) دو شیوه ارائه شخصیت در قصه های قرآن
- ۹۵ اشاره
- ۹۶ توصیف شخصیت از طریق کنش
- ۹۷ توصیف شخصیت از طریق گفت و گو
- ۹۸ ب) اسلوب خاص قرآن در ارائه شخصیت
- ۹۹ ۳. چگونگی ارائه زمان از طریق طرح در قصه های قرآن
- ۹۹ اشاره
- ۹۹ الف) دوره تاریخی در قصه های قرآن
- ۱۰۰ ب) زمان رخدادها در قصه های قرآن
- ۱۰۱ ۴. چگونگی ارائه مکان از طریق طرح در قصه های قرآن
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۲ الف) قصه هایی که مکان (سرزمین جغرافیایی) در آنها ذکر شده است
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۲ مصر
- ۱۰۳ مسجدالحرام و مسجدالاقصی
- ۱۰۴ احقاف، حجر، مَدینَ
- ۱۰۴ ب) قصه هایی که مکان (سرزمین جغرافیایی) در آنها ذکر نشده است
- ۱۰۵ ۵. روایت گری در قصه های قرآن
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۵ الف) راوی و روایت شنو در قصه های قرآن
- ۱۰۵ ب) راوی و انواع زاویه دید در قصه های قرآن
- ۱۰۷ نکته پایانی
- ۱۰۷ فصل ششم: معانی (درون مایه ها) در قصه های قرآن
- ۱۰۸ اشاره
- ۱۰۸ ۱. دعوت به توحید

- ۱۱۰ ۲. ایمان به معاد
- ۱۱۱ ۳. توجه به دشمنی شیطان
- ۱۱۲ ۴. تقابل ایمان و کفر
- ۱۱۳ ۵. تصدیق بشارت ها و بیم ها
- ۱۱۴ ۶. مبارزه با فساد اجتماعی
- ۱۱۵ ۷. بیان سنن حاکم بر تاریخ
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۶ الف) سنت ارتباط تغییر اوضاع اجتماعی با تغییر روحی انسان ها
- ۱۱۷ ب) سنت پیروزی حق بر باطل
- ۱۱۸ ج) سنت نصرت الهی فقط با امتحان و صبر
- ۱۱۹ فصل هفتم: مبانی در قصه های قرآن
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۲۱ نکته پایانی
- ۱۲۱ بخش سوم: تحلیلی بر سطوح روایت در قصه یوسف علیه السلام
- ۱۲۱ اشاره
- ۱۲۲ فصل اول: مروری بر چینش و نقل رویدادها
- ۱۲۴ فصل دوم: تحلیل قصه
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۵ ۱. سبک در قصه یوسف علیه السلام
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۵ الف) نرمی خاص واژه ها و موسیقی کلمات در این قصه
- ۱۲۶ ب) ظرافت در به کارگیری کلمات
- ۱۲۶ ۲. داستانی در قصه یوسف علیه السلام
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۷ الف) رویداد در قصه یوسف علیه السلام
- ۱۲۷ ب) شخصیت در قصه یوسف علیه السلام

۱۲۷ اشاره

۱۲۷ یک حضور الهی در قصه حضرت یوسف علیه السلام

۱۲۸ دو سایر شخصیت ها

۱۲۹ ۳. طرح در قصه یوسف علیه السلام

۱۲۹ اشاره

۱۲۹ آغاز قصه

۱۳۰ الف) شیوه ارائه رویداد به وسیله طرح در قصه یوسف علیه السلام

۱۳۲ ب) چگونگی ارائه شخصیت از طریق طرح در قصه یوسف علیه السلام

۱۳۲ ج) چگونگی ارائه مکان از طریق طرح در قصه یوسف علیه السلام

۱۳۳ د) چگونگی ارائه زمان از طریق طرح در قصه یوسف علیه السلام

۱۳۳ ۴. معانی در قصه یوسف

۱۳۳ ۵. مبانی در قصه یوسف علیه السلام

۱۳۴ جمع بندی و خلاصه مطالب

۱۳۴ اشاره

۱۳۵ ۱. سبک در قصه های قرآن

۱۳۶ ۲. داستان در قصه های قرآن

۱۳۶ اشاره

۱۳۶ الف) رویداد در قصه های قرآن

۱۳۶ ب) شخصیت در قصه های قرآن

۱۳۷ ج) زمان در قصه های قرآن

۱۳۷ د) مکان در قصه های قرآن

۱۳۷ ۳. طرح در قصه های قرآن

۱۳۷ اشاره

۱۳۸ الف) چگونگی ارائه رویدادها از طریق طرح

۱۳۹ ب) چگونگی ارائه شخصیت از طریق طرح در قصه های قرآن

۱۳۹ ج) چگونگی ارائه زمان توسط طرح قصه های قرآن

۱۳۹ (د) چگونگی ارائه مکان از طریق طرح در قصه های قرآن

۱۳۹ ۴. معانی (درون مایه ها) در قصه های قرآن

۱۳۹ ۵. مبانی در قصه های قرآن

۱۳۹ اشاره

۱۴۰ اهمیت و دست آورد نظریه سطوح متن

۱۴۱ کتاب نامه

۱۴۱ اشاره

۱۴۱ الف) کتاب ها

۱۴۵ ب) مقاله ها

۱۴۵ درباره مرکز

سطوح روایت در قصه های قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه: یوسف زاده، غلام رضا، ۱۳۴۷-

عنوان و نام پدیدآور: سطوح روایت در قصه های قرآن / غلام رضا یوسف زاده.

مشخصات نشر: قم: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهش های اسلامی، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۲۰۰ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۲۹۲-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: قرآن -- قصه ها -- نقد و تفسیر

موضوع: قرآن -- تحقیق

شناسه افزوده: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ س ۹/۸۸/ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۸۳۶۹۲

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

دیباچه

دیباچه

قصه های قرآنی، بخش زیادی از حجم قرآن کریم را به خود اختصاص داده است. این حجم، گویای آن است که قسمتی از معارف اصیل دینی از این طریق عرضه شده است. بر این اساس کاوش در قصه های قرآنی، جست و جو در بخشی از معارف الهی است. از طرفی قصه های قرآنی نوعی «روایت» به شمار می روند؛ چرا که روایت را «بازنمایی رخدادها» تعریف کرده اند. بر این اساس قصه های قرآنی را با توجه به سطوحی که در «متن روایت شده» مطرح گردیده، شامل: سبک، طرح، داستان، معانی و مبانی، بررسی می کنیم.

بحث «سبک» در قصه های قرآنی، جدا از بحث سبک در قرآن نیست و دامنه ای وسیع دارد که در این پژوهش، تنها به سه عنوان از این بحث پرداخته شده است: ایجاز معجزه آسا، دقت و ظرافت در به کارگیری الفاظ، و هماهنگی معنوی و موسیقی کلمات.

بحث «داستان در قصه های قرآنی»، ذیل چهار عنصر داستانی است: رویداد، شخصیت، زمان و مکان. در بحث «طرح در قصه های قرآنی» با توجه به اینکه طرح، چگونگی ارائه داستان است، به تناسب چهار عنوان پیش گفته،

ص: ۱۰

ذیل چهار عنوان بحث شده است: ۱. چگونگی ارائه رویدادها از طریق طرح؛ ۲. چگونگی ارائه شخصیت از طریق طرح؛ ۳. چگونگی ارائه زمان از طریق طرح؛ ۴. چگونگی ارائه مکان از طریق طرح. البته در ذیل اولین عنوان، یعنی چگونگی ارائه رویداد، سه بحث مطرح است: نظم، سرعت روایی و تکرار در قصه های قرآنی.

در بحث «معانی (درون مایه های) قصه های قرآنی»، درون مایه های اصلی تر در این قصه ها شمرده و بررسی می شود. آخرین بحث در این پژوهش، بحث «مبانی قصه های قرآنی» است که در این زمینه، مبانی هستی شناختی انسان شناختی و ارزش شناختی این قصه ها مروری کوتاه شده است.

کلیدواژه ها: روایت شناسی، قصه، قصه دینی، قصص قرآن، سطوح روایت، روایت دینی.

عمر قصه و قصه گوئی، به اندازه عمر پیدایش زبان و گویایی بشر است و آن را جزو نخستین هنرهای بشر می توان شمرد؛ زیرا از همان ابتدا انسان آنچه بر وی رفته بود، برای دیگران تعریف می کرده و داستان گذشتگان نیز سینه به سینه نقل شده است.

زندگی انسان هیچ گاه از روایت کردن و قصه گفتن خالی نبوده است. وی شرح جنگ ها، تکاپوها، آمد و شد اقوام و آنچه قهرمانان ملی یا مذهبی انجام می داده اند، در قالب قصه بیان می کرده است. مادران برای انتقال تجارب خود به کودکان قصه می گفته اند. قصه به ظاهر، روایتی ساده از ماجراست، ولی در بنیاد خود منعکس کننده دیدگاه انسان در هر دوره و زمانی درباره هستی و خود انسانی و نیز عامل انتقال آداب، سنن، اعتقادات و تاریخ یک نسل به نسل دیگر است.

انسان به دلیل ویژگی های روانی خود، نسبت به قصه و پی گرفتن سرگذشت و سرنوشت قهرمانان داستان ها کشش خاصی دارد و همین شخصیت های داستانی هستند که الگو و آینه ای برای کنش و عمل در زندگی

قرار می گیرند. به همین سبب، روایت گری و قصه گوئی، راهی برای آموزش تفکر و بایدها و نبایدهای موردنظر بوده است و عموم معلمان بشری از این روش برای انتقال آموزه های خود بهره برده اند. (۱) در همین راستا، خداوند متعال نیز در قرآن مجید از این شیوه بسیار استفاده کرده است.

قصه های قرآنی بخش زیادی از حجم قرآن کریم را به خود اختصاص داده است. این حجم، گویای آن است که قسمتی از معارف اصیل دینی از این طریق ارائه شده است؛ چرا که قرآن کریم کتابی برای هدایت همه مردم است و مخاطبانی خاص ندارد. از آنجا که بسیاری از مردم از طریق داستان، معارف عمیق را ساده تر درک می کنند، خداوند در قرآن کریم از قالب قصه هم استفاده کرده است. سرگذشت پیامبران پیشین و چگونگی برخورد آنان با اقوام خود و سرانجام اطاعت یا معصیت، ایمان یا کفر این اقوام، جزئی از معارف اصیل دینی است که از طریق قصه انتقال می یابد.

بر این اساس، کاوش در قصه های قرآنی، جست و جو در بخشی از معارف الهی است و پژوهش در قصه های قرآنی بدون توجه به ظرافت های روایت گری در این قصه ها، استفاده ای ناقص خواهد بود. پس مطالعه، پژوهش و تلاش برای فهم ظرافت های بیانی و روایتی این قصه ها، ضرورتی اجتناب ناپذیر و به منظور استفاده هر چه بیشتر از معارف قرآن کریم، راهگشا خواهد بود.

علاوه بر این، ما نیاز داریم بدانیم چگونه و در چه مواردی می توانیم از فرم و محتوای قصه های قرآنی در روایت گری بشری

خود استفاده کنیم که این مورد آخر، خود مجالی گسترده می‌طلبد.

۱- ابوالقاسم حسینی، مبانی هنری قصه‌های قرآن، ص ۱۸.

ص: ۱۳

اما نکته آخر اینکه پژوهشگران سرشناسی به گردآوری قصه‌های قرآنی و بحث در مورد آنها اهتمام داشته‌اند، ولی توجه خاص به جنبه‌های ادبی و هنری قصص قرآن، موجی جدید است که به طور عمده در مصر مطرح شده است. در این میان، کتاب الفَنّ القصصی نوشته دکتر خلف الله، به دلیل نظرانی که در آن مطرح شد، باعث التهاب‌ها و توجه روزافزون به جنبه‌های هنری قصه‌های قرآنی در جامعه علمی مصر گشت. این موج از طریق ترجمه در ایران بازتاب داشت و زمینه نوشتن کتاب‌ها و مقالات متعددی را که همگی از همان پژوهش‌ها متأثرند، فراهم کرد.

اما نگاه روایت‌شناختی به قصص قرآنی، نگاه جدیدی است و نگاشته‌ها به زبان فارسی در این زمینه، بسیار اندک است.

این کتاب در چهار بخش تنظیم شده است امید اینکه این نگاشته گام کوچکی در این راستا باشد.

در بخش اول کلیاتی در باب قصه و قصه‌گویی در قرآن آمده است در بخش دوم که اصلی‌ترین بخش کتاب است سطوح روایت در قصه‌های قرآن ذیل پنج سطح: سبک، طرح، داستان، معانی و مبانی ذکر شده؛ در بخش سوم همین سطوح به طور خاص روی قصه یوسف علیه السلام پیاده شده تا کارایی مباحث ذکر شد، یک جا دیده شود و در بخش چهارم مطالب جمع‌بندی شده که در آن سعی شده تا خلاصه‌ای از تمام مطالب آورده شود تا مروری سریع بر تمام مطالب باشد. در پایان از خداوند متعال (جل جلاله) عاجزانه خواهانم که این تلاش ناچیز در اعتلای فرهنگ قرآن کریم را مورد قبول قرار دهد و ثوابش را به روح امام امت بنیان‌گزار جمهوری اسلامی و ارواح شهدای اسلام واصل فرماید.

ص: ۱۴

ص: ۱۵

بخش اول: کلیات

اشاره

ص: ۱۶

بخش اول: کلیات

زیر فصل‌ها

فصل اول: کلید واژه ها

فصل دوم: قصه در قرآن

ص: ۱۷

فصل اول: کلید واژه ها

اشاره

فصل اول: کلید واژه ها

زیر فصل ها

۱. روایت در لغت و اصطلاح

۲. قصه در لغت و اصطلاح قرآن

۱. روایت در لغت و اصطلاح

اشاره

۱. روایت در لغت و اصطلاح

منطق زندگی بشر، بیشتر به منطق داستانی نزدیک است. رخدادها به زندگی ما نقش میدهند و هر داستانی، توالی رخدادها در بستر زمان است و هر داستانی، روایت است؛ روایتی از رخدادها. پس انسان برای درک پدیده‌های پیرامون خویش، به روایت و شناخت آن نیازمند است. روایتها به انسان ها کمک می کنند که تجربه‌های خود را در قالب رخدادها سامان دهند. (۱) انسان برای بیان نظر خود، دو راه دارد: توصیف و روایت. تفاوت اساسی بین این دو گونه، آن است که در توصیف، زمان وجود ندارد، ولی در روایت، زمان وجود دارد. برای تقریب به ذهن می توان گفت مانند تقسیم کلمه به اسم و فعل است. در فعل زمان وجود دارد، برخلاف اسم.

الف) روایت در لغت

الف) روایت در لغت

روایت در فارسی معادل واژه «Narrative» در انگلیسی است. در کتاب های لغت این واژه را به معنای داستان سرایی، قصه، شرح داستان و حکایت گرفته اند

۱- حسن اکبری بیرق و مریم اسدیان، «تحلیل ساختار روایی چند داستان کوتاه از نادر ابراهیمی»، فصلنامه رهپویه هنر، سال ۱۳۸۹، ش ۱۳، ص ۷۲.

ص: ۱۸

و آن را از ریشه «Narrate» به معنای نقل کردن، بازگو کردن و روایت کردن دانسته اند. «Narrator» به معنای راوی قصه گو، گوینده ماجراست. (۱)

ب) روایت در اصطلاح

ب) روایت در اصطلاح

روایت در اصطلاح روایت شناسی جدید، در تعریفی بسیار موجز، عبارت از «بازنمایی رخداد یا رخدادها» است. (۲)

در این تعریف، «رخداد»، نقشی اساسی دارد. اگر رخداد اتفاق نیفتد، با توصیف، توضیح، برهان، تغزل یا ترکیبی از این موارد روبه روییم، اما از روایت خبری نیست.

«این اسب، دهنده خوبی است»، توصیفی درباره اسب است، اما این توصیف، روایت نیست؛ چون رخدادی در آن اتفاق نیفتاده است، در حالی که «اسب به خوبی دوید»، روایت است؛ چون رخدادی را گزارش می کند.

برای روشن شدن این تعریف، توجه به برخی نکات ضروری است:

روایت یک نوع بازنمایی است؛ یعنی کسی رویدادی را بازگو می کند. این در تمام قصه ها و روایت های مکتوب وجود دارد، ولی زمانی که چیزی به نمایش در می آید، مانند فیلم و تئاتر، آیا باز هم بازنمایی است؟ پاسخ مثبت است. تئاتر و سینما هم نوعی بازنمود و حکایت رویداد است؛ گرچه ممکن است راوی به گونه ای که در روایت های مکتوب حضور داشته، در نمایش حضور نداشته باشد. به این سبب، برخی برای اینکه تصریح کرده باشند که در تعریف، هر دو نوع (روایت های مکتوب و روایت هایی مانند فیلم و تئاتر) را در نظر دارند، روایت را این چنین تعریف کرده اند: «روایت، هر آن چیزی است که داستانی را بازگوید یا نمایش دهد».

۱- نک: فرهنگ معاصر هزاره، فرهنگ حییم، فرهنگ دانشگاهی آریان پور.

۲- پورتو آبوت، «بنیان های روایت»، فصلنامه هنر، ش ۷۸، ص ۳۵.

ص: ۱۹

و برخی برای احتراز از قید بازنمایی که محل مناقشه است روایت را «روایت گری زنجیره ای از رخدادها» تعریف کرده اند. (۱)

گفته شد «رخداد یا رخدادها»؛ چرا که برخی صاحب نظران، لازمه روایت را دست کم وقوع یک رخداد می دانند، اما برخی دیگر (ریمون، کنان و بارت) حداقل دو رخداد متوالی را برای روایت لازم می دانند و برخی دیگر (میکي بال، بردول و ریچاردسون) یک گام به پیش رفته اند و پیشنهاد می کنند رخدادها از حیث علی و معلولی نیز باید به هم مرتبط باشند. این گروه، روایت را «بازنمایی سلسله ای از رویدادهای دارای روابط علی» می دانند (۲) و گروهی قید دیگری به این تعریف اضافه کرده و گفته اند: «روایت توالی سلسله ای از رویدادها دارای روابط علی جاری در زمان و مکان است.» البته به نظر می رسد قیدهای زمان و مکان، قیدهای توضیحی باشند؛ چرا که ویژگی، روایت داشتن زمان است و مکان هم لازمه وقوع یک حادثه است.

بر اساس تعریف روایت که گفته شد «بازنمایی رخداد یا رخدادها»، روایت، طیف وسیعی از قالب های بیانی را شامل می شود که آن را جهان شمول می کند. در این زمینه روایت شناسان بیان هایی دارند، اما شاید کامل ترین اظهارنظر درباره جهان شمولی روایت از آن رولان بارت باشد که می گوید: «روایت های جهان، از شمار بیرونند... این روایت ها به هر زبانی بازگو می شوند: شفاهی یا مکتوب، تصاویر ثابت یا که متحرک، ایماها و اشاره ها و غیره. روایت همه جا حضور دارد؛ در اسطوره، افسانه، قصه، مَثَل، رمان، حماسه، تاریخ، درام، کمدی، پانتومیم، نقاشی، سینما، گزارش های خبری و غیره. روایت از آغاز زندگی بشر، همراه و همشین بشر بوده است.» (۳)

۱- ریمون کنان، روایت داستانی بوپتیقای معاصر، ص ۱۱.

۲- مایکل جی تولان، در آمدی نقادانه زبان شناختی بر روایت، ترجمه: ابوالفضل حدّی، ص ۷.

۳- «بنیان های روایت»، ص ۳۵.

ص: ۲۰

پس همان طور که روایت، قصه و داستان های تخیلی را شامل می شود، قصه های قرآنی و تاریخ را هم دربرمی گیرد. حتی یک گزارش خبری هم یک روایت است.

۲. قصه در لغت و اصطلاح قرآن

اشاره

۲. قصه در لغت و اصطلاح قرآن

زیر فصل ها

الف) قصه در لغت

ب) قصه در اصطلاح

الف) قصه در لغت

قصه در لغت به معنای «پی گرفتن است». در این دو آیه به همین معنا آمده است: «وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصَّيرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ و به خواهر [موسی] گفت: از پی او برو. پس او را از دور دید، در حالی که آنان متوجه نبودند.» (قصص: ۱۱) و «قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصِيصًا؛ گفت: این همان بود که ما می جستیم. پس جست و جوکنان رد پای خود را گرفتند و برگشتند.» (کهف: ۶۴)

همچنین به معنای «بیان خبر و حدیث» هم آمده است: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَ ان كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ؛ ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می کنیم، و تو قطعاً پیش از آن، از بی خبران بودی.» (یوسف: ۳)

و این آیه:

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. (اعراف: ۷۶)

و اگر می خواستیم، قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می بردیم، اما او به زمین [دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو، داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور شوی، زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی، [باز هم] زبان از کام برآورد. این، مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن، شاید که آنان بیندیشند.

ص: ۲۱

البته معنای دوم، به معنای اول باز می گردد؛ چرا که بیان خبر و قصه گویی، پی گرفتن وقایعی است که در گذشته رخ داده است. (۱)

ب) قصه در اصطلاح

ب) قصه در اصطلاح

«در قرآن، علاوه بر رویدادهای گذشته، از وقایع حاضر و رویدادهای آینده نیز سخن رفته است؛ وقایع حاضر مانند حدیث اِفْک، واقعه بدر، احد، حنین، بیعت رضوان و صلح حدیبیه؛ رویدادهای آینده مانند نبرد آینده میان ایران و روم، خبر از فتح مکه و پیش بینی شکست مشرکان در جنگ بدر، اما قرآن این گونه خبردهی ها را قصه گویی ننماید است؛ زیرا در اصطلاح قرآن، قصه گفتن، یعنی پی گرفتن اخبار گذشتگان.» (۲)

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا. (طه: ۹۹)

گذشتگان دیگر را این چنین بر تو حکایت خواهیم کرد و از نزد خود این ذکر (قرآن) را به تو عطا کردیم.

«اصولاً در این گونه اخبار است که می توان عبرت ها و موعظه ها را پی گرفت، ولی در اخبار جاری و آینده، بیشتر خود کشف واقعیت مطرح است. همین پی گرفتن عبرت ها در بیان قرآن کریم مورد تصریح قرار گرفته است.» (۳)

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ؛ به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است.» (یوسف: ۱۱۱)

۱- نک: راغب اصفهانی، مفردات فی غریب القرآن، ص ۴۰۵.

۲- مبانی هنری قصه های قرآن، ص ۲۵.

۳- مبانی هنری قصه های قرآن، ص ۲۵.

ص: ۲۲

فصل دوم: قصه در قرآن

اشاره

فصل دوم: قصه در قرآن

زیر فصل ها

۱. پیشینه قصه و قصه گویی

۲. علل گرایش به قصه

۳. تاریخچه روایت شناسی

۴. سنخ شناسی قصه های قرآن

۵. انواع قصه های قرآن

۶. ویژگی های قصه های قرآن

۷. اهداف قصه های قرآن

۱. پیشینه قصه و قصه گویی

داستان گویی را می توان نخستین هنر بشر دانست؛ زیرا پیش از آنکه انسان احساسات و اندیشه هایش را در قالب تصاویر و به صورت نقاشی بر دیوارهای غارها بیان کند، ناگزیر بوده با استفاده از واژگان، آنچه را بر او گذشته است، برای دیگران «تعریف» کند. به این ترتیب، داستان گویی یا نقل رویدادها، نخستین راه انتقال تجربه ها و دانسته هاست. (۱) بنابراین، قصه همواره در همه دوره های زندگی انسان با او همراه بوده است؛ چرا که نفس زندگی انسانی سلسله ای از رویدادها و قصه هاست. بر این اساس، امکان ندارد که حیات انسانی از قصه و قصه گویی و نقل رویدادها خالی باشد. به این دلیل هر یک از افراد انسانی و ملل با قصه ها، نقل رویدادهای واقعی و گاه خیالی و اسطوره ای و شرح قهرمانی های قهرمانان ملی همراه بوده (۲) و این قصه ها و سرگذشت ها را بخشی از هویت خود و ملت خود دانسته اند.

۱- غلام رضا یوسف زاده، درآمدی بر روایت دینی، ص ۴.

۲- عبدالحافظ عبدالرّه، بحوث فی قصص القرآن، ص ۲۸.

ص: ۲۳

علاوه بر آن، از طریق این قصه ها و سرگذشت ها، بخشی از فرهنگ خود را منتقل می کرده اند. از این رو، کتاب های اخلاقی، عرفانی و نیز کتب مقدس ادیان مختلف هم از این روایت ها بهره برده اند. قرآن کریم نیز بخشی از معارف خود را از طریق این روایت ها و قصه ها بیان کرده است.

۲. علل گرایش به قصه

۲. علل گرایش به قصه

«برای رویکرد به قصه دلایل فراوانی وجود دارد، ولی در این میان به چند دلیل زیر می توان اشاره و بسنده کرد:

انسان به گونه ای است که خوش ندارد لبه تیز هشدارها و امر و نهی های مستقیم، او را نشانه رود. از این رو، به قصه که معارف و دانش گذشتگان را غیرمستقیم منتقل می کند، روی می آورد.

تاریخ و قصص امت ها، آینه ای است که قامت جوامع انسانی را تمام قد در خود منعکس، و عوامل ناکامی ها، کامیابی ها، زشتی ها و زیبایی ها را در آن برجسته می کند. صفحات تاریخ در حقیقت آزمایشگاهی است که تمامی رویدادهای زندگی بشر را تحلیل می کند. پس انسان چرا به آن مشتاق نباشد؛ به ویژه اینکه انسان فقط یک بار از گذرگاه زمان عبور می کند. امیر بیان، مولا علی علیه السلام خطاب به حضرت امام حسن علیه السلام می فرماید: «فرزندم، اگر چه روزگار به درازای عمر پیشینیانم بر من نگذشته است، اما چندان در کار ایشان نگریسته ام و در اخبارشان اندیشیده ام و در آثارشان سیر کرده ام که همچون یکی از آنان شده ام؛ بلکه چندان بر امورشان آگاهی یافته ام که گویی با نخستین آنها تا پیشینشان زیسته ام» (۱).

انسان قبل از آنکه عقلانی باشد، حسی است و غوطه وری در مسائل حسی که جنبه همگانی و فراگیر دارد، برایش دلپذیرتر است تا موضوعات عقلانی. پس درک و فهم مسائل غامض را در قالب هایی آسان تر می جوید. به علاوه، معارف بسیاری در قالب قصه و داستان بیان می شود.

ای برادر قصه چون پیمانه است

معنی اندر وی، بسان دانه است

کودکان افسانه ها می آورند

درج در افسانه شان بس سرّ و پند

هر جدی هزل است پیش هازلان

هزل ها جدّ است پیش عاقلان

هزل ها گویند در افسانه ها

گنج ها جویند در ویرانه ها (۱)

انسان در همه جا و همه چیز، خود را می جوید؛ در پی نیک نامی است و ذاتاً آرمان گرا و عدالت خواه است و از ناجوانمردی و پلیدی، متنفر. به این جهت، با ولعی خاص لحظه لحظه سرنوشت قهرمانان داستان را دنبال می کند و خود را به جای یکی از شخصیت ها و الگوهای مثبت می انگارد و در همه جا همگام و همراه او پیش می رود؛ در آن لحظات و فضا تنفس می کند، پیروزی قهرمانان عدالت گستر، او را به وجد می آورد و ظلم بیدادگران و زشت کرداران، خشم و تنفر را در روحش شعله ور می سازد؛ چنان که گویا در تمامی صحنه ها به همراه قهرمان داستان خود تجربه می کند. در اینجا است که داستان نویس و قصه پرداز چیره دست، با توجه به شناختی که از روحيات و حالات روانی انسان دارد، با استفاده از تصویرسازی های فنی، عواطف و احساسات بشری را به اوج رسانده، دوردست ترین مفاهیم را به سهولت تجسم می بخشد.

به همین دلایل است که در عصر صنعت و تکنولوژی، بازار قصه پردازی و داستان سرایی همچنان رواج دارد؛ بلکه بشر برای

آسایش روح و روان، بیشتر به قصه روی آورده که آمار کتاب های داستان و رمان منتشر شده، خود گواه این مطلب است.

بدیهی است تمامی این تأثیرات آن گاه به اوج می رسد که از دل حقیقت سر برآورده، حامل پیامی سازنده و عبرت آموز و هر چه بیشتر منطبق با عقل و منطق و هماهنگ با واقعیت های زندگی باشد. قصه های قرآن تمامی این ویژگی ها را در نهایت اوج و یک جا دارد.^(۱)

۳. تاریخچه روایت شناسی

۳. تاریخچه روایت شناسی

پیشینه مطالعه روایت و شناسایی عناصر آن، به بیش از چند دهه نمی رسد. آغاز توجه به این بحث، از مطالبی است که ارسطو در بوطیقای خود درباره تراژدی مطرح کرده است، ولی به طور عمده، می توان تاریخ روایت شناسی را به سه دوره پیش ساختارگرا (۱۹۶۰)، دوره ساختارگرا (۱۹۶۰-۱۹۸۰) و دوره پسا ساختارگرا تقسیم کرد.

«اولین دوره روایت شناسی، دوره پیش ساختارگرایی است. تا اواخر قرن نوزدهم، نظریه پردازان ادبی مطابق نظر ارسطو در بوطیقا، مفهوم محاکات را روایت معتبر تلقی می کردند. ارسطو در فصل سوم بوطیقا، میان بازنمایی سرگذشت توسط راوی و بازنمایی آن توسط شخصیت ها، تمایز قائل شد و این نخستین گام در قلمرو روایت شناسی بود. فورستر (۱۹۲۷) تمایز میان شخصیت های جامع (پیچیده و پویا) و شخصیت های ساده (ابتدایی و ایستا)

۱- صادق پورمحمدحسین، «نگاهی به ویژگی های ساختاری داستان های قرآن»، نشریه مشکوه، صص ۵۴ و ۵۵.

ص: ۲۶

را در کتاب معروف خود جنبه های رمان مطرح کرد. ولادیمیر پراپ، نظریه پرداز روسی نیز با مطالعه صد قصه عامیانه روسی، راهی تازه در تحلیل روایت گشود. مطالعه او در کتاب ریخت شناسی قصه های پریان سرآغاز کار روایت شناسان بعدی شد، اما دوره ساختارگرایی، در تاریخ روایت شناسی، مهم ترین نظریات روایت را در برداشت که متأثر از الگوی زبان شناسی رومن یاکوبسون و پیش از آن نظریه زبان شناسی ساختاری سوسور بود. کلود لوی استراوس (۱۹۵۸)، به تأثیر از کار پراپ، اسطوره را به جای حکایت واحد روایت قرار داد. گریماس، میان «روساخت و ژرف ساخت» تمایز قائل شد. کار او بر مبنای کار پراپ بود، اما تغییراتی در کارکردهای روایی و کنش گره های او داد. رولان بارت (۱۹۷۰) مفهوم رمزگان های روایی را مطرح کرد و رخدادهای را به دو دسته پایه و پیرو تقسیم نمود و گفت: رخدادهای پایه (هسته) برای طرح ضروری اند و نمی توانند حذف شوند، اما رخدادهای پیرو (کاتالیزورها)، ساختار روایی را پر می کنند و در پیشبرد پیرنگ نقشی ندارند. ژرارژنت (۱۹۷۳) که روایت شناسی ساختارگرا را تکامل بخشید، با طرح اصطلاحات مخصوص به خود همچون ارائه رخدادهای دیرش بازنمایی، میان داستان و گفتمان تمایز قائل شد و برای روایت سه سطح در نظر گرفت.

و اما روایت شناسی پسا ساختارگرا؛ مشخصه اصلی این دوره روایت شناسی، ورود روایت به عرصه های غیرادبی و هجوم

اندیشه‌هایی از سایر رشته‌ها به آن است. در قلمرو ادبیات، روایت‌شناسی منعکس‌کننده گرایش‌های انتقادی دوران، یعنی واسازی، فمینیسم و روان‌کاوی است. در این دوره، روایت‌شناسی ژرارژنت ادامه یافت و متن‌روایی، تحت تأثیر میخائیل باختین، مانند گفته «چندآوایی»

ص: ۲۷

نگریسته شد. مسائلی همچون نقل قول، نقیضه، بینامتنیت، درونه‌گیری روایی و اقتدار روایی مطرح گردید.^(۱)

۴. سنخ‌شناسی قصه‌های قرآن

۴. سنخ‌شناسی قصه‌های قرآن

یکی از مباحث مهم در قصه‌های قرآنی، تشخیص ماهیت این قصه‌هاست. مراد از ماهیت این قصه‌ها، آن است که آیا قصه‌های قرآن صرفاً قصه‌هایی تخیلی مانند قصه‌های بشری است که برای تربیت و انتقال پیام ساخته شده‌اند یا واقعی و تاریخی‌اند؟ سؤال دوم اینکه اگر واقعی‌اند، آیا قصه‌های قرآن نوعی تاریخند؛ یعنی هدف قرآن تاریخ‌نگاری بوده است یا خیر؟

در پاسخ به پرسش اول، باید گفت قصه‌های قرآن کاملاً واقعی‌اند؛ یعنی در گذشته اتفاق افتاده‌اند و در این واقعیت، هیچ جای شک و شبهه‌ای نیست. طرح و رد نظریات اشخاصی چون دکتر خلف‌الله، چندان فایده‌ای در بر ندارد. پس، از این گونه بحث‌ها گذر می‌کنیم. سؤال دیگر اینکه، آیا قرآن درصدد تاریخ‌نگاری هم بوده، که جای بحث و تأمل دارد. شواهد بسیاری اثبات می‌کند که قرآن کریم درصدد تاریخ‌نگاری نبوده است.

«اول آنکه، آنچه در دانش تاریخ امروز ما، به رغم گسترش دامنه و پیدایش شاخه‌های مختلف، رکن اصلی را تشکیل می‌دهد، مشخصات زمانی و مکانی وقایع است. ویژگی تاریخ به این است که بیان شود چه حادثه‌ای در چه بازه زمانی و در چه گستره مکانی روی داده است؛ در حالی که قرآن اهتمامی بلیغ به حذف هر دوی این مشخصه‌ها دارد. قرآن در هیچ حکایتی زمان وقوع حوادث را با سال شمار معین نمی‌کند و تنها در مواردی با به کار

۱- ایرنا ریما مکاریک، دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه: محمد نبوی و مه‌ران مهاجر، صص ۴۹-۱۵۳.

ص: ۲۸

بردن تعبیر قبل یا بعد یا برخی اشارات دیگر، ما را به تقدم و تأخر وقایع رهنمون می‌گردد. قرآن همین شیوه را در بیان مکان‌ها به کار برده است و به ما نمی‌گوید قوم نوح در چه سرزمینی می‌زیسته و یا حضرت ابراهیم در کجا بالیده و به کجا هجرت گزیده است؛ جز آنکه در مواردی برخی ویژگی‌های مکانی این وقایع را یادآور شده که لزوماً به تعیین سرزمین آنها نمی‌انجامد. چنان که شهر ثمود را برافراشته در صخره‌ها و گذرگاه قوم یاجوج و مأجوج را در دره‌ای عمیق معرفی کرده است. اما از مکان‌های معین: مصر، مدین و کوه طور به ندرت نام برده است.

دوم آنکه تاریخ از وحدت موضوعی برخوردار است؛ تاریخ یک گروه، جنس یا موجود خاص، اما در داستان های قرآن، در کنار انسان ها، هدهد، مورچه، اجنه و ملائکه نیز حضور داشته، نقش می آفرینند.

و سوم آنکه از منظر تاریخ، آدم ها و حوادثی اهمیت دارند که صفحه ای از تاریخ را برگردانده اند و تحولی را موجب شده اند؛ تاریخ پادشاهان، دانشمندان، تمدن ها، اما قرآن، از منظری دیگر در سرگذشت بشریت می نگرد و اگرچه در آن، بسیار از پیامبران سخن گفته شده، اما به هیچ وجه نمی توان آن را تاریخ انبیا تلقی کرد. ایمان همسر فرعون یا آزار ابولهب، هیچ نقطه عطفی در تاریخ پیامبران محسوب نمی شود. قرآن در این وقایع به اموری، از جمله گزینش های دشوار، عزم های استوار، لغزشگاه های خطرناک، پی آمدهای آن و زمینه هایش اهتمام داشته است. بنابراین، نگاه قرآن را باید بسی فراتر از نگاهی تاریخی بدانیم» (۱).

۱- زهرا نفیسی، «هدف قرآن از بیان داستان ها»، بینات، ش ۴۲، ص ۱۴۴.

ص: ۲۹

«در واقع، در قرآن هدف از تاریخ، ثبت دقیق زندگی افراد و رخدادها نیست. در قرآن به بیش از بیست و پنج پیامبر، فرزندان و اقوام نزدیک آنها، چندین تن افراد صالح و ناصالح (لقمان، طالوت، هامان، هارون، قارون و ابولهب)، اقوام گوناگون (عاد، ثمود، مدین، لوط، یهود و نصارا)، اماکن تاریخی (بابل، مصر، یثرب، مکه و مسجدالحرام)، موجودات ماورایی (ملایکه و اجنه) و... اشاره شده است، اما قرآن تمام سرگذشت این افراد و اقوام را ثبت نکرده است، بلکه در راستای اهداف الهی و دین شناختی که در قالب آیات و سوره ها آمده، بخش هایی از تاریخ آنها را برگزیده و گزارش کرده است» (۱).

به این سبب، قصه های قرآنی را نمی توان با هدف تاریخ نگاری توجیه کرد و آنها را تاریخ دانست. آنچه می توان گفت، آن است که قصص قرآنی قصه هایی واقعی اند. قصه اند، چون فرم قصه را دارا هستند؛ شخصیت اصلی و فرعی دارند؛ رویدادها دارای اول، میانه و پایان و به صورت کاملاً هم بسته اند و نیز دارای وحدت ساختاری و وحدت در درون مایه اصلی هستند و خلاصه آنکه بسیاری از آنچه در فرم یک روایت داستانی باید رعایت شود، به بهترین وجه با توجه به هدفی که قرآن دارد، رعایت می شود، اما واقعی اند، چون راوی، آنچه را در متن واقعیت روی داده، برای ما روایت می کند؛ به خصوص که راوی قصه ها، یعنی خداوند متعال، آگاه علی الاطلاق است و هیچ چیزی بر او پوشیده نیست. البته منظور از تعبیر «قصه واقعی»، غیر از داستان های واقع گراست. داستان های واقع گرا، داستان های تخیلی اند که سعی می شود فرم داستان به گونه ای سامان داده شود تا هرچه نزدیک تر به واقعیت باشد؛ نه اینکه آنچه را در واقع اتفاق افتاده باشد، حکایت کنند.

۱- ابوالفضل حری، «سنخ شناسی و وجوه تمایز قصص قرآنی»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۵، ص ۱۹.

ص: ۳۰

۵. انواع قصه های قرآن

برخی با توجه به انواع داستان های بشری، چون: رمان، داستان بلند، داستان کوتاه و داستانک، خواسته اند داستان های قرآنی را تقسیم بندی کنند، ولی به نظر می رسد این گونه تقسیم بندی، تحمیل قالبی بیگانه بر قرآن کریم است و بهتر است از اصطلاح های خاص داستان های امروزی در مورد قصه های قرآن استفاده نشود. در هر حال، از جهت فرم می توان دو دسته عمده قصه های قرآنی را تشخیص داد:

قصه هایی که حول محور شخصیتی اصلی می چرخند و دارای شخصیت های فرعی متعدد و رویدادهای متعدد هستند و زمان زیادی در وقوع را اشغال می کنند. این قصه ها به دو دسته تقسیم می شوند:

قصه، یک جا روایت شده باشد، مانند قصه یوسف؛

قصه به صورت پراکنده در سوره های متعدد ذکر شده باشد، مانند قصه موسی علیه السلام و نوح علیه السلام .

قصه هایی کوتاه دارای رویدادی اصلی، بدون رویدادهای فرعی و شخصیت های متعدد، که خود به سه دسته تقسیم می شوند:

قصه در سوره های متعدد آمده باشد، مانند قصه ایوب و یونس علیهما السلام ؛

در بخشی از یک سوره آمده باشد، مانند قصه اصحاب اخدود و اصحاب الجنه؛

یک سوره کوچک را به خود اختصاص داده باشد، مانند قصه اصحاب فیل. (۱)

۱- یوسف حطیفی، ملامح السرد القرآنی، ص ۱۳.

ص: ۳۱

۶. ویژگی های قصه های قرآن

۶. ویژگی های قصه های قرآن

قصص قرآن آثار هنری مستقلی نیستند. این مطلب یکی از اساسی ترین نکاتی است که در تحلیل قصه های قرآنی باید در نظر داشت؛ چرا که قرآن کریم کتاب قصه نیست، بلکه قصه در قرآن، جزئی از بافت کلی و در خدمت اهداف این کتاب آسمانی است. بر این اساس، مجموع تکنیک هایی که در روایت این قصه ها به کار رفته، متناسب با بافت کلی سوره ها و اهداف کلی قرآن مجید است. علامه طباطبایی رحمه الله در این مورد می نویسد:

قرآن کریم کتاب دعوت و هدایت است و برای رسیدن به هدفی که دارد، یک قدم راه را به طرف چیزهایی دیگر از قبیل تاریخ و یا رشته های دیگر کج نمی کند؛ زیرا هدف قرآن، تعلیم تاریخ و مسلکش، سلک رمان نویسی نیست. هیچ کاری به

اینکه فلانی پسر کیست، نسبش چیست، حوادث تاریخی مربوط به او در چه زمانی و مکانی رخ داده است، ندارد و متعرض مشخصاتی که یک تاریخ نویس یا رمان نویس، نیازمند از ذکر آن است، نمی شود. چون پرداختن به این خصوصیات در هدف قرآن که هدایت است، دخالتی ندارد. برای مردم از نظر هدایت، یکسان است که بدانند ابراهیم فرزند طاهره است یا ندانند؛ بدانند که ابراهیم در اور کلدانی ها، در حدود دو هزارسال قبل از میلاد به دنیا آمده و ولادتش در عهد فلان پادشاه بوده یا ندانند. (۱)

پس قصص قرآن را نمی توان از نظر تکنیکی سرمشق قصه نویسی قرار داد؛ چرا که قرآن با اهداف و شرایط خاص خود، تکنیک ها را به کار برده است. البته توجه به تکنیک این قصه ها و تحلیل عناصر به کار رفته در آنها با توجه به اهداف قرآن می تواند راهگشا باشد.

۱- محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۶۴.

ص: ۳۲

قرآن ملترم نیست یک قصه را به فنی ترین صورت بگوید؛ چرا که در صورت تقابل تکنیک و هدف، جانب هدف را می گیرد. آنچه برای قصه قرآنی اصل است، هدف است، نه بهترین نوع بیان. البته با توجه به هدف خاص خود، زیباترین نوع بیان را اختیار می کند که از حدّ بشری بیرون است. پس قرآن، التزامی به ارائه بهترین نوع بیان قصه ندارد، بلکه در صورتی که تکنیک و زیبایی ظاهری معارض با اهدافش باشد، آن را کنار می نهد. آنچه برای قرآن اساسی است، هدایت گری است و زیبایی تکنیکی هم متناسب با این هدف شکل می گیرد.

بافت و شرایطی که قصص قرآن در آن شکل گرفته، در چگونگی فرم قصه لحاظ شده است؛ مثل اینکه اساساً قرآن ماهیتی شفاهی دارد، نه کتبی و اینکه برخی از قصه ها را مخاطب از قبل می دانسته یا در جواب سؤال هایی بوده که از پیامبر شده و لزومی به ذکر تمام جزئیات نبوده است. پس توجه به شرایط و بافتی که قرآن در آن، قصه های خود را بیان کرده، برای تحلیل این قصه ها ضروری است؛ چیزی که گاهی از آن غفلت می شود.

به کارگیری عناصر روایت در این قصه ها، متناسب با اهداف رقم خورده است که مهم ترین این اهداف عبارتند از: هدایت گری، ایجاد عبرت برای مردم، تسلیت و ایجاد آرامش برای پیامبر گرامی اسلام.

۷. اهداف قصه های قرآن

اشاره

۷. اهداف قصه های قرآن

می دانیم که هر بیانی برای تأثیر بر مخاطب است. این تأثیر می تواند انتقال معنایی یا برانگیختن احساسی باشد. قصه های

قرآنی نیز با توجه به مخاطب خاص قرآن (که در درجه اول، شخص پیامبر گرامی اسلام و در درجه دوم، مؤمنان و در درجه سوم، همه مردمند) در پی اهدافی خاص بیان شده اند که

ص: ۳۳

البته این اهداف، از اهداف کلی قرآن کریم جدا نیست. به این دلیل، در ذیل اهداف کلی قرآن می توان از اهداف خاص قصه های قرآنی بحث کرد. در ادامه بخشی از این اهداف را مرور می کنیم:

الف) هدایت مردم

الف) هدایت مردم

همان طور که هدف اساسی قرآن کریم هدایت مردم است، از جمله اساسی ترین اهداف قصص قرآنی، به عنوان بخشی از قرآن نیز هدایت مردم است.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. (یوسف: ۱۱۱)

همانا در حکایت آنان برای صاحبان عقل، عبرت کامل خواهد بود. این قرآن نه سخنی است که فرا توان بافت، لیکن کتب آسمانی پیش از خود را هم تصدیق کرده و هر چیزی را [که درباره سعادت دنیا و آخرت خلق است] مفصل بیان می کند و برای اهل ایمان، هدایت و [سعادت و] رحمت خواهد.

ب) تثبیت قلب پیامبر

ب) تثبیت قلب پیامبر

قرآن کریم کتابی است که به صورت تدریجی و در طول ۲۳ سال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است. از جمله اهداف این نزول تدریجی، تقویت روحی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حمایت مستمر از او بوده، تا حضرت احساس تنهایی و غربت نکند و در هر حادثه و پیش آمدی، خود را با حمایت الهی (از طریق نزول آیاتی از قرآن) مؤید ببیند.

قَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُ لِيَحْزُنَنَّكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَانْهَمُ لَا يُكْذِبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ. (انعام: ۳۳)

ص: ۳۴

ما به تحقیق می دانیم که کافران در تکذیب تو سخنانی می گویند که افسرده و غمگینت می سازد. [دل شاد دار] که آن ستمکاران نه تو را تکذیب می کنند، بلکه آیات خدا را انکار می کنند.

در خلال سوره هایی که نازل می شد، به ویژه سوره های مکی، خدای تعالی سرگذشت پیامبران گذشته و فراز و نشیب های مبارزات آنان را بازگو می کرد تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اطمینان از حمایت الهی، در رویارویی با کفار و مشرکان استقامت خود را از دست ندهد: «وَ كَلَّا- نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ؛ وَ مَا مِنْ خَبْرٍ مِنْ رُسُلِنَا أَنْ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ» (هود: ۱۰۲) (۱)

ج) اثبات صدق پیامبر و تأیید رسالت او

ج) اثبات صدق پیامبر و تأیید رسالت او

«یکی از اهداف قصه های قرآنی، اثبات وحی و رسالت است. حضرت محمد صلی الله علیه و آله نه نویسنده بود و نه خواننده و نه در مجالس دانشمندان یهودی و مسیحی حضور می یافت. چنین قصه هایی در قرآن آمده است؛ به طوری که بعضی از آنها دقیق و با شرح و توضیح آمده اند؛ مثل قصه های ابراهیم، یوسف، موسی و عیسی علیهم السلام. ورود این داستان ها در قرآن، دلیلی بر وحی بودن آن است و قرآن در مقدمات قصص یا بعد از آنها بر این غرض تأکید می کند. در ابتدای قصه یوسف تأکید می شود که تو قبل از وحی آن را نمی دانستی: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ؛ ما به بهترین روش به وحی این قرآن بر تو حکایت می کنیم و تو پیش از این وحی هیچ از آن آگاه نبودی». (یوسف: ۲ و ۳)

۱- مجید معارف، «نگاهی به قصه اهداف و ویژگی های آن در قرآن»، بصیرت، ش ۱۹ و ۲۰، ص ۱۳۷.

ص: ۳۵

در سوره قصص، قبل از ارائه داستان موسی علیه السلام آمده است: «تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ [بخشی] از گزارش [حال] موسی و فرعون را برای [آگاهی] مردمی که ایمان می آورند، به درستی بر تو می خوانیم». (قصص: ۳)

و بعد از انتهای داستان تأکید می شود: تو ای پیامبر! در آنجا نبودی و ما بر تو این قصه ها را می خوانیم:

وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَ لَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسَلِينَ وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحِمَهُ مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. (قصص: ۴۵ و ۴۶)

لیکن ما نسل هایی پدید آوردیم و عمرشان طولانی شد و تو در میان ساکنان [شهر] مدین مقیم نبودی تا آیات ما را بر ایشان بخوانی، لیکن ما بودیم که فرستنده [پیامبران] بودیم و آن دم که [موسی را] ندا در دادیم، تو در جانب طور نبودی، ولی [این اطلاع تو] رحمتی است از پروردگار تو، تا قومی را که هیچ هشداردهنده ای پیش از تو برایشان نیامده است، بیم دهی؛ باشد که آنان پند پذیرند.

در سوره آل عمران، در ابتدای قصه مریم، باز بر حضور و آگاهی نیافتن تأکید می شود که این گونه آمده است:

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ □ وَمَا كُنْتَ لَمَدْيِهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَمَدْيِهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ. (آل عمران: ۴۴)

این از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم و تو در آن هنگام که قلم های خود را به آب می افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده دار شوند، و به هنگامی که با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی.

ص: ۳۶

همچنین در سوره هود بعد از داستان نوح آمده است: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعِقَابَ لِلْمُتَّقِينَ؛ اینها از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم؛ نه تو و نه قومت اینها را پیش از این نمی دانستید». (هود: ۴۹)

در تمام این موارد، بر بی خبری پیامبر و قومش از این اخبار و اینکه دانستن آنها تنها از راه وحی امکان پذیر بوده، تأکید شده است.

(د) عبرت گیری

(د) عبرت گیری

از جمله اهداف قصه های قرآنی، عبرت گیری است: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ؛ به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است». (یوسف: ۱۱۱)

«عبرت» در لغت به معنای گذشتن است و عابر کسی است که از راه می گذرد. بیشتر داستان های قرآن، درباره زندگی پیامبران و اقوام آنان است. قرآن در نقل تاریخ، هم به زندگی اجتماعی می پردازد مانند: سیر تاریخی بنی اسرائیل از زمان یوسف علیه السلام و آمدن او به مصر تا زمان موسی علیه السلام و خروجش از مصر و سرگردانی در بیابان؛ هم به زندگی فردی و روابط میان فردی، مانند داستان صبر ایوب در مقابل ابتلاهای سخت، داستان ابتلاهای یوسف علیه السلام در مقابله با زن عزیز مصر، داستان یعقوب و صبر بر دوری یوسف علیه السلام. باید توجه داشت که عبرت گیری از سرنوشت گذشتگان، مستلزم دلی بیدار و ترسان است تا سرنوشت دیگران را تکرار نکند و از سرنوشت دیگران برای رشد و تعالی خود استفاده کند (۱): «ان فی ذلک لعبرة لمن یخشی؛ در حقیقت، برای هر کس که [از خدا] بترسد، در این [ماجرای] عبرتی است». (نازعات: ۲۶)

۱- مجید معارف، «نگاهی به قصه اهداف و ویژگی های آن در قرآن»، بصیرت، ش ۱۹ و ۲۰، صص ۱۳۵ و ۱۳۶.

ص: ۳۷

ه) انذار و هشدار

ه) انذار و هشدار

خداوند در قرآن کریم، رسول گرامی اسلام را مبشّر و نذیر می خواند: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُشَالِعَنَّ أَصْحَابَ الْجَحِيمِ؛ ای پیامبر، ما تو را به حق به رسالت فرستادیم تا به مؤمنان بشارت و به کافران هشدار دهی و از تو درباره دوزخیان پرسشی نمی شود (تو بازخواست نخواهی شد)». (بقره: ۱۱۹) این رسالت را از طریق قرآن انجام می دهد: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا؛ بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده خود، فرقان را نازل فرمود تا برای جهانیان هشداردهنده باشد». (فرقان: ۱)

یکی از راه های انذار قرآن، بیان قصه های اقوام گذشته است، مانند نقل سرگذشت اقوام پیامبرانی چون نوح و لوط علیهما السلام و نیز اقوامی چون عاد و ثمود.

و) معرفی اسوه

اشاره

و) معرفی اسوه

هر قصه بر دو رکن «رویداد» و «شخصیت» استوار است و مخاطب با هم ذات پنداری و همراه شدن با شخصیت ها، رویدادهای قصه را درک می کند. از این رو، قرآن کریم اسوه هایی تمام عیار (با ویژگی های متفاوت) ارائه می دهد تا مخاطب در آینه این اسوه ها و الگوها، راه زندگی خود را پیدا کند. در قرآن کریم دو دسته اسوه معرفی شده است: اسوه های ستوده و اسوه های نکوهیده.

یک اسوه های ستوده

اشاره

یک اسوه های ستوده

خداوند در قرآن کریم، انبیا و اولیای الهی را (که سرآمد آنها وجود نورانی رسول گرامی اسلام است) اسوه های حسنه، معرفی می کند:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا. (احزاب: ۲۱)

البته شما را به رسول خدا اقتدایی نیکوست، برای آن کس که به (ثواب) خدا و روز قیامت امیدوار باشد و یاد خدا بسیار کند. از نمونه این اسوه های حسنه، از پیامبران: ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام، یوسف علیه السلام، و از غیر پیامبران نیز بسیار دیده می شوند؛ مردانی مانند لقمان که درباره او می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ...؛ و به راستی، لقمان را حکمت دادیم ...» (لقمان: ۱۲) از میان زنان، مریم را می توان نمونه آورد که درباره او می فرماید: «وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا؛ و در این کتاب از مریم یاد کن، آن گاه که از کسان خود، در مکانی شرقی به کناری شتافت.» (مریم: ۱۶) و همسر فرعون که درباره او فرمود: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ و برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده، آن گاه که گفت: پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز، و مرا از فرعون و کردارش نجات ده، و مرا از دست مردم ستمگر برهان.» (تحریم: ۱۱)

ویژگی های اسوه های ستوده

ویژگی های اسوه های ستوده

«قرآن کریم برای این اسوه ها ویژگی هایی برمی شمرد:

اول عبد بودن؛ که مشخصه تمام اسوه های نیکوست؛ قرآن در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»؛ (فرقان: ۱) و در مورد نوح علیه السلام می فرماید: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا»؛ (اسرا: ۳) و در مورد ایوب می فرماید: «وَ اذْكَرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ»؛ (ص: ۴۱) و موارد بسیار دیگر.

دوم بشر بودن؛ که به دو صورت یادآوری شده است: یکی اشاره اسوه ها به اینکه بشر هستند؛ مانند «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ...»؛

بگو: من هم مثل شما بشری هستم، [و لی] به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است...»؛ (کهف: ۱۱۰) و دیگری اعتراض مخالفان به بشر بودن آنان؛ مانند «قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا...؛ گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید...» (یس: ۱۵)

سوم شکیبایی؛ یکی از بزرگ ترین ممیزه های اسوه های حسنه است:

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ...؛ تو هم مانند پیغمبران اولوالعزم، صبور باش...» (احقاف: ۳۵)؛ و در مورد ایوب علیه السلام می فرماید: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ؛ ما او را شکیبیا یافتیم. چه نیکوبنده ای! به راستی او توبه کار بود.» (ص: ۴۴)

چهارم شکور بودن؛ خداوند در مورد نوح می فرماید: «... انْهْ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا؛ ... (اسرا: ۳) به راستی که او بنده ای سپاسگزار بود».

پنجم اوّاب بودن؛ تمامی پیامبران خصوصیت توبه گری را با خود دارند و نمونه های آن نیز بسیار زیاد است، چنان که در مورد داوود آمده است:

اضْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ. (ص: ۱۷)

در برابر آنچه می گویند شکبیا باش، و به خاطر بیاور بنده ما داوود صاحب قدرت را، که او بسیار توبه کننده بود.

ششم مهربان و دلسوز بودن؛ همه اسوه ها صفت شفقت را همیشه به همراه داشته اند و نمونه های آن بسیار است. خداوند در وصف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ؛ قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است»؛ (توبه: ۱۲۸) و یا سخن هود به قوم خود: «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ؛ پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم». (اعراف: ۶۸)

ص: ۴۰

هفتم صداقت و راستی؛ تمام پیامبران و اسوه ها صدق گفتار و پیمان داشتند؛ چرا که اگر چنین نباشد، اساس دعوت متزلزل می شود. خداوند یکی از ویژگی های حضرت ابراهیم علیه السلام را که به اسوه حسنه تعبیر شده است، صداقت ذکر می کند: «وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا؛ و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز، زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود». (مریم: ۴۱) و یا در مورد یوسف، خطاب «ایها الصدیق» آمده است.

هشتم اخلاص داشتن؛ اخلاص، وصفی است که از معرفت الله و توحید سرچشمه می گیرد و بدان جا می انجامد که مخلص، تنها مؤثر حقیقی را خداوند بداند و اینجاست که نفوذ هر گونه شرکی محال می نماید. قرآن کریم در مورد حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا؛ و در این کتاب از موسی یاد کن؛ زیرا که او پاکدل و فرستاده ای پیامبر بود». (مریم: ۵۱)

نهم توکل مطلق به خدا؛ اسوه ها در مسیر زندگی، گاه به نقطه ای می رسیدند که تنهای تنها می شدند. در چنین شرایطی تنها عاملی که به آنان توان حرکت می داد، توکل مطلق به خداوند متعال بود. حضرت هود علیه السلام در مقابل قوم لجوج خود که او را متهم به بی عقلی می کردند، می فرمود:

إِنْ نَقُولُ إِلَّا-اعْتِرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونَ جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظَرُونَ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. (هود: ۵۴ ۵۶)

چیزی جز این نمی گوئیم که بعضی از خدایان ما به تو آسیبی رسانده اند. گفت: من خدا را گواه می گیرم، و شاهد باشید که

آنچه جز او شریک وی می گیرید بیزارم. پس، همه شما در کار من نیرنگ کنید و مرا مهلت مدهید. در حقیقت، من بر خدا، پروردگار خودم و پروردگار شما توکل کردم. هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه او مهار هستی اش را در دست دارد. به راستی پروردگار من بر راه راست است.

دو اسوه های نکوهیده

دو اسوه های نکوهیده

در مقابل اسوه های ستوده، اسوه های نکوهیده قرار دارند، و همان گونه که در اسوه های ستوده، هدف پیروی از آنان بود، در اسوه های نکوهیده، هدف پرهیز از رفتاری همانند رفتار آنان است.

قرآن اسوه های نکوهیده بسیاری را مطرح می سازد؛ از مردان مانند فرعون و قارون: «اَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ...»؛ به سوی فرعون برو که او به سرکشی برخاسته است.؛ (طه: ۲۴) «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ...»؛ قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد...». (قصص: ۷۶)

و از زنان مانند زن نوح و زن لوط:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِن عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ. (تحریم: ۱۰)

خدا برای کسانی که کفر ورزیده اند، زن نوح و زن لوط را مثل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند، و کاری از [دست شوهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود، و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید.

مطرح شدن این نمونه های منفی همواره با عبرت آموزی و اصلاح فرد همراه است.

اسوه های حسنه، قهرمانان ارزش ها هستند و هر یک در یکی از جنبه های ارزشی و معنوی نمود خاصی نسبت به دیگر اسوه ها دارند؛ مثلاً موسی علیه السلام در مبارزه و پایداری مقابل طاغوت، یوسف علیه السلام قهرمان پاکدامنی و نمونه های منفی نیز قهرمان ضد ارزش ها بوده اند و هر یک در بعدی از ضد ارزش ها نمودار هستند؛ مثلاً فرعون در زورگویی و ستم، زن عزیز در شهوت خواهی، قارون در مال پرستی. (۱)

ز) تبیین وحدت دین (سیر ادیان در قالب اسلام)

ز) تبیین وحدت دین (سیر ادیان در قالب اسلام)

«یکی از اهداف قصص قرآن، بیان این مطلب است که همه ادیان از طرف خداست، از عصر نوح تا عهد محمد صلی الله علیه و آله و اینکه همه مؤمنین امت واحدی هستند و خداوند یگانه پروردگار همه است.» (۲)

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ. (شوری: ۱۳)

از [احکام] دین، آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را بر پا دارید و در آن تفرقه اندازی نکنید. بر مشرکان، آنچه که ایشان را به سوی آن فرا می خوانی، گران می آید. خدا هر که را بخواهد، به سوی خود برمی گزیند، و هر که را که از در توبه در آید، به سوی خود راه می نماید.

۱- «اهداف قصص قرآنی»، صص ۳۳۹-۳۵۱.

۲- التصوير الفني في القرآن.

ص: ۴۳

در طول زمان، امت های مختلف، دین های مختلف داشته اند و هر امتی آموزه های ویژه دین خود را انجام می داده و پیروی از رسول خدا می کرده است، و هر یک از این رسولان نیز به دینی مشهور شدند؛ مانند دین حنیف، یهود، مسیحیت و...، اما با نگاهی عمیق تر چنین درمی یابیم که همه در قالب یک دین بوده اند که در برهه های مختلفی بروز کرده اند و دارای تعالیم واحدی بوده اند، ولی هر یک به مقتضیات زمان و مکان و در سطح افکار عمومی جامعه آن زمان؛ و اینک با تأکید بر قصص این مطلب را بررسی کرده، دلایلی را برای آن ارائه می کنیم:

وحی به پیامبر اسلام مانند وحی به تمام پیامبران گذشته بوده و این وحی ها همه در یک راستا و یک سو و دارای پیامی مشترک بوده اند:

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا. (نسا: ۱۶۳)

ما همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم، به تو [نیز] وحی کردیم؛ و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان [نیز] وحی نمودیم، و به داوود زبور بخشیدیم.

تکرار قصه ها در یک سوره و تکرار قصه های مختلف یک پیامبر در قرآن، بیانگر اشتراک عقاید این پیامبران و مأمور بودن

همه آنان به یک تکلیف است؛ چنان که در سوره مریم و هود دیده می شود.

در رفتارها و گفتارهای انبیا شباهت های مختلفی را می توان از طریقه برخورد و از دعوت آنها به دست آورد که خود دلیلی بر وحدت دین است.

ص: ۴۴

پیامبران در سه اصل اساسی توحید، نبوت، معاد با هم اشتراک داشتند و دین هم جز این اصول نیست.

پیامبران گذشته هر یک به نوبه خود، در قرآن، مسلم معرفی شده اند؛ مانند ابراهیم: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا؛ ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق گرایی فرمانبردار بود و از مشرکان نبود.» (آل عمران: ۶۷)؛ یا اسماعیل که می گوید: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُّسْلِمِينَ لَكَ...؛ پروردگارا، ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده...»؛ (بقره: ۱۲۸) و از زبان فرشتگان آمده: «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ؛ [ولی] در آنجا جز یک خانه از فرمانبران [خدا بیشتر] نیافتیم.» (ذاریات: ۳۶)

مفاد کتب آسمانی، مشترک بوده و قرآن این کتب آسمانی را تأیید کرده است؛ چنان که هر پیامبری کتب آسمانی پیشینان را تأیید کرده است و قرآن نیز کتاب های آسمانی پیش از خود، مانند انجیل و تورات را تأیید می کند: «ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ...؛ آن گاه به دنبال آنان، پیامبران خود را پی در پی آوردیم، و عیسی پسر مریم را در پی [آنان] آوردیم و به او انجیل عطا کردیم...» (حدید: ۲۷) و یا در سوره اعلی می فرماید: «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى؛ قطعاً در صحیفه های گذشته این [معنی] هست صحیفه های ابراهیم و موسی.» (اعلی: ۱۸، ۱۹) و یا در جای دیگر می فرماید: «وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأُولِينَ؛ و [وصف] آن در کتاب های پیشینان آمده است.» (شعرا: ۱۹۶)

ص: ۴۵

بخش دوم: سطوح متن در قصه های قرآن

اشاره

ص: ۴۶

بخش دوم: سطوح متن در قصه های قرآن

زیر فصل ها

فصل اول: الگوی ارتباطی روایت

فصل دوم: سطوح متن

فصل سوم: سبک در قصه های قرآن

فصل چهارم: داستان در قصه های قرآن

فصل پنجم: طرح در قصه های قرآن

فصل ششم: معانی (درون مایه ها) در قصه های قرآن

فصل هفتم: مبانی در قصه های قرآن

ص: ۴۷

فصل اول: الگوی ارتباطی روایت

اشاره

فصل اول: الگوی ارتباطی روایت

در تحلیل یک روایت به دو گونه می توان عمل کرد. اول تحلیل الگوی ارتباطی که تحلیل افقی است که در واقع نوع روایت گری را تحلیل می کند و متن و مطالب را مورد توجه قرار می دهد؛ دوم تحلیل متن روایت است که در الگوی ارتباطی عبارت از پیام می شود. این تحلیل جنبه ای عمودی دارد یعنی فارغ از مؤلف و مخاطب خود متن مورد تحلیل واقع شود. و از سطح به عمق می رویم غرض از این نوع تحلیل تفکیک این سطوح از هم و رسیدن به سطوح زیرین متن است که هویت یک متن را موجب می شوند. در این بخش با اشاره ای کوتاه به الگوی ارتباطی روایت در قصه های قرائت اهتمام خود را به تحلیلی از نوع دوم قرار می دهیم.

بسیاری از صاحب نظران، روایت را به دو مقوله داستان و گفتمان (یا طرح) تقسیم کرده اند، ولی ژرارژنت سطحی دیگر به نام «روایت گری» نیز بر آن افزوده است. مقصود او از روایت گری، ارتباطی است که بین نویسنده متن و مخاطب می توان قائل شد؛ چرا که در متن، کسی داستان را برای مخاطب نقل می کند. البته برخی از روایت گری به «الگوی ارتباطی روایت» تعبیر کرده اند.

ص: ۴۸

در الگوی ارتباطی روایت، سه عنصر مهم وجود دارد: ۱. فرستنده؛ ۲. پیام؛ ۳. گیرنده؛ که در اینجا عبارت است از: ۱. مؤلف؛ ۲. متن؛ ۳. مخاطب.

«مؤلف»، نویسنده و پدیدآورنده متن است و مخاطب، کسی است که «متن» را دریافت می کند، می خواند یا مشاهده می کند و متن روایت شده همان اثر است.

درون متن به دو عنصر دیگر هم برمی خوریم و آن «راوی» و «روایت شنو» است. «راوی»، کسی است که درون متن داستان را برای ما تعریف می کند و «روایت شنو» مخاطب اوست درون متن.

الگوی ارتباطی در قرآن

الگوی ارتباطی در قرآن

بر اساس این الگو، فرستنده یا پدیدآورنده قصه های قرآنی، خداوند متعال است که از طریق جبرئیل علیه السلام آن را بر قلب مبارک پیامبر اسلام نازل می کند. متن روایت شده قرآن، قصه های قرآنی است و مخاطب، تمام کسانی اند که قرآن را درک می کنند که البته در درجه اول، وجود نازنین رسول گرامی اسلام است: «تِلْمَك الْقُرَى نَقْصٌ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ...»؛ این شهرهاست که برخی از خبرهای آن را بر تو حکایت می کنیم». (اعراف: ۱۰۱)

و «وَكَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَخِآءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَمَوْعِظَهُ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ؛ ای پیامبر، هر سرگذشتی را برای تو حکایت می کنیم از داستان های پیامبران؛ آنچه دلت را بدان استوار سازیم بر تو می خوانیم، و در این سوره آنچه سراسر حق است برای تو آمده، و در آن برای مؤمنان پند و تذکری است». (هود: ۱۲۰)

و «نَحْنُ نَقْصُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ...؛ ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می کنیم...». (یوسف: ۳)

ص: ۴۹

در درجه بعد، خطاب با مسلمانان همان عصر است، چنان که برخی قصه های قرآنی در پاسخ به پرسش آنان نازل شده است. مخاطب سوم، همه مردم در همه عصرها و زمان هایند؛ چرا که قرآن برای هدایت همه بشریت نازل شده است و به زمان خاصی اختصاص ندارد: «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّ مَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ؛ این [قرآن] ابلاغی برای مردم است [تا به وسیله آن هدایت شوند] و بدان بیم یابند و بدانند که او معبودی یگانه است، تا صاحبان خرد پند گیرند». (ابراهیم: ۵۲)

ص: ۵۰

فصل دوم: سطوح متن

اشاره

فصل دوم: سطوح متن

از جمله مباحث مهم در روایت شناسی، تفکیک و سطح بندی «متن روایت شده» است. از آنجا که این نوشته بر همین اساس نوشته شده است، این بحث تا آنجا که در وسع این قلم باشد، دنبال می شود.

در نگاه اول، اثر هنری و متن روایی که در برابر مخاطب قرار می‌گیرد، مانند قصه، رمان، تئاتر یا فیلم داستانی، یک چیز بیشتر نیست و آن چیزی است که ارائه می‌شود با تمام مختصاتش، ولی با نگاه دقیق، سطوحی در این متن می‌توان تشخیص داد که عبارتند از: ۱. سبک؛ ۲. طرح؛ ۳. داستان؛ ۴. معانی؛ ۵. مبانی.

۱ و ۲. طرح و داستان

اشاره

۱ و ۲. طرح و داستان

اول بار شکل گرایان روسی میان متن عرضه شده به مخاطب و ماده خام داستانی، تفاوت قائل شدند. آنها اولی را سیوژه (syuahet) و دومی را فیبولا (fibula) نام نهادند.

فیبولا: «توالی رخدادهاست به ترتیب گاه شماری»؛

ص: ۵۱

و سیوژه: «توالی رخدادهاست به ترتیبی که در متن ارائه می‌شود». (۱)

بعدها ساختارگرایان متأثر از نظریه شکل گرایان روسی به این نتیجه رسیدند که در قصه‌ها دو ساختار مجزا می‌توان یافت: داستان (histore) و گفتمان (discourse) که در انگلیسی مطابق «story» و «discourse» است. (۲)

تفاوت طرح و داستان

تفاوت طرح و داستان

پورتو آبوت در مقاله «بنیان‌های روایت»، ویژگی‌های «طرح» را بیان می‌کند. البته او مطابق اصطلاح ساختارگرایان از واژه «گفتمان» استفاده می‌کند که قدری با اصطلاح «طرح» که ما اینجا بنا بر اصطلاح شکل گرایان به کار برده ایم، متفاوت است. او می‌نویسد:

گفتمان، اشاره دارد به متنی که حاضر و آماده نزد مخاطب است؛ آنچه او حس می‌کند و می‌خواند؛ و «داستان» اشاره دارد به رخدادها به صورت گاه‌شمارانه و به ترتیب تاریخی آن.

تفاوت اساسی میان آن دو را در زمان می‌توان جست؛ زمان داستان زمانی گاه‌شمارانه است، که با یک زمان سنج قابل سنجش است و قابل کند و تند شدن نیست؛ یک ثانیه یک دقیقه، یک ساعت، یک سال. ولی زمان متن روایی (گفتمان)، زمانی است قابل انعطاف، می‌توان آن را گسترش داد یا فشرده.

به این مثال توجه کنید:

کودکی افتاد. اندکی بعد برخاست و دوید، تا اینکه سرانجام با دیدن مادر خود زیر گریه زد و فریاد کشید: افتادم. مادرش گفت: عیبی نداره، گریه نکن! دردت اومد؟

۱- والاس مارتین، نظریه های روایت، ترجمه: محمد شهباء، ص ۵۸.

۲- احمد اخوت، دستور زبان داستان، ص ۴۱.

ص: ۵۲

در اینجا زمان، متشکل است از توالی رخدادهایی که زنجیروار از پی هم آمده اند: افتادن، برخاستن، دویدن، دیدن مادر، به گریه افتادن، کلام کودک و کلام مادر. این رخدادها در زمانی با اندازه ای معین رخ داده است، ولی زمان روایی، لزوماً اندازه ای معین ندارد. برای نمونه، در روایت پیش گفته، می توانستیم حرکت توالی را با افزودن جزئیات، کند کرده و در حین فرآیند کنش، زمان را «گسترش» دهیم مثلاً: «کودک فرو افتاد. همان جایی که افتاده بود، نشست، ترس در چشمانش موج می زد و لب پایینی اش می لرزید، زانویش را مالید. خون می آمد؟ نه، خونی در کار نبود، اما پوستش خراش برداشته بود. مادرش کجا بود؟ به آرامی برخاست و شروع کرد به دویدن...».

و می توان زمان روایت را «تند» کرد؛ مثلاً: «مادرش گفت: عیبی نداره، گریه نکن! دردت اومد؟» ماه های بعد نیز کودک غالباً بر زمین می افتاد. اما کم کم اعتماد به نفس پیدا کرد و دیگر بر زمین نیفتاد. در واقع، کودک دیروز و جوان امروز چنان استوار گام برمی داشت که به هر کجا وارد می شد، نگاه افراد را به خود می خواند؛ افرادی که به سختی باور می کردند که این جوان همان کودک خردسالی است که همیشه به زمین می افتاد.».

البته تغییرات در متن روایی بیش از کند و تند شدن زمان روایی است. به این مثال توجه کنید: «از خواب که برخاستم اسلحه و ماسک اسکی را برداشتم، به سمت بانک به راه افتادم، از بانک دزدی کردم و برای شام در خانه بودم.».

می توان همین داستان را از آخر به اول گفت، بی آنکه زمان بندی و توالی گاه شمارانه رخدادها بر هم بخورد: «برای شام در خانه بودم، پس از دزدی از بانکی که با ماسک اسکی و اسلحه پُر و پس از برخاستن از خواب بدان جا رفته بودم.».

ص: ۵۳

یعنی می توان در گفتمان ارائه شده، ترتیب رویدادها را به هم ریخت؛ نیز می توان بدون تغییر در داستان، زاویه دید را از اول شخص به سوم شخص بدل کرد: «آن حس دیرآشنا، اما همچنان مرموزانه او را واداشت که خود را در ماسک اسکی، آدمی دیگر بپندارد که در دست اسلحه ای دارد و کارمند ترسان بانک را می بیند که میلیون ها دلار پول را می شمرد.».

پس گفتمان روایی بی اندازه انعطاف پذیر است. می توان آن را گستراند یا فشرد؛ به عقب یا جلو برد، اما همان گونه که

گفتمان، اطلاعات را به خوردمان می دهد، ذهن نیز اطلاعات را دسته بندی کرده و رخدادها را به نحوی بازسازی می کند که ما آن را «داستان» می نامیم. ممکن است داستان، یک روز، یک دقیقه، یک عمر یا قرن ها به طول انجامد، راست باشد یا دروغ، تاریخی باشد یا خیالی؛ اما چون داستان است، اندازه زمانی خود را دارد و رخدادهايش نیز به گونه ای است که از نظر گاه شمارانه از ابتدایی ترین رخداد تا انتهای ترین، سروسامان یافته است. نظم رخدادها و مدت زمانی که رخدادهای داستان از آن خود می کنند، از زمان و نظم رخدادهای گفتمان روایی کاملاً متمایز است. (۱)

۳. سبک

۳. سبک

برخی روایت شناسان، علاوه بر دو سطح پیش گفته، سطح سومی هم قائل شده اند و آن سبک است. سبک در نزد اینان، یعنی: «عناصر بیانی محسوس یک متن روایی».

در یک فیلم، تصویر و صدا و در یک قصه مکتوب، واژه ها عناصر سبکی را تشکیل می دهند. (۲)

۱- «بنیان های روایت»، صص ۳۸، ۴۰.

۲- نک: دیوید بوردول، هنر سینما، ترجمه: فتاح محمدی، ص ۷۸.

ص: ۵۴

برای مثال، خداوند متعال قصه یوسف را به این صورت شروع می کند:

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصِبْ مِنْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ
إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ. (يوسف: ۴ و ۵)

(به خاطر بیاور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم: من در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده می کنند گفت: پدرم خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن مبادا برای تو نقشه بکشند؛ زیرا شیطان دشمن آشکار انسان است.

آنچه به طور مستقیم با آن روبه رو هستیم، همین واژه هایی است که به نرمی، داستان یوسف را بیان می کنند؛ این جنبه سبکی قصه است.

قرآن کریم ماجرا را این گونه آغاز می کند که یوسف خواب خود را برای پدر نقل می کند و پدر او را از نقل دوباره آن برای برادرانش برحذر می دارد. ما از همین آغاز درک می کنیم که ماجراها از خیلی قبل آغاز شده است و برادران یوسف به او چندان روی خوش نشان نمی دهند. از این رو، پدر، وی را به کتمان خوابش فرامی خواند. پس در این قصه طرح از رؤیا آغاز می شود، ولی ماجراهایی که استنباط می شود (داستان) از خیلی قبل شروع شده است.

بر این اساس، رابطه این سه به این صورت خواهد بود:

یعنی ما از طریق سبک، طرح را و از طریق طرح، داستان را استنباط می‌کنیم. بنابراین، ما فقط به سبک اثر دسترسی داریم؛ چرا که سبک، تنها عنصر محسوس اثر است.

ص: ۵۵

۴. معانی

۴. معانی

متن روایی رخدادهایی را بازنمایی می‌کند، ولی این رخدادهای به گونه‌ای سامان داده می‌شوند که معنایی را به مخاطب منتقل کنند. این معنا را «درون مایه» و «تم» هم می‌گویند. داستان ممکن است یک درون مایه اصلی و چند درون مایه فرعی داشته باشد.

۵. مبانی

۵. مبانی

مبانی، «پیش فرض‌های مؤلف برای بنا نهادن جهان داستانی» است. مؤلف برای ساخت جهان داستانی خود باید به پرسش‌های کلی در باب هستی و نبایدها و بایددها پاسخ دهد. این پاسخ‌ها، پیش فرض‌های او در ساخت جهان تخیلی داستان، و مبانی اوست. این مبانی، شامل معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و ایدئولوژی می‌شود.

البته صاحب نظران، مبانی را کمتر به طور صریح به عنوان سطحی از متن روایی برشمرده‌اند؛ گرچه از لایه‌های گفته‌ها و تحلیل‌ها می‌توان این سطح از متن روایی را استنباط کرد. بوردول، درباره ایدئولوژی (۱) و فرم می‌گوید:

ما عادت کرده‌ایم که دنبال انواع مختلف معنا در فرآیندهای فرمال بگردیم، ولی آیا خود آن فرمی که یک فیلم به کارش می‌گیرد، آکنده از دلالت‌های ارزش‌شناختی نیست؟ آیا الگوبندی روایت،

۱- بوردول، ایدئولوژی را به معنایی وسیع‌تر از آنچه ما به عنوان ایدئولوژی (بایدها و نبایدها) در مبانی مطرح می‌کنیم، به کار برده است.

ص: ۵۶

خود، دربردارنده اندیشه عمل فردی به عنوان تنها نوع کارآمد عمل نیست؟ چنین پرسش‌هایی در سال‌های اخیر نخستین جایگاه را در مطالعه فیلم به خود اختصاص داده‌اند. محققان زیادی شروع به بررسی کرده‌اند که چگونه شیوه‌های ساختار دادن به روایت‌ها در یک جامعه را می‌توان به مثابه حاملین معانی ایدئولوژیک به حساب آورد. (۱)

وی در فصل پایانی کتاب هنر سینما که به تحلیل نمونه های فیلم اختصاص دارد، تصریح می کند:

همه فیلم هایی که پیش از این تحلیل کردیم، می توانند به لحاظ موضع گیری ایدئولوژی شان نیز مورد بررسی قرار گیرند. هر فیلمی، عناصر سبکی و فرمی خود را به طریقی ترکیب می کند که یک موضع گیری ایدئولوژیکی خلق کند، صرف نظر از اینکه این ایدئولوژی، آشکارا یا پنهان بیان شود. (۲)

چنان که از نمودار پیداست، مخاطب، تنها با سبک روبه روست، (لایه محسوس قصه) و از سبک، طرح و از طرح، داستان را استنباط می کند. سپس از نشانه های سه سطح پیش گفته، معانی و درون مایه های قصه را درک می کند و سپس از نشانه های هر چهار سطح گذشته، مبانی را در می یابد.

اینک این سطوح را در قصه های قرآنی بررسی می کنیم.

۱- هنر سینما، ص ۱۱۰.

۲- هنر سینما، ص ۴۴۹، نک: در آمدی بر روایت دینی، در سینما و داستان، صص ۱۵ ۲۰.

ص: ۵۷

فصل سوم: سبک در قصه های قرآن

اشاره

فصل سوم: سبک در قصه های قرآن

بنابر آنچه گفته شد، سبک در اینجا به معنای «عناصر محسوس و بیانی اثر هنری» است که در یک قصه، عبارت از واژه ها و چگونگی به کارگیری آنهاست.

البته بیان جنبه های اعجازی سبک قرآنی، مجال گسترده می طلبد که از حوصله این پژوهش بیرون است. آنچه در اینجا می آید، نگاهی کوتاه و اشاره هایی به سبک قرآن در قصه گوئی است تا مقصود از سبک در قصص قرآن، آشکار و از دیگر سطوح به خوبی تفکیک شود، ولی کار گسترده در این زمینه به پژوهشی مستقل نیاز دارد.

۱. ایجاز معجزه آسا

۱. ایجاز معجزه آسا

یکی از ویژگی های سبک در قصه های قرآنی، ایجاز در الفاظ است؛ به گونه ای که با کمترین واژه ها بیشترین معنا با ظرافت بالا القا می شود. برای مثال، در این آیات از سوره قمر، داستان قوم عاد، با ایجاز کامل در چند آیه بیان می شود:

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ.
(قمر: ۱۸، ۲۰)

عادیان به تکذیب پرداختند. پس چگونه بود عذاب من و هشدارها [من]؟ ما بر [سر] آنان در روزی شوم، به طور مداوم، تندبادی توفنده فرستادیم [که] مردم را از جا می کند؛ گویی تنه های نخلی بودند که ریشه کن شده بودند.

قرآن در این آیات مختصر، از تکذیب قوم عاد و چگونگی هلاکتشان با عذابی که بر آنها نازل شده است، خبر می دهد.

۲. دقت و ظرافت در به کارگیری الفاظ

۲. دقت و ظرافت در به کارگیری الفاظ

قصه های قرآنی مانند قصه های دیگر، دارای صحنه هایی از عشق، خیانت، کینه توزی، حسد، مهر و محبت، خداپرستی و مانند آن است؛ با این تفاوت که قرآن کریم هنگام نقل این صحنه ها، در عین زیبایی تمام، در به کارگیری الفاظ نهایت دقت را داشته است؛ به گونه ای که صحنه های عشقی، در نهایت عفت کلام و بدون تهییج بیان شده است.

برای مثال، چگونگی درخواست زن عزیز مصر از یوسف را این چنین بیان می کند:

وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.
(یوسف: ۲۳)

آن [بانو] که وی در خانه اش بود، خواست از او کام گیرد و درها را [پیاپی] چفت کرد و گفت: بیا که از آن توام! [یوسف] گفت: پناه بر خدا، او آقای من است. به من جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی شوند.

«این آیه شریفه در عین کوتاهی و اختصار، اجمال داستان مرآوده را در خود گنجانده و اگر در قیودی که در آن به کار رفته و سیاقی که آیه در آن قرار گرفته و سایر گوشه های این داستان که در این سوره آمده دقت شود، تفصیل مرآوده نیز استفاده می شود.» (۱)

اینک نکاتی از این آیه:

لفظ «راوَد» در لغت عربی درخواست اصرار آمیز را می گویند. این لفظ حاکی است که همسر عزیز در درخواست خود بسیار مُصِّر بوده، اما قرآن به خاطر عفت بیان از بازگویی مواد اصرار (کام گیری) خودداری می کند.

هرگز نام اصرارکننده را نمی برد و نمی گوید زلیخا یا همسر عزیز از او درخواست مَصْرانه کرد، بلکه او را با جمله «التي هو في بيتها» معرفی می کند؛ یعنی بانویی که یوسف در خانه او بود و با بیان تسلط اصرارکننده بر یوسف و اینکه یوسف پیوسته در چنگال او بوده، به استقامت فوق العاده یوسف اشاره می کند.

جمله «غَلَقَتِ الْاَبْوَابَ»؛ «درها را بست»، ترسیم کننده خلوتگاه عشق است؛ ولی نه به صورت صریح و آشکار.

جمله «قالت هیت لك»؛ «بشتاب به سوی آنچه برای تو آماده شده است»، آخرین سخنی است که بانویی برای رسیدن به وصال، به یوسف می گوید، اما چقدر سنگین و پرمтанت بی آنکه در آن تحریک باشد. (۲)

در نمونه دیگر، ابن قیم الجوزیه می گوید: در این آیه شریفه:

۱- المیزان، ج ۱۱، ص ۱۶۱.

۲- جعفر سبحانی، منشور جاوید قرآن تبریزی، ج ۱، ص ۲۸۶.

ص: ۶۰

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَةٌ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. (یوسف: ۳۰)

و [دسته ای از] زنان در شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود، کام خواسته و سخت خاطرخواه او شده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم.

و جوهی متضمن و ظرایفی به کار رفته است:

زنان مصری به جای اسم، با وصف «زن عزیز» یاد کرده اند، [که] اشاره به قبح فعل او دارد؛ چرا که زنی شوهردار است.

اینکه شوهرش رئیس و عزیز مصر است و این، کار زنش را زشت تر می کند.

اینکه کسی که با او مراوده کرده، مملوک او بوده نه حرّ.

اینکه جوانی را که زن عزیز مصر با او مراوده کرده، در خانه و تحت تکفل او بوده نه فرد اجنبی، پس حکم او حکم اهل بیت اوست.

اینکه زن عزیز مراوده کرده و طالب بوده است، نه جوان.

عشق به قدری در او اثر کرده که به قلبش رسیده است.

اینکه جوان عفت ورزیده و او مراوده کرده.

مراوده را به فعل مضارع «تراود» آورده، یعنی این مراوده مستمر و این کار زن عزیز مصر بوده است.

۳. هماهنگی محتوا و موسیقی کلمات

۳. هماهنگی محتوا و موسیقی کلمات

یکی از جلوه های زیبای سبک در قصه های قرآنی، هماهنگی موسیقی کلمات با معنی و محتوای قصه است. در مثال ذیل به خوبی هماهنگی موسیقی واژه ها و مضمون عذاب، آشکار است؛ واژه ها مقطع، کوبنده و دارای طنین مرگبار است. (۱)

۱- نک: مبانی هنری قصه های قرآنی، ص ۲۳۶.

ص: ۶۱

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ ۖ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ وَفَجَّرْنَا
الْمَأْرَضَ عِيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ وَحَمَلْنَا عَلَى ذَاتِ الْأَوْحِ وَدُسِرِ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَنْ كَانَ كُفِرَ وَلَقَدْ تَرَكْنَا آيَةً
فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذِرٍ وَلَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذِرٍ إِنَّا أَرْسَلْنَا
عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ تَنْزِعُ النَّاسَ كَمَا نَهْنَهُمْ أَعْيَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذِرٍ وَلَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ
لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِمَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَمَلًا وَسِجْرًا أَوْلَقِيَ الذُّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ
كَذَّابٌ أَشْرٌ سَيَعْلَمُونَ عَذَابٌ مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشْرِ إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَبِعْهُمْ وَاضِطْبِرْ وَتَبَّتْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قَسِيْمٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرْبٍ
مُخْتَضِرٌ فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذِرٍ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ وَلَقَدْ يَسْرُنَا
الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ. (قمر: ۳۲۹)

پیش از آنان، قوم نوح [نیز] به تکذیب پرداختند و بنده ما را دروغ زن خواندند و گفتند: دیوانه ای است و [بسی] آزار کشید تا پروردگارش را خواند که: من مغلوب شدم؛ به داد من برس پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم و از زمین چشمه ها جوشانیدیم تا آب [زمین و آسمان] برای امری که مقدر شده بود، به هم پیوستند. و او را بر [کشتی] تخته دار و میخ آجین سوار کردیم. کشتی زیر نظر ما روان بود. [این] پاداش کسی بود که انکار شده بود. و به راستی، آن [سفینه] را بر

ص: ۶۲

جای نهادیم [تا] عبرتی [باشد]؛ پس آیا پند گیرنده ای هست؟ پس چگونه بود عذاب من و هشدارها [ی من]؟ و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده ایم؛ پس آیا پند گیرنده ای هست؟ عادیان به تکذیب پرداختند. پس چگونه بود عذاب من و هشدارها [ی من]؟ ما بر [سر] آنان در روزی شوم، به طور مداوم، تندبادی توفنده فرستادیم که مردم را از جا می کند؛ گویی تنه های نخلی بودند که ریشه کن شده بودند. پس چگونه بود عذاب من و هشدارها [ی من]؟ و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده ایم، پس آیا پند گیرنده ای هست؟ قوم ثمود هشداردهندگان را تکذیب کردند. و گفتند: «آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟ در این صورت، ما واقعاً در گمراهی و جنون خواهیم بود. آیا از میان ما [وحی] بر او القا شده است؟

[نه،] بلکه او دروغ گویی گستاخ است.» به زودی فردا بدانند دروغ گوی گستاخ کیست. ما برای آزمایش آنان [آن] ماده شتر را فرستادیم و [به صالح گفتیم:] «مراقب آنان باش و شکیبایی کن. و به آنان خبر ده که آب، میانشان بخش شده است: هر کدام را آب به نوبت خواهد بود.» پس رفیقشان را صدا کردند و [او] شمشیر کشید و [شتر را] پی کرد. پس چگونه بود عذاب من و هشدارها [ی من]؟ ما بر [سر]شان یک فریاد [مرگبار] فرستادیم و چون گیاه خشکیده [کومه ها] ریزش شدند. و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم؛ پس آیا پندگیرنده ای هست؟

ص: ۶۳

فصل چهارم: داستان در قصه های قرآن

اشاره

فصل چهارم: داستان در قصه های قرآن

داستان، ماده خامی است که از طریق طرح استنباط می شود و لزوماً از یک رسانه به رسانه دیگر تغییر نمی کند. از این رو، می توان پس از مشاهده یک فیلم، داستان آن را به صورت شفاهی یا مکتوب، گفت یا نوشت. معمولاً چهار عنصر اساسی را برای داستان بر می شمردند:

۱. رویداد؛

۲. شخصیت؛

۳. زمان؛

۴. مکان.

که به بررسی یک یک آنها می پردازیم.

۱. رویداد در قصه های قرآن

اشاره

۱. رویداد در قصه های قرآن

دو نوع رویداد می توان در قصه های قرآنی دید: رویدادهای عادی و رویدادهای غیرعادی (اعجازین).

الف) رویدادهای عادی

بسیاری رویدادهایی که در قصه های قرآنی آمده، رویدادهای عادی است که در هر قصه ممکن است رخ دهد؛ مانند اغلب رویدادهای قصه یوسف،

ص: ۶۴

جریان بزرگ شدن حضرت موسی علیه السلام در مصر، ارتکاب قتل و فرار به مدین، ازدواج با یکی از دختران شعیب؛ و نیز مانند رفتاری که اقوام مختلف با پیامبران داشته اند، از جمله: کفر، تکذیب و آزار دادن آنها.

ب) رویدادهای غیر عادی (اعجازین)

ب) رویدادهای غیر عادی (اعجازین)

برخی از رویدادها در قصه های قرآنی از صورت عادی خارج است، مانند: تبدیل شدن عصای حضرت موسی علیه السلام به اژدها، تبدیل شدن آتش به گلستان برای حضرت ابراهیم علیه السلام، سخن گفتن هدهد و مورچه با سلیمان، به خواب رفتن اصحاب کهف به مدت ۳۰۹ سال، تولد عیسی علیه السلام بدون پدر، سخن گفتن عیسی علیه السلام در گهواره و مانند آن. (۱)

ج) تفاوت قصه های قرآن و قصه های بشری در جهان داستانی

ج) تفاوت قصه های قرآن و قصه های بشری در جهان داستانی

همین تنوع رویدادها (دو نوع ذکر شده) قصه های قرآنی را از قصه های بشری جدا می کند؛ چرا که در قصه های بشری فقط از رویدادهای عادی می توان سراغ گرفت. برای درک تفاوت قصه های قرآنی و بشری باید به چند نکته توجه کرد:

می دانیم که رویداد ارتباط محکمی با شخصیت دارد و به تعبیر بهتر، رویداد، چیزی جز کنش شخصیت نیست. همچنین مطرح شد که قصه های قرآنی دارای تنوع شخصیتی (خداوند متعال، پیامبران، فرشتگان و اجنه و...) است. نتیجه این تنوع شخصیت ها، تنوع رویدادها (عادی و اعجازین) است.

بسیاری از رویدادها در قصه های قرآنی، مانند معجزه های پیامبران، عذاب اقوام سرکش و کمک به مؤمنان، فعل و کنش خداوند متعال است. از این رو، تفاوت اساسی بین قصه های بشری و قصه های قرآنی، در درجه اول، ناشی از

۱- نک: مأمون فریز جوّار، خصائص القصه الاسلامیه، ص ۸۱.

حضور خداوند متعال به عنوان کنش گر و کنش او در طول داستان هاست و در درجه دوم به دلیل تنوع کنش گران دیگر است.

در نتیجه، جهان داستانی در قصه های قرآنی با جهان داستانی در قصه های بشری متفاوت است. جهانی که قرآن ترسیم می کند، جهانی است شامل غیب و شهود که خداوند متعال با قدرت مطلقه بر این عوالم حاکم است و رویدادهای اعجازین مانند رویدادهای عادی است. در این جهان داستانی، سرنوشت همه چیز و همه کس به دست اوست؛ اوست که قانون وضع می کند و طبق آن به بهشت یا جهنم می برد؛ اوست که پیامبران را به عنوان نماینده خود برای هدایت مردم می فرستد و دوستان خود و پیامبران و پیروان آنان را نجات می دهد. برخی به این نکته مهم توجه نکرده و در درک و تحلیل رویدادها دچار اشتباهات آشکاری شده اند و کلیت این داستان ها را غیرواقعی یا تمثیلی فرض کرده اند، در حالی که قصه های قرآنی در کلیت خود، جهانی منظم و منسجم و واقعی را مطرح می کنند.

د) علیت

د) علیت

گفته می شود میان رویدادها باید رابطه علی و معلولی و به تعبیری رابطه امکانی وجود داشته باشد؛ یعنی باید در یک داستان، رویدادها مانند دانه های زنجیر به هم وابسته باشند. در قصه های قرآنی نیز رویدادها به هم وابسته اند. تفاوت این قصه ها با قصه های بشری، از جهت علیت حضور خداوند متعال به عنوان کنش گر و سرسلسله علل است؛ یعنی علیتی و رای علل عادی. به تعبیر دیگر، خداوند متعال فقط به عنوان کنش گر در داستان حضور ندارد، بلکه کنش گری فراتر از دیگر کنش گران است و خواست و اراده او همه چیز را رقم می زند؛ چرا که هستی هر موجودی و کنش گری، بسته به خداوند

ص: ۶۶

متعال است و او قیوم علی الاطلاق است. البته این مسئله جای تأمل بیشتری دارد که از توان صاحب این قلم خارج است.

۲. شخصیت در قصه های قرآن

اشاره

۲. شخصیت در قصه های قرآن

شخصیت، یکی از دو رکن مهم داستان است؛ تا جایی که می توان داستان ها را به داستان های «رویدادمحور» و «شخصیت محور» تقسیم کرد. در هر صورت، شخصیت پردازی در داستان یکی از بحث های مهم داستان نویسی است، ولی در قصه های قرآنی به دلیل تاریخی و واقعی بودن شخصیت ها، شخصیت پردازی به گونه ای که در داستان نویسی مطرح می شود نیست، بلکه چگونگی انتخاب و چینش آنها مورد نظر است.

پیش از ورود به بحث، لازم است تذکر داده شود که منظور از شخصیت در اینجا، مطلق کنش گر است؛ یعنی کسی که کاری در داستان انجام می دهد. بر این اساس، به خداوند متعال هم می توان شخصیت یا کنش گر اطلاق کرد؛ همان طور که به دیگر کنش گران، کنش گر هم اطلاق می شود. اینک صنوف شخصیت های قرآنی را بررسی می کنیم:

الف) خداوند متعال

الف) خداوند متعال

شکی نیست که راوی قصه های قرآنی خداوند متعال است، ولی علاوه بر آن، خداوند متعال در برخی از این قصه ها، به عنوان کنش گر هم حضور دارد. اکنون به دلیل اهمیت مسئله به موارد متعددی اشاره می شود.

در قصه حضرت آدم علیه السلام، خداوند متعال یکی از کنشگران اصلی است؛ چرا که خداوند است که آدم علیه السلام را خلیفه قرار داده است و به فرشتگان دستور می دهد بر او سجده کنند و پس از سجده نکردن ابلیس، فرمان هبوط صادر می کند.

ص: ۶۷

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. (بقره: ۳۰-۳۴)

و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت»، [فرشتگان] گفتند: «آیا در آن، کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خون ها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم.» فرمود: «من چیزی می دانم که شما نمی دانید. [و خدا] همه [معانی] نام ها را به آدم آموخت؛ سپس آنها را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود: «اگر راست می گویند، از اسامی اینها به من خبر دهید.» گفتند: «منزهی تو! ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته ای، هیچ دانشی نیست؛ تویی دانای حکیم.» فرمود: «ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده.» و چون [آدم] ایشان را از اسم هایشان خبر داد، فرمود: «آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان ها و زمین را می دانم و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان می داشتید، می دانم» و چون فرشتگان را فرمودیم: «برای آدم سجده کنید»، پس جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد- [همه] به سجده درافتادند.

ص: ۶۸

در قصه موسی علیه السلام نیز خداوند متعال، یکی از کنشگران است:

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ.
(قصص: ۷)

و به مادر موسی وحی کردیم: او را شیر ده، و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بینداز، و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمی گردانیم و از [زمره] پیامبرانش قرار می دهیم.

در ادامه می خوانیم:

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. (قصص: ۱۳)

[موسی] گفت: این [قرار داد] میان من و تو باشد که هر یک از دو مدت را به انجام رسانیدم، بر من تعدی [روا] نباشد، و خدا بر آنچه می گوئیم، وکیل است.

در این آیه، خداوند متعال بازگرداندن موسی علیه السلام را به آغوش مادر، کار خود می داند. همچنین در سوره طه، جریان اولین وحی به موسی علیه السلام، به این صورت آمده است:

وَهَيْلُ أُنَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَىٰ النَّارِ هُدًى فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي. (طه: ۱۴۹)

و آیا خبر موسی به تو رسید؟ هنگامی که آتشی دید، پس به خانواده خود گفت: «درنگ کنید؛ زیرا من آتشی دیدم، امید که پاره ای از آن

ص: ۶۹

برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابم.» پس چون بدان رسید، ندا داده شد: «ای موسی، این منم پروردگار تو، پای پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس «طوی» هستی. و من تو را برگزیده ام. پس بدانچه وحی می شود، گوش فراده. منم؛ خدایی که جز من خدایی نیست. پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار.»

در این آیات، خداوند متعال یک طرف گفت و گو است. در این بخش از داستان نوح، خداوند متعال به مثابه یک کنش گر، وحی می فرستد و دستور کشتی سازی می دهد:

وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ وَاصْبِرْ لِفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا وَلَا تَخْاطِبِنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرَقُونَ. (هود: ۳۶ و ۳۷)

و به نوح وحی شد: «از قوم تو، جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده اند، هرگز [کسی] ایمان نخواهد آورد. پس، از آنچه می

کردند غمگین مباش. و زیر نظر ما و [به] وحی ما کشتی را بساز و درباره کسانی که ستم کرده اند با من سخن مگوی؛ چرا که آنان غرق شدنی اند».

در ادامه همین آیات می خوانیم:

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَشْتُمُ لَهُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَخَافُ أَنْ تُكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ

ص: ۷۰

الْخَاسِرِينَ قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنُنْتَعِبُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ. (هود: ۴۴)

(۴۸)

و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت: «پروردگارا، پسر من از کسان من است، و قطعاً وعده تو راست است و تو بهترین داورانی». فرمود: «ای نوح، او در حقیقت از کسان تو نیست، او [دارای] کرداری ناشایسته است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من نخواه. من به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی». گفت: «پروردگارا، من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم، و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی، از زیانکاران باشم». گفته شد: «ای نوح، با درودی از ما و برکت هایی بر تو و بر گروه هایی که با تو هستند، فرود آی. و گروه هایی هستند که به زودی برخوردارشان می کنیم، سپس از جانب ما عذابی دردناک به آنان می رسد.

خداوند متعال طرف گفت و گو با نوح است. همچنین در سوره عنکبوت، خلاصه قصه این چنین روایت می شود:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ فَاَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ. (عنکبوت: ۱۴ و ۱۵)

و به راستی، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد؛ تا طوفان، آنها را در حالی که ستمکار بودند فرا گرفت و او را با کشتی نشینان برهاندیم و آن [سفینه] را برای جهانیان عبرتی گردانیدیم.

در واقع کنش گر اصلی در قصه، خداوند متعال معرفی می شود.

ص: ۷۱

در قصه لوط نیز خداوند متعال عذاب قوم لوط و نجات آل لوط را به خود نسبت می دهد:

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِينَ إِذَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسِحْرِ نِعْمَةٍ مِّنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ. (قمر: ۳۳ ۳۵)

قوم لوط هشداردهندگان را تکذیب کردند. ما بر [سر] آنان سنگبارانی (انفجاری) فرو فرستادیم [و] فقط خانواده لوط بودند که سحرگاهشان رهانیدیم. [و این] رحمتی از جانب ما بود. هر که سپاس دارد، بدین سان [او را] پاداش می دهیم.

البته با تأمل می توان دریافت که در قصه های قرآنی، به ویژه در قصه های پیامبران، خداوند متعال نه تنها یکی از کنش گران، بلکه کنش گر اصلی قصه است؛ چرا که پیامبران رسولان الهی اند و از خود هیچ کاری نمی کنند. نجات یا عذاب اقوام نیز به دست خداوند متعال است. پس گویی سراسر قصه با فعل و کنش الهی شکل می گیرد.

ب) دیگر شخصیت ها

اشاره

ب) دیگر شخصیت ها

زیر فصل ها

یک ملائک

دو انسان

سه جن

چهار حیوانات

یک ملائک

یک ملائک

ملائک از دیگر شخصیت های قصه های قرآنی هستند که به فرمان الهی در کار تدبیر امور عالمند و در این فرمانبری، هیچ گونه کوتاهی نمی کنند: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»، (تحریم: ۶)

فرشتگان در چند قصه از قصص قرآنی حضور دارند. در قصه حضرت آدم علیه السلام فرشتگان ابتدا به آفرینش آدم علیه السلام اعتراض می کنند:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. (بقره: ۳۰)

گرفت. پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به [شکل] بشری خوش اندام بر او نمایان شد. [مریم] گفت: «اگر پرهیزکاری، من از تو به خدای رحمان پناه می برم.» گفت: «من فقط فرستاده پروردگار توام، برای اینکه به تو پسری پاکیزه ببخشم.» گفت: «چگونه مرا پسری باشد با آنکه دست بشری به من نرسیده و بدکار نبوده ام» گفت: «[فرمان] چنین است، پروردگار تو گفته که آن بر من آسان است، و تا او را نشانه ای برای مردم و رحمتی از جانب خویش قرار دهیم، و [این] دستوری قطعی است».

جالب اینکه در هر سه مورد، فرشتگان به گونه ای در لباس انسانی ظاهر می شوند که در ابتدا، انسان تصور می شوند.

دو انسان

اشاره

دو انسان

در قصص قرآنی (مانند معمول داستان های بشری) بیشتر شخصیت های قصه ها انسانند. البته می توان گروه هایی را در مورد انسان ها نشان داد که به برخی اشاره می شود:

ص: ۷۴

اول مردان

اشاره

اول مردان

مردان در قصه های قرآنی، خود دارای گروه هایی هستند:

انبیای الهی چون: آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحق، یعقوب، شعیب، موسی، زکریا، یحیی علیهم السلام؛

طاغوت ها، چون: فرعون و هامان.

افراد عادی، چون: پسر نوح، برادران یوسف و

انبیای الهی

انبیای الهی

بسیاری از قصه های قرآنی، سرگذشت پیامبران را روایت می کنند. از این رو، بسیاری از قهرمانان قصه های قرآنی پیامبرانند. قرآن جدا از ویژگی هایی که برای هر یک از این پیامبران ذکر می کند، صفات مشترکی نیز بیان می کند که به برخی از این صفات اشاره می شود:

۱. همه پیامبران با پیامی یکسان آمده اند: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ؛ و ما هیچ رسولی را پیش از تو به رسالت نفرستادیم جز آنکه به او وحی کردیم که به جز من خدایی نیست، پس مرا به یکتایی پرستش کنید و بس». (انبیاء: ۲۵)

۲. بر بشر بودن خود تأکید می کرده اند:

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. (ابراهیم: ۱۱)

پیامبرانشان به آنان گفتند: «ما جز بشری مثل شما نیستیم، ولی خدا بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت می نهد و ما را نرسد که جز به اذن خدا برای شما حاجتی بیاوریم و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند».

ص: ۷۵

۳. هر پیامبر مأمور شده است با زبان و فرهنگ مردم دیارش، با آنان سخن بگوید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (ابراهیم: ۴)

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا [حقایق را] برای آنان بیان کند. پس خدا هر که را بخواهد بی راه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند، و اوست ارجمند حکیم.

۴. آنها برای رسالت، خود اجری طلب نمی کرده اند. «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست». (شعرا: ۱۰۹)

۵. همگی اهل دعا و ارتباط با خدا بوده اند.

طاغوت ها

طاغوت ها

همان طور که انبیای الهی از مردان هستند، مخالفان سرسخت آنها، یعنی طاغوت ها نیز از مردان بوده اند و اساسی ترین مشخصه آنها در این بوده است که مردم را از نور به سوی ظلمت ها می کشانند. قرآن کریم مشخص ترین طاغوتی را که

معرفی می کند و با تفصیل بیشتری از او سخن می گوید، فرعون زمان موسی علیه السلام است:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلِمَا فِي الْمَأْرَضِ وَجَعِلَ أَهْلَهَا شَيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.
(قصص: ۲۸)

فرعون در سرزمین [مصر] سر برافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت. طبقه ای از آنان را زبون می داشت، پسرانشان را سر می برید، و زنانشان را [برای بهره کشی] زنده بر جای می گذاشت، که وی از فسادکاران بود.

ص: ۷۶

و موسی علیه السلام مأموریت می یابد تا بنی اسرائیل را از ظلم او نجات دهد:

أَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَأَتِيَاهُ فَقَوْلًا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ. (طه: ۴۳ و ۴۷)

[تو و برادرت هارون] به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته، پس به سوی او بروید و بگویید: ما دو فرستاده پروردگار توایم، پس فرزندان اسرائیل را با ما بفرست، و عذابشان مکن...».

قرآن از طاغوت زمان ابراهیم علیه السلام با وصف «الذی کفر» یاد می کند:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَآجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. (بقره: ۲۵۸)

آیا از [حال] آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود [و بدان می نازید، و] درباره پروردگار خود با ابراهیم محاجه [می] کرد، خبر نیافتی؟ آن گاه که ابراهیم گفت: «پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند.» گفت: «من [هم] زنده می کنم و [هم] می میرانم.» ابراهیم گفت: «خدا [ی من] خورشید را از خاور برمی آورد، تو آن را از باختر برآور.» پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند.

بنابراین، همان طور که پیامبران الهی که دعوت کنندگان به سوی نورند از مردانند، طاغوت ها که سبب گمراهی مردم شده اند و آنها را به ظلمات می کشانند نیز از مردان بوده اند.

دوم زنان

اشاره

دوم زنان

«در میدان زندگی، زن جایگاهی همانند مرد دارد و قلمرو و مسئولیت هایش نیز با او یکسان است؛ مگر در آنجا که اختلاف

سبب تفاوت استعدادهاشان گردد. در آثار هنری بشری، همانند داستان و نمایشنامه، زن پایه اصلی این آثار به شمار می رود. کمتر اثر هنری را می توان یافت که در آن، زن به عنوان عنصری فعال در جذب خواننده یا بیننده حضور نداشته باشد، و این، در گرایش طبیعی زن و مرد به یکدیگر ریشه دارد. در قصه های قرآن هم زن دارای نقش است؛ با این تفاوت که فریفتن دیگران برای میل به کالای خود، در ساحت قصه های قرآن راه ندارد. از همین رو، در قصه های قرآن، زن در جایی حضور دارد که باید داشته باشد؛^(۱) چرا که «حوادث و آدم ها در قصه های قرآن، همان هایی اند که در بستر زمان رخ نموده اند. قرآن، به تناسب هدف انسان سازانه خود، بخشی از این حقایق مسلم را با زبانی هنری، به تصویر کشیده است و همین، سر حضور و نقش زن در این قصه هاست. پس حضور زن در قصه های قرآن به دلیل نقش واقعی او در بخشی از تاریخ و شأن بزرگش در جریان های اجتماعی است. اگر در حادثه ای، زن نقشی در خور نداشته باشد، قرآن نیز نامی از او به میان نمی آورد. یعنی زن همان است که در واقعیت تاریخ هست. به همین دلیل، قصه های قرآنی بدون نقش زن، مانند قصص اصحاب کهف، عبد صالح و موسی و ذوالقرنین، به همان اندازه شکوهمند و برانگیزاننده اند که قصه هایی با وجود نقش زن چون قصه یوسف».^(۲)

نگاه متعادل به زن

نگاه متعادل به زن

«زن به تناسب ویژگی های تکوینی خود، دارای برتری ها و فروتری هایی در عرصه انجام وظایف است. با این حال، مرد و زن دو عضو پیکره انسانی اند؛

۱- عبدالکریم خطیب، «زن در قصه های قرآن»، ترجمه: ژرفا، صحیفه مبین، ش ۵، ص ۳ (با تلخیص).

۲- مبانی هنری قصه های قرآن، ص ۱۴۰.

همانند دستان راست و چپ یک بدن. پس در هرچه به شئون انسانی بازمی گردد، بی شک خواه در تکالیف و خواه در حقوق، تفاوت هایی میان آن دو به چشم می خورد. در این میان، گاه برتری از آن زن است و گاه از آن مرد.

در قصه های قرآن، این دید متعادل به زن، همواره جاری است. زن گاه در شأن انسانی و گاه در جایگاه زنانگی اش چهره می نماید و در هر یک، وضعی خاص دارد. در قصه قرآنی، زن انسانی است عاقل و رشید و بصیر که به دلیل آگاهی و اراده انسانی، مسئول و مکلف است. از این رو، همانند مرد وظیفه پاسداری از ارزش ها را بر دوش می کشد. نمونه چنین زنی،

همسر فرعون است که خود را از سلطه زور و زر و تزویر می رهند و هدایت آسمانی را با آغوش گشاده می پذیرد تا اسوه همه انسان های مؤمن باشد.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. (تحریم: ۱۱)

و برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده، آن گاه که گفت: «پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز، و مرا از فرعون و کردارش نجات ده، و مرا از دست مردم ستمگر برهان.

در گمراهی نیز زن و مرد جایگاهی یکسان دارند. زن ناصالح در قصه های قرآن، الگو و نمونه همه انسان های ناصالح است. همسر نوح و همسر لوط، با آنکه افتخار همسری دو بنده شایسته خدا را دارند، در عناد و حق ستیزی به پایه ای می رسند که برای همه کافران نمونه اند:

ص: ۷۹

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ. (تحریم: ۱۰)

خدا برای کسانی که کفر ورزیده اند، زن نوح و زن لوط را مثل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند، و کاری از دست [شوهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود، و گفته شد: «با داخل شوندگان داخل آتش شوید».

تصویر طبیعی از زن با همه چهره هایش

تصویر طبیعی از زن با همه چهره هایش

«در قصه قرآنی، زن در همه جهات همان گونه که هست و طبیعت و فطرتش اقتضا می کند، تصویر می شود. مثلاً در جستجوی همسر بر می آید و با لطف و مهرورزی زوجی می جوید، بی آنکه از حیا و متانت خویش بکاهد. این تصویر قرآنی از دختر شعیب پیامبر است که در مدین با موسی مواجه می شود:

فَجَاءَتْهُ إِخِدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ قَالَتْ إِخِدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكَحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ. (قصص: ۲۵ ۲۷)

پس یکی از آن دو زن در حالی که به آزر م گام برمی داشت نزد وی آمد [و] گفت: «پدرم تو را می طلبد تا تو را به پاداش

آب دادن [گوسفندان] برای ما، مزد دهد.» و چون [موسی] نزد او آمد و سرگذشت [خود] را بر او حکایت کرد، [وی] گفت: «مترس که از گروه ستمگران نجات یافتی.» یکی از آن دو [دختر] گفت: «ای پدر،

ص: ۸۰

او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می کنی؛ هم نیرومند [و هم] در خور اعتماد است.» [شعیب] گفت: «من می خواهم یکی از این دو دختر خود را [که مشاهده می کنی] به نکاح تو درآورم.»

در این صحنه، با تصویری بدیع برخورد می کنیم؛ راه رفتن بر حیورزی؛ این، یعنی نهایت عفت. با این همه، هموست که وقتی نزد پدر می رسد، زمینه گفت و گو را مهیا می کند تا موسی به خدمت گرفته شود و مقدمه پیوند فراهم گردد.

در قرآن، با چهره ای دیگر از زن نیز روبه رویم: موجودی مؤنث که هوای نفس همه جاننش را تسخیر می کند؛ به گونه ای که عاطفه و عقل و درایت و همه چیزش را به فرمان می گیرد. همسر عزیز مصر نمونه چنین زنی است که در قصه یوسف جلوه می کند.

نیز نمایی دیگر از زن در قصه های قرآن، انسان مهرورز [است] که جاننش از عشق مادری لبریز است و قلبش به مهر یک طفل می تپد. این جلوه را در همسر فرعون می نگریم که وقتی موسی را به گاه طفولیت در چنگ سربازان فرعون دید، فریاد بر می آورد که او را نکشید:

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا. (قصص: ۹)

و همسر فرعون گفت: «[این کودک] نور چشم من و تو خواهد بود. او را مکشید. شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم.»

چهره دیگر زن، نمود پادشاهانه اوست؛ پادشاهی که با عقل و حکمت و تدبیر در میان مردم خود جایگاهی بلند می یابد. این چهره از آن ملکه «سبا» است. (۱)

۱- مبانی هنری قصه های قرآن، ص ۱۴۶ (با تلخیص).

ص: ۸۱

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ. (نمل: ۳۲ ۳۵)

گفت: «ای سران [کشور] در کارم به من نظر دهید که بی حضور شما [تا به حال] کاری را فیصله نداده ام.» گفتند: «ما سخت

نیرومند و دلاوریم، [ولی] اختیار کار با توست، بنگر چه دستور می دهی؟] ملکه] گفت: «پادشاهان چون به شهری در آیند، آن را تباه و عزیزانش را خوار می گردانند، و این گونه می کنند. و [اینک] من ارمغانی به سویشان می فرستم و می نگرم که فرستادگان [من] با چه چیز بازمی گردند».

نام بردن از زنان

نام بردن از زنان

گفته شد که قرآن مجید در نوع شخصیت پردازی خود، به اقتضای اهداف، جزئیات را برمی گزیند و بیان می کند؛ از جمله این امور نام اشخاص است. به این سبب، ذکر کردن یا ذکر نکردن نام شخصیت در قصه قرآنی، با حکمت و دلیل است، ولی در بیشتر موارد، تا جایی که ضرورتی اقتضا نکند، نامی از شخصیت برده نمی شود، تا آنجا که قرآن قصه بعضی از پیامبران را بیان کرده است، ولی نامی از آنها به میان نمی آورد. این شیوه درباره شخصیت های زن هم به کار رفته است. به این سبب از همسران فرعون، نوح، لوط، ابولهب و پادشاه سبا نامی به میان نمی آورد، ولی نام حضرت مریم علیها السلام را بارها ذکر می کند:

ص: ۸۲

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَبَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْفِيًّا؛ و در این کتاب از مریم یاد کن، آن گاه که از کسان خود، در مکانی شرقی به کناری شتافت». (مریم: ۱۶) چرا که مریم زنی بی همتا میان زنان عالم است و خداوند متعال خواسته است فضیلت و برتری او را بر دیگران نشان دهد تا اسوه ای برای همه انسان ها باشد. (۱)

«وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؛ و [یاد کن] هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است». (آل عمران: ۴۲)

سوم اقوام

اشاره

سوم اقوام

شخصیت به طور معمول یک فرد است، ولی گاهی گروه انسانی به دلیل عمل و کنش یکسان، به صورت یک شخص عمل می کنند؛ مانند مردمان گوناگونی که رسولان الهی با آنها روبه رو بوده اند و در قرآن کریم از آنها با اصطلاح «قوم» یاد می شود: قوم نوح، قوم هود، قوم صالح، قوم شعیب، قوم ابراهیم. در قرآن، این اقوام با صفات مشترکی توصیف شده اند: رسولان الهی را تکذیب می کنند، اغنیای آنها همواره در معارضه و مواجهه با رسولان هستند، اما فقرا و مستضعفان قوم به دعوت

رسولان ایمان می آورند، و رسولان را یاری می دهند و به این دلیل، اغنیا و مترفین همواره رسولان را بابت پیوستن فقرا و مستضعفان به آنها، سرزنش می کردند.

جدا از این تصویر کلی، قرآن تصویرهای خاص از هر یک از این اقوام ارائه می دهد برای مثال: قوم لوط به دنبال کامجویی از پسران بودند، قوم شعیب در میزان و سنجش کم می گذاشتند، بنی اسرائیل قومی لجوج و بهانه گیر بودند.

۱- بحوث فی القصص القرآنی، ص ۱۹۱ (با تغییر و تلخیص).

ص: ۸۳

تنوع در نمونه ها و الگوهای فردی و اجتماعی در شخصیت های انسانی

تنوع در نمونه ها و الگوهای فردی و اجتماعی در شخصیت های انسانی

از آنجا که قرآن کریم متکفل هدایت بشر در همه عرصه های فردی و اجتماعی است، در قصه های قرآنی نمونه ها و الگوهایی برای هر صنف و گروه یافت می شود، که با توجه به سیر تحول و سرنوشتی که قرآن برای آنها نشان می دهد و قضاوتی که درباره آنها دارد، راه صحیح از غیر صحیح را برای مخاطب، ترسیم می کند:

در عرصه سیاسی:

فرعون: نمونه حاکم مسلط مستکبر که مردمش را به پرستش خود واداشته؛

ذی القرنین: پادشاه صالح و مصلح؛

سلیمان: کسی که بین نبوت و حکومت جمع کرده؛

هامان: وزیر مفسدی که پادشاه را در ظلمش یاری می رساند؛

یوسف: وزیر آگاه و مطمئن؛

ملکه سبا: حاکمی که در امور مهم مشورت می کند.

در عرصه ثروت

در عرصه ثروت

قارون: نمونه کسی که خدا به او ثروت داده و وی از آن، در به فتنه انداختن مردم استفاده می کند.

در عرصه رسالت

در عرصه رسالت

نوح: دعوت گری صبور که هزار سال قوم خود را از راه های مختلف به سوی حق دعوت می کند؛

ابراهیم: دعوت گری حکیم در مواجهه با حاکم، دعوت گری بصیر در شکستن بت ها و احتجاج با قوم، و دعوت گری مهربان در مواجهه با آذر و استغفار برای او؛

یوسف زندانی: دعوت گری که مسئولیت دعوت خود را فراموش نمی کند؛

ص: ۸۴

لوط: دعوت گری مغلوب که انتظار فرج دارد.

در عرصه اجتماعی

در عرصه اجتماعی

پدر مؤمن و پسر کافر: در نوح و پسرش؛

شوهر کافر و همسر مؤمنه: در فرعون و همسرش؛

شوهر مؤمن و زن کافر: در نوح و لوط و همسرانشان؛

برادرانی که شیطان بین آنها را به هم می زند: در برادران یوسف؛

جوان عقیف: در یوسف در مواجهه با زن عزیز مصر؛

پدر صبور: در یعقوب در فراق یوسف؛

پیرزنی که بچه دار می شود: در زنان ابراهیم و زکریا؛

زن متقی و پاک: در زن عمران و دخترش مریم.

قوم لوط که در پی مردان می افتادند و آشکارا به فسق و فجور مشغول می شدند؛ و در بنی اسرائیل، نمونه مردمی گریزان از هدایت و عصیان گر نسبت به رهبر خود، که طول زمان بردگی، چنان اثر سوء در جانشان گذاشته که نمی توانند آثار آن را از خود دور کنند.

نمونه فساد اجتماعی فردی

عزیز مصر که از کنار انحراف زنش به سادگی می گذرد و زن عزیز مصر، زنی عاشق که به شوهرش خیانت می کند. (۱)

سه جن

سه جن

یکی دیگر از شخصیت های قصه های قرآنی، جن است. جن مانند انسان، مکلف است و آزاد به اینکه ایمان بیاورد یا کفر ورزد، اطاعت کند یا اهل عصیان باشد. او در قیامت همانند انسان به جزای عمل خود خواهد رسید.

۱- خصائص القصه الاسلامیه، صص ۷۷ و ۷۸.

ص: ۸۵

بیشترین حضور جن در قصص قرآنی، در قصه سلیمان علیه السلام است. در این قصه، اجنه در تسخیر حضرت سلیمان، برای او کار می کنند و سلیمان علیه السلام کسانی از آنان را که از فرمان او سرپیچی کنند، مجازات می کند.

وَلَسِيْلَيْمَانَ الرِّيْحُ غُدُوْهَا شَهْرٌ وَ رَوَاحُهَا شَهْرٌ وَ اَسْلَمْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِاِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِيْغْ مِنْهُمْ عَنْ اَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيْرِ يَعْمَلُوْنَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحَارِيْبٍ وَ تَمَائِيْلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُوْرٍ رَّاسِيَّاتٍ اَعْمَلُوْا اٰلَ دَاوُوْدَ شُكْرًا وَ قَلِيْلٌ مِّنْ عِبَادِي السُّكُوْرُ. (سبا: ۱۲ و ۱۳)

و باد را برای سلیمان [رام کردیم] که رفتن آن بامداد، یک ماه، و آمدنش شبانگاه، یک ماه [راه] بود، و معدن مس را برای او ذوب و روان [گردانیدیم] و برخی از جن به فرمان پروردگارشان پیش او کار می کردند، و هر کس از آنها از دستور ما سر برمی تافت، از عذاب سوزان به او می چشانییدیم. آن [متخصصان] برای او هر چه می خواست: از نمازخانه ها و مجسمه ها و ظروف بزرگ مانند حوضچه ها و دیگ های چسبیده به زمین می ساختند. ای خاندان داوود، شکر گزار باشید. و از بندگان من اندکی سپاس گزارند.

در قسمتی از همین داستان، یکی از جنیان پیشنهاد می دهد که تخت ملکه سبا را پیش از آنکه سلیمان از جای برخیزد، از یمن

به شام بیاورد:

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ قَالَ عَفْرَيْتُ مَنْ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٍّ أَمِينٌ. (نمل: ۳۸ و ۳۹)

[سپس] گفت: «ای سران [کشور] کدام یک از شما تخت او را پیش از آنکه مطیعانه نزد من آیند برای من می آورد؟» عفریتی از جن

ص: ۸۶

گفت: «من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی برای تو می آورم و بر این [کار] بسیار توانا و مورد اعتمادم».

ابلیس نیز یکی از جنیان است که در قصه سجود بر آدم علیه السلام، خدا او را لعن می کند و وی رانده می شود:

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِمَّنْ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ. (اعراف: ۱۱-۱۵)

و در حقیقت، شما را خلق کردیم، سپس به صورتگری شما پرداختیم؛ آن گاه به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید.» پس [همه] سجده کردند، جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود. [خداوند] فرمود: «چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را بازداشت از اینکه سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گل.» فرمود: «از آن [مقام] فرو شو، تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی؛ پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی.» گفت: «مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده.» فرمود: «تو از مهلت یافتگانی».

وی با وسوسه کردن آدم علیه السلام و حوا، در اخراج آنها از بهشت، نقش اساسی داشت.

چهار حیوانات

چهار حیوانات

از دیگر شخصیت ها و کنشگران در قصه های قرآنی، حیواناتند که گاه حضوری پررنگ و گاه کم رنگ در قصه دارند. در اینجا مروری بر این حیوانات داریم:

ص: ۸۷

کلاغی که خداوند سبحان بر قابیل برانگیخت تا به او شیوه خاک سپاری برادرش را بیاموزاند؛

ناقه صالح که از میان صخره های کوه به عنوان معجزه ای آشکار تولد یافت و بیرون جهید؛

پرنده گانی که حضرت ابراهیم علیه السلام آنها را ذبح و قطعه قطعه کرد و هر قطعه ای را بر قله کوهی نهاد و سپس به اذن پروردگار، آنان را زنده کرد؛

نهنگی که یونس را بلعید و بدون هیچ آسیبی او را در شکم خود جای داد و پس از مدتی او را به ساحل افکند؛

گاو بنی اسرائیل که حضرت موسی علیه السلام دستور داد او را ذبح کنند تا قاتل بی گناهی را کشف کند؛

عصای موسی که گرچه در ظاهر چوب دستی ای بیش نبود، ولی در حقیقت نشانی از نشانه های الهی بود که معجزه آسا به صورت ماری بزرگ در می آمد؛

هدهد در داستان سلیمان که خبر بلقیس را به اطلاع آن پیامبر رساند؛

مورچه در داستان سلیمان که با نزدیک شدن سپاه سلیمان، به دیگر مورچگان هشدار داد برای در امان ماندن از پایمال شدن، به خانه هایشان بروند؛

موریانه ای که با خوردن عصای سلیمان، مرگ او را افشا کرد؛

مرکب عزیر که همراه او یکصد سال مرد و سپس زنده شد؛

سگ اصحاب کهف که همراه آنان ۳۰۹ سال در غار به خواب رفت؛

گلی که پرنده شد و آن موهبتی بود که خداوند سبحان به حضرت عیسی علیه السلام ارزانی داشت؛ او به فرمان حق از گل، چیزی شبیه پرنده می ساخت و در آن می دمید، پس آن گل به صورت پرنده زنده ای می گردید؛

ص: ۸۸

فیل ابرهه که برای تخریب کعبه به کار گرفته شد؛

ابابیل (پرنده گانی شبیه پرستو و چلچله)، که از جانب دریای احمر برخاستند و لشکر فیل را مغلوب کردند؛

عنکبوت که برای مخفی کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خانه خویش را در غار ثور بنا نهاد و با تنیدن تار، هرگونه احتمال وجود پیامبر در آن غار را در نظر دشمنان آن حضرت نفی کرد و آنان را از ورود به غار منصرف ساخت. (۱)

نکته پایانی در بحث شخصیت این است که از آنجا که در معارف قرآن کریم، عالم هستی شامل عالم غیب و شهود است، دایره شخصیت هایی که در قرآن ترسیم می شود، به همین اندازه گسترده است. از یک سو، خداوند متعال به عنوان یک کنشگر نقش دارد و از سوی دیگر، انسان، ملک، جن و حیوانات نیز صنوف دیگر شخصیتی هستند. این تنوع در صنوف

اشخاص، موجب جذابیت دو چندان این قصه ها شده است.

۳. زمان در قصه های قرآن

۳. زمان در قصه های قرآن

یکی از مؤلفه های داستان زمان است؛ چرا که هر رویدادی ناگزیر در بستر زمان رخ می دهد. از نظر روایت شناسی و با در نظر گرفتن زمان ماجراها، سه گونه روایت در قرآن داریم:

«داستان و حوادثی که به تمامی در گذشته رخ داده اند، سپس داستان برای دیگران نقل می شود؛ قصص انبیا همه از این قیبلند؛

داستان و رخدادهایی که هنوز اتفاق نیفتاده اند، اما وقوع آنها پیشگویی می شود؛ مانند خبر قرآن از غلبه کردن روم بر ایران در آینده نزدیک؛

۱- ابوالحسن مطلبی، «نقد کتاب قصص الحیوان فی القرآن بهجت احمد»، فرهنگ جهاد، ش ۱، صص ۱۸۹ ۱۹۱ (با تلخیص).

ص: ۸۹

روایت هایی که هم زمان با نقل شکل می گیرند؛ مانند رویدادهای زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. (۱)

با وجود این، در اصطلاح قرآنی فقط به نوع اول، قصه اطلاق می شود. در نتیجه، نه تنها زمان قصه های قرآنی به تمامی در گذشته است، بلکه شامل دوره های تاریخی می شود که فاصله زمانی زیادی با عصر نزول دارند و قرآن کریم این قصه ها را پس از گذشت سال ها نقل می کند.

اینکه قرآن کریم چقدر به ذکر و مشخص کردن زمان وقوع و به طور خاص، دوره تاریخی رویدادهای داستانی اهتمام دارد، در بحث «طرح» خواهد آمد.

۴. مکان در قصه های قرآن

۴. مکان در قصه های قرآن

از دیگر مؤلفه های داستان، مکان است. هر داستانی ناگزیر در زمان و مکانی رخ می دهد. به این دلیل، برخی در تعریف روایت، قید زمان و مکان را آورده اند و روایت را چنین تعریف می کنند: «روایت، سلسله ای از رویدادهایی همبسته، واقع شده در زمان و مکان» است. البته مکان هر رویدادی متناسب با نوع رویداد است. از این رو، مکان معنایی گسترده دارد، اما اینکه قرآن کریم تا چه اندازه محل وقوع داستان را مشخص کرده است، در بحث «طرح» خواهد آمد.

۱. تقابل و درگیری، اساس هر داستان است. در قرآن هم تقابل و درگیری دیده می شود؛ درگیری میان پیامبران و اقوام کافرشان؛ میان پیامبران و طاغوت ها و مانند آن، ولی آیا میان این درگیری های متنوع می توان نقطه مشترکی یافت؟

۱- ابوالفضل حری، «احسن القصص؛ رویکرد روایت شناختی به قصص قرآنی»، نامه ادبی، اول، ش ۲، ص ۹۶.

ص: ۹۰

بسیاری، این درگیری ها را به درگیری و تقابل بین خیر و شر برمی گردانند، ولی تقابل در قرآن کریم، برتر از درگیری خیر و شر است؛ بلکه درگیری میان ایمان و کفر است. حقیقت آن است که در قرآن کریم، صف بندی میان مؤمنان و کافران است و موضوع نزاع، ایمان و کفر.

با تأمل می توان درگیری دیگری نیز در قصه های قرآنی پیدا کرد که به نوعی برگردان تقابل و درگیری بین ایمان و کفر است و آن درگیری میان خداوند متعال و شیطان به عنوان عصیان گر است؛ این تقابل از سجده نکردن شیطان بر آدم علیه السلام آغاز شد و در طول تاریخ میان جنود الهی و جنود شیطان ادامه دارد.

این تفسیر، به ویژه در قصص پیامبران الهی به روشنی درک می شود؛ چرا که پیامبران الهی، فرستادگان، بندگان مخلص و نمایندگان خدا در زمین هستند.

۲. با کمی تأمل، شاید بتوان گفت در بیشتر قصه های قرآنی، به ویژه قصص انبیا، کنش اصلی از خداوند متعال است. در قصه یوسف، فعل و کنش الهی آشکار است؛ اوست که یوسف را از چاه به جاه می رساند و زن عزیز مصر را از عزت به ذلت. اوج جلوه گری کنش و فعل الهی در قصه موسی اتفاق می افتد؛ چرا که خداوند، بیش از هر قصه ای آشکارا وارد میدان می شود؛ خداوند (در وادی مقدس و در کوه طور) خود با موسی سخن می گوید، خودش موسی را نزد فرعون می فرستد و معجزات فراوانی به او عطا می کند؛ خودش فرعون را غرق می کند و بنی اسرائیل را با منّ و سلوی می نوازد. گرچه توقع بنی اسرائیل بیش از این بود و می خواستند آشکارا خدا را ببینند. انصاف آن است که فعل خداوند بیش از هر زمانی آشکارا در قصه حضرت موسی علیه السلام هویدا است؛ بنی اسرائیل طالب بودند خداوند را ببینند و خداوند، خود را در فعل خود، آشکارا نشان داده است.

ص: ۹۱

۳. با توجه به نکته پیش، قصص قرآن در بیشتر اوقات، قصه هایی است که خداوند متعال جل و اعلی در آنها درباره فعل خود سخن گفته است. این مطلب در بحث «زاویه دید» گذشت که زاویه دید در قصه های قرآنی گاهی از سوم شخص به اول

شخص عوض می شود؛ و آن در جایی است که خداوند متعال، آشکارا به عنوان یک کنش گر در داستان حاضر می شود و از فعل خود سخن می گوید.

۴. شاید تفاوت اساسی قصه های قرآنی با قصه های بشری، در همین نکته پیش گفته باشد، نه نکات فنی و فرمی. در قصه های بشری، بشر از خود سخن می گوید و داستان خود را بازگو می کند؛ در حالی که در قصص قرآنی، خداوند متعال از فعل و کنش خود سخن می راند و قصه خویش را می گوید.

۵. از آنجا که سخن از فعل خدا برای هیچ بشری امکان پذیر نیست، مگر آنکه خداوند خود قبلاً از فعل خود خبر داده باشد. شاید یکی از وجوه تقلیدناپذیری قصه های قرآنی همین موضوع باشد.

ص: ۹۲

فصل پنجم: طرح در قصه های قرآن

اشاره

فصل پنجم: طرح در قصه های قرآن

پیش از این در تعریف طرح گفته شد: «آن سازمان دهی است که نویسنده برمی گزیند تا از طریق آن داستان را ارائه دهد».

بنابراین، همان طور که در داستان، درباره عناصر چهارگانه (رویداد، اشخاص، زمان و مکان) بحث کردیم، باید بحث شود که از طریق طرح، چگونه این عناصر چهارگانه سازمان یافته، ارائه می شوند.

۱. شیوه ارائه رویدادها از طریق طرح در قصه های قرآن

اشاره

۱. شیوه ارائه رویدادها از طریق طرح در قصه های قرآن

چگونگی ارائه رویدادهای داستان توسط طرح را می توان ذیل سه عنوان بررسی کرد:

نظم

سرعت روایی

تکرار

الف) نظم در قصه های قرآن

رویدادها در طرح، به طور معمول، متناظر با داستان به صورت منظم (۱ و ۲ و ۳) پیش می روند، ولی گاهی سیر بیان رویدادها از نظم طبیعی پیروی

ص: ۹۳

نمی کند؛ چرا که طرح پس از آغاز، به گذشته یا آینده پرش می کند که به آن گذشته نگر (فلاش بک) یا آینده نگر (فلاش فوروارد) می گویند.

در بسیاری از قصه های قرآنی، سیر حوادث نظم طبیعی خود را دارد، ولی گاهی هم از میانه رویدادها آغاز و سپس با بازگشت به گذشته، ابتدای داستان روایت می شود. به چند مورد که نظم طبیعی در آنها رعایت نشده است، توجه کنید.

در قصه «بنی اسرائیل و گاو، سیر حوادث به طور طبیعی روایت نمی شود. سیر طبیعی قصه این چنین است:

کسی میان بنی اسرائیل کشته می شود؛

مردم اختلاف نظر دارند که قاتل کیست و نزدیک است که این اختلاف به فساد بزرگ بینجامد؛

از موسی علیه السلام می خواهند تا با معجزه ای قاتل را معرفی کند؛

موسی علیه السلام فرمان می دهد که گاوی ذبح کنند و پاره ای از گوشت آن را بر کشته زند تا زنده شود و قاتل را معرفی کند؛

مردم بهانه های گوناگون می آورند تا سرانجام، گاو را ذبح می کنند.

قرآن مرحله های چهارم و پنجم را نخست می آورد، آن گاه از مراحل سه گانه آغازین سخن می گوید: [\(۱\)](#)

مرحله چهارم

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ. (بقره: ۶۷)

۱- مبانی هنری قصه های قرآن، ص ۱۷۳.

ص: ۹۴

مرحله پنجم

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فافعلوا ما تؤمرون قالوا ادع لنا ربك
يُبَيِّنْ لَنَا ما لونها قال إنه يقول إنها بقرة صفرَاء فاقع لونها تسر الناظرين قالوا ادع لنا ربك يبيِّن لنا ما هي إن البقر تشابه علينا وإنَّا
إن شاء الله لمهتدون قال إنه يقول إنها بقرة لا ذلول تثير الأرض ولا تسقي الحزث مسيلمه لا شبيهه فيها قالوا الآن جئت بالحق
فذبوها وما كادوا يفعلون.

مرحله اول و دوم

وَإِذ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

مرحله سوم

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. (بقره: ۶۷-۷۳)

و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: «خدا به شما فرمان می دهد که ماده گاوی را سر ببرید، گفتند: «آیا ما را به ریشخند
می گیری؟» گفت: «پناه می برم به خدا که [مبادا] از جاهلان باشم.»

گفتند: «پروردگارت را برای ما بخوان، تا بر ما روشن سازد که آن چگونه [گاوی] است؟» گفت: «وی می فرماید: آن ماده
گاوی است نه پیر و نه خردسال، [بلکه] میانسالی است بین این دو. پس آنچه را [بدان] مأمورید به جای آرید.» گفتند: «از
پروردگارت بخواه، تا بر ما روشن کند که رنگش چگونه است؟» گفت: «وی می فرماید: آن ماده گاوی است زرد یکدست و
خالص، که رنگش بینندگان را شاد می کند.»

ص: ۹۵

گفتند: «از پروردگارت بخواه، تا بر ما روشن گرداند که آن چگونه [گاوی] باشد؟ زیرا [چگونگی] این ماده گاو بر ما مشتبه
شده، [ولی با توضیحات بیشتر تو] ما ان شاء الله حتماً هدایت خواهیم شد.» گفت: «وی می فرماید: در حقیقت، آن ماده گاوی
است که نه رام است تا زمین را شخم زند؛ و نه کشتزار را آبیاری کند؛ بی نقص است؛ و هیچ لکه ای در آن نیست.» گفتند:
«اینک سخن درست آوردی.»

پس آن را سر بردند، و چیزی نمانده بود که نکنند و چون شخصی را کشتید، و درباره او با یکدیگر به ستیزه برخاستید، و
حال آنکه خدا، آنچه را کتمان می کردید، آشکار گردانید.

پس فرمودیم: «پاره ای از آن [گاو سربریده را] به آن [مقتول] بزیند [تا زنده شود]». این گونه خدا مردگان را زنده می کند و
آیات خود را به شما می نمایاند، باشد که بیندیشید.

در قصه لوط در سوره حجر چنین می خوانیم:

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ قَالُوا يٰلَ جُنَّتَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ. (حجر: ٦١-٦٨)

پس چون فرشتگان نزد خاندان لوط آمدند، گفت: «شما مردمی ناشناس هستید.» گفتند: «نه، [بلکه برای تو چیزی آورده ایم که در آن تردید می کردند، و حق را برای تو آورده ایم و قطعاً ما راست گویانیم، پس، پاسی از شب [گذشته] خانواده ات را حرکت ده و [خودت] به دنبال آنان برو، و هیچ یک از شما نباید به عقب بنگرد، و هر جا به شما

ص: ٩٦

دستور داده می شود بروید.» و او را از این امر آگاه کردیم که ریشه آن گروه، صبح گاهان بریده خواهد شد و مردم شهر، شادی کنان روی آوردند. گفت: «اینان مهمانان منند، مرا رسوا مکنید.»

از قصه لوط در آیات دیگر قرآن بر می آید که این فرشتگان، تنها هنگامی حقیقت امر را آشکار کردند که مردم شهر مژده گویان رسیدند و به آنان آهنگِ سوء کردند. در اینجا رهایی، و نجات از تنگنا در آغاز آمده و ترتیب زمانی رعایت نشده است. (١)

البته این بر هم خوردن نظم همواره به دلیل حکمتی است که با توجه به مضمون داستان و بافت سوره، می توان آن را دریافت.

ب) سرعت روایی در قصه های قرآن

اشاره

ب) سرعت روایی در قصه های قرآن

زیر فصل ها

توضیحی در باب سرعت روایی

یک صحنه در قصه های قرآن

توضیحی در باب سرعت روایی

اشاره

توضیحی در باب سرعت روایی

گفته شد که زمان در داستان، گاه شمارانه است، ولی در طرح، زمان می تواند گسترده یا فشرده شود. در صورتی که سرعت روایت در طرح را با سرعت رویدادها در داستان بسنجیم، چهار قسم را می توان صورت بندی کرد:

صحنه: زمان در طرح با داستان یکسان است، مانند زمانی که راوی گفت و گویی را نقل می کند؛

تلخیص: زمان زیادی از داستان در طرح به طور فشرده روایت، و به سرعت از آن گذر می شود؛

توصیف: در حالی که در داستان رویدادها جریان دارد، زمان در داستان باز می ایستد تا راوی چیزی را توصیف کند؛

حذف: طرح، برخی از رویدادهای داستان را اصلاً نمی آورد و حذف می کند. (۲)

۱- مبانی هنری، قصه های قرآنی، ص ۱۷۹.

۲- الوسی گیلتمت، «روایت شناسی ژرار ژنت»، خوانش، ش ۱۰.

ص: ۹۷

هر یک از این موارد، به عنوان ابزاری برای روایت با قابلیت هایی ویژه به کار می آیند.

از این منظر به توضیحی بیشتر درباره هر یک می پردازیم.

تلخیص

تلخیص

تلخیص در اصطلاح شناسی داستان، به معنای خلاصه کردن زمان، رویداد، عمل، سرگذشت یا حالت و بیان آن در یک یا چند جمله یا صفحه است. «نویسنده، یا خود به روایت تمام داستان یا بخشی از آن می پردازد، یا این کار را به عهده راوی دیگری می گذارد.» در هر دو حال، تماس خواننده با جهان داستان، با واسطه راوی است و از زبان او می شنود که در جهان داستان چه می گذرد. (۱) برای نمونه، در عبارت: «سال گذشته تماماً برای پیدا کردن مدرسه ای مناسب دویدم». عمل تمام سال گذشته در یک سطر خلاصه شده است.

صحنه

صحنه

صحنه در اصطلاح داستان نویسی به این معنی است که «نویسنده به جای نقل وقایع، آنچه روی می دهد را نشان دهد تا به خواننده امکان دهد که بی واسطه و بی دخالت نویسنده یا هر راوی دیگری، با جهان داستان روبه رو شود تا با چشم های خود ببیند که شخصیت ها چه می کنند و با گوش های خود بشنود که آنان چه می گویند». (۲)

به این نمونه توجه کنید:

«پسر بچه گفت: کجا می ریم. مادر گفت: می ریم خیابان برای خرید. پسر بچه گفت: برام اسباب بازی می خری؟ مادر دست پسر بچه را در دستانش فشرد و به انتهای خیابان خیره شد.»

۱- ناصر ایرانی، داستان: تعاریف، ابزارها و عناصر، ص ۵۰.

۲- ناصر ایرانی، داستان: تعاریف، ابزارها و عناصر، ص ۵۰.

ص: ۹۸

در این مثال، ما هر آنچه را روی می دهد، می بینیم و می شنویم. البته روبه رو شدن با جهان داستانی و نشان دادن آنچه اتفاق می افتد، به این معنی نیست که نویسنده تمام آنچه را روی می دهد باید در صحنه بیاورد؛ که چنین چیزی نه امکان پذیر است و نه لازم، بلکه نویسنده برخی کنش ها و گفت و گوهایی را که اتفاق افتاده، گزینش و در صحنه بازنمایی می کند.

اجزای صحنه

اجزای صحنه

آنچه در یک صحنه روی می دهد، شامل کنش و گفت و گو است. راوی داستان، عمل یا گفت و گویی را که در صحنه رخ می دهد، نقل می کند. در مثال بالا- ابتدا گفت و گوی میان مادر و بچه نقل می شود، بعد راوی می گوید که مادر دست فرزندش را فشرد و به انتهای خیابان نگریست. یعنی صحنه، ترکیبی از گفت و گو و عمل است.

با اینکه عمل و گفت و گو هر دو از اجزای صحنه هستند، گفت و گو به قصه سرزندگی خاصی می دهد و در صورتی که به درستی در قصه بیاید، قصه را جذاب تر می کند و به خواننده اجازه می دهد بی واسطه با افکار شخصیت ها روبه رو شود.

قابلیت های صحنه و تلخیص در روایت داستانی

قابلیت های صحنه و تلخیص در روایت داستانی

تلخیص و صحنه، دو ابزار اصلی روایت در کار داستانی اند، ولی هر کدام توانایی ها و ضعف هایی دارند. در تلخیص، راوی رویدادی را مدتی پس از اینکه اتفاق افتاده، بازگو می کند. از این رو، مخاطب از رویدادها دور است. در صحنه، راوی دخالت خود را به حداقل می رساند و به گونه ای کار می کند که گویی خود مخاطب، بی واسطه با جهان داستان روبه روست و آنچه را اتفاق می افتد می بیند و می شنود. از این رو، مخاطب به رویدادها گویی نزدیک تر است و خود،

ص: ۹۹

مشاهده گری در صحنه است. بر این اساس، صحنه بسیار جذاب تر از تلخیص عمل می کند و مشارکت مخاطب را بیشتر در

پی دارد.

در مقابل این امتیاز، این کاستی هم در صحنه وجود دارد که در رساندن اطلاعات، ناتوان تر از تلخیص است. با تلخیص می توان رویدادهای یک هفته، یک سال یا یک دوره زندگی را در چند سطر گفت.

کاربرد صحیح تلخیص و صحنه

کاربرد صحیح تلخیص و صحنه

تلخیص و صحنه، هر دو از ابزارهای کارآمد در قصه خوب به شمار می روند، ولی زمانی قصه ای به خوبی روایت می شود که از هر یک از این دو نوع ابزار، به جا و به خوبی استفاده شود؛ به این صورت که رویدادهای جالب و مهم و مؤثر در سرنوشت شخصیت های داستان، به طور کامل و با شرح و توصیف جزئیات لازم، به گونه ای در صحنه بیاید که خواننده در برابر منظره کامل و ملموس آن رویدادها قرار بگیرد، ولی هرگاه در طول مدت معینی از داستان، حادثه جالب و مهم و تعیین کننده ای روی ندهد، آن مدت، چه کوتاه باشد (مثلاً یک ساعت) و چه بلند (مثلاً یک سال یا ده سال یا بیشتر)، در یک یا چند جمله یا بند یا صفحه، فشرده و خلاصه شود. بدین ترتیب، خواننده نه احساس خواهد کرد که در جریان داستان شکاف و حلقه گمشده ای وجود دارد و نه با خواندن مطالب کسل کننده دچار ملال خواهد شد.

توصیف

توصیف

سومین ابزار روایت داستانی، توصیف است. توصیف، نسبت به صحنه و تلخیص در روایت داستانی از اهمیت کمتری برخوردار است. در واقع، در توصیف گویی چرخ گردنده داستان از کار می ایستد و داستان با درنگ، این فرصت را به خواننده می دهد که در تصویری ثابت، منظره ای خارجی یا ویژگی های ظاهری یا حالات روحی شخصیتی را نظاره کند.

ص: ۱۰۰

به این نمونه از توصیف توجه کنید:

«گذرگاه، سخت و هموار بود و در این صبح زود هنوز غبار آلود نشده بود. کمی پایین تر تپه های پوشیده از بلوط و شاه بلوط را می دیدی و در دوردست ها دریا را، و در سوی دیگر، کوه های سفید از برف را».

و این نمونه:

«او شخصی بود خوش قیافه و خوش هیكل که عضلات نیرومندی داشت و قامتی بلند».^(۱)

که در اولی منظره ای و در دومی شخصی توصیف می شود.

همان طور که به کارگیری درست صحنه و تلخیص و توصیف، جان و نشاط به روایت می دهد، حذف های بجای رویدادها نیز باعث ایجاد ریتم مناسب می شود؛ چرا که نه امکان دارد و نه مناسب است همه رویدادهای داستانی در طرح بیاید، که در این صورت با روایتی کش دار و ملال آور مواجه خواهیم شد. قصه خوب آن است که آنچه را مخاطب می تواند حدس بزند، حذف کند، تا با تند کردن روند داستان، ضرب آهنگ مناسبی به آن بدهد.

اکنون که با چگونگی اجزای سرعت روایی و ابزارهای روایی آشنا شدیم، این موارد را در قصص قرآنی بررسی می کنیم.

یک صحنه در قصه های قرآن

یک صحنه در قصه های قرآن

در روند روایت، مهم ترین و جذاب ترین ابزار روایت، صحنه است و در هر صحنه، گفت و گوها مهم ترین عنصر جذاب است.

۱- داستان: تعاریف، ابزارها و عناصر، ص ۱۰۳.

ص: ۱۰۱

در قصه های قرآنی، صحنه بیش از تلخیص به کار رفته است؛ به گونه ای که می توان آن را یکی از ویژگی های فرمی این قصه ها دانست. در صحنه بیش از آنکه نمایش عمل و کنش شخصیت ها باشد، از گفت و گو استفاده شده است؛ به گونه ای که در برخی موارد داستان از همان ابتدا با یک صحنه آغاز می شود، مانند داستان حضرت یوسف علیه السلام: «إِذْ قَالَ يَوْسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ انى رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ القَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لى سَاجِدِينَ» [یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت: «ای پدر، من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم [آنها] برای من سجده می کنند». (یوسف: ۳)

و جالب آنکه آغاز همین صحنه، با گفت و گوست.

گفت و گو در قصه های قرآن

اشاره

گفت و گو در قصه های قرآن

گفته شد که گفت و گو یکی از اجزای صحنه است؛ بلکه صحنه با گفت و گوست که زنده و جذاب جلوه می کند. گفت و گو در داستان باعث می شود مخاطب بیش از پیش احساس حضور در متن داستان داشته باشد. افزون بر آن، در گفت و گو، بدون واسطه راوی، شخصیت ها برملا، و مخاطب از اندیشه های آنها به روشنی آگاه می شود.

گفت و گو در قصه های قرآنی عنصری اساسی و محوری است، به گونه ای که شاید در کمتر روایت بشری این گونه از گفت و گو استفاده شده باشد. برای شناخت بیشتر گفت و گو در صحنه های قرآنی، توجه به چند نکته مفید است.

استفاده حداکثری از گفت و گو در قصه های قرآن

استفاده حداکثری از گفت و گو در قصه های قرآن

یکی از ویژگی های بارز قصه های قرآنی استفاده حداکثری از گفت و گوست؛ به گونه ای که در کمتر روایت بشری گفت و گو به این صورت دیده می شود. بنابراین، گفت و گو کارکرد بسیاری از عناصر دیگر را هم بر عهده می گیرد؛ مانند این قطعه از داستان حضرت ابراهیم علیه السلام که تمام ماجرا با گفت و گو بیان شده است:

ص: ۱۰۲

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِمَّا تُوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (بقره: ۲۶۰)

و [یاد کن] آن گاه که ابراهیم گفت: «پروردگارا، به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می کنی؟»

فرمود: «مگر ایمان نیاورده ای؟»

گفت: «چرا، ولی تا دلم آرامش یابد.»

فرمود: «پس، چهار پرنده برگیر و آنها را نزد خود ریز ریز گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها را قرار ده؛ آن گاه آنها را فرا خوان، شتابان به سوی تو می آیند و بدان که خداوند توانا و حکیم است.»

و مانند این قسمت از محاجه هود علیه السلام قومش:

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهِهِ وَإِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

أَبْلَغَكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ.

أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ حَيَاءُكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ.

ص: ۱۰۳

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَعَظْبٌ أَتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ. (اعراف: ۶۵-۷۲)

و به سوی عاد، برادرشان هود را [فرستادیم]؛ گفت: «ای قوم من، خدا را پرستید که برای شما معبودی جز او نیست، پس آیا پرهیزکاری نمی کنید؟»

سران قومش که کافر بودند، گفتند: «در حقیقت، ما تو را در سفاقت می بینیم و جداً تو را از دروغ گویان می پنداریم».

گفت: «ای قوم من، در من سفاقتی نیست، ولی من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم. پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم. آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان، پندی از جانب پروردگارتان برای شما آمده تا شما را هشدار دهد؟ و به خاطر آورید زمانی را که [خداوند] شما را پس از قوم نوح، جانشینان [آنان] قرار داد، و در خلقت، بر قوت شما افزود. پس نعمت های خدا را به یاد آورید، باشد که رستگار شوید».

گفتند: «آیا به سوی ما آمده ای که تنها خدا را پرستیم و آنچه را که پدرانمان می پرستیدند رها کنیم؟ اگر راست می گویی، آنچه را به ما وعده می دهی برای ما بیاور».

گفت: «راستی که عذاب و خشمی [سخت] از پروردگارتان بر شما مقرر گردیده است. آیا درباره نام هایی که خود و پدرانتان [برای بت ها] نام گذاری کرده اید، و خدا بر [حقانیت] آنها برهانی فرو نفرستاده با من مجادله می کنید؟ پس منتظر باشید که من [هم] با شما از منتظرانم».

ص: ۱۰۴

پس او و کسانی را که با او بودند، به رحمتی از خود رها کردیم و کسانی را که آیات ما را دروغ شمردند و مؤمن نبودند ریشه کن کردیم.

در این دو نمونه، گفت و گو حجم بالایی از روایت را به خود اختصاص می دهد.

تک گویی در قصه های قرآن

تک گویی در قصه های قرآن

معمول گفتارها در قصه های بشری و قصه های قرآنی، گفت و گوی دو طرفه است. نمونه آشکار این گونه گفت و گوها در قرآن کریم، گفت و گوی موسی علیه السلام و فرعون و گفت و گوی بیشتری پیامبران با قومشان است که به صورت رفت و برگشت صورت می گیرد. گاهی به جای گفت و گو، تک گویی به کار می رود، مانند این آیه که حضرت موسی علیه السلام «عسی ربی» را خطاب به کسی بیان نکرده، بلکه تک گویی آن حضرت است:

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلَقَّاءَ مِدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ.
(قصص: ۲۳-۲۱)

موسی ترسان و نگران از آنجا بیرون رفت [در حالی که می] گفت: «پروردگارا، مرا از گروه ستمکاران نجات بخش.» و چون به سوی [شهر] مدین رو نهاد [با خود] گفت: «امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند».

در قصه یوسف علیه السلام، زمانی که برادران گزارش دستگیری بنیامین را به یعقوب علیه السلام می دهند، یعقوب علیه السلام از آنها رو برمی گرداند و با خود واگویی می کند که «یا اسفا علی یوسف»: «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسِيفَ عَلَى يُوسُفَ وَأَيُّضْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ؛ و از آنان روی گردانید و گفت: «ای دریغ بر یوسف»، و در حالی که اندوه خود را فرو می خورد، چشمانش از اندوه سپید شد». (یوسف: ۸۴)

ص: ۱۰۵

یا این آیه که جمله «یا ویلتی» تک گویی قایل است: (۱)

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْأَهُ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَهُ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ. (مائده: ۳۱)

پس، خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید، تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. [قایل] گفت: «وای بر من، آیا عاجزم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟» پس از [زمره] پشیمانان گردید.

طرف های گفت و گو در قصه های قرآن

طرف های گفت و گو در قصه های قرآن

در قرآن، طرف های گفت و گو تنوع زیادی دارد؛ از جمله:

گفت و گوی خداوند و بعضی مخلوقاتش، مانند: گفت و گوی خداوند متعال با ملائکه و آدم و ابلیس در قصه آفرینش آدم و

نیز گفت و گوی خداوند متعال با موسی علیه السلام در وادی مقدس؛

گفت و گوی ملائیک و بشر در قصه مریم و ذکریا و نیز قصه ابراهیم و قصه لوط؛

گفت و گو بین انسان ها که در بیشتر قصه ها هست، مانند گفت و گوی پیامبران با اقوام خود یا با طاغوت ها؛

گفت و گوی انسان و حیوان در قصه سلیمان، در گفت و گوی آن حضرت با هدهد؛

گفت و گوی انسان و جن، در گفت و گوی بین سلیمان و یکی از اجنه در ماجرای آوردن تخت ملکه سبا. (۲)

۱- نک: تحلیل عناصر ادبی و هنری در داستان های قرآن، ص ۱۷۴.

۲- خصائص القصه الاسلامیه، ص ۹۰.

ص: ۱۰۶

کارکردهای معمول گفت و گو در قصه های قرآن

کارکردهای معمول گفت و گو در قصه های قرآن

گفت و گوی خوب در هر قصه ای، کارکردها و ویژگی هایی دارد، مانند:

ایجاد حس حضور در صحنه برای مخاطب،

افشای شخصیت ها،

پیش بردن کنش داستانی.

این کارکردها را در گفت و گوهای قرآنی به روشنی می توان یافت. برای نمونه، در گفت و گوی موسی و فرعون، اولاً قصه بدون دخالت راوی نقل می شود. همین حضور حداقلی راوی، باعث احساس حضور بی واسطه مخاطب در صحنه می شود؛ گویی مخاطب، خود در کاخ فرعون حضور دارد و گفت و گوها را می شنود. ثانیاً پیشرفت کنش داستانی از طریق گفت و گو صورت می گیرد. داستان از دعوت اولیه موسی علیه السلام به آنجا می رسد که هر دو طرف در یک میدان علنی به آزمونی سخت تن در می دهند. ثالثاً هویت هر دو شخصیت را از طریق کلام هر یک درک می کنیم؛ موسی علیه السلام در این صحنه پیامبری مؤمن و مطمئن به رسالت خود است که در مقابل انواع ترفندهای فرعون، با استدلال و منطق در کلام جلو می رود. در مقابل، فرعون را می بینیم که متکبرانه با موسی برخورد می کند و از همان ابتدا می کوشد او را تحقیر کند؛ پس از بزرگ شدن موسی در دربار و نیز ارتکاب او به قتل سخن به میان می آورد و در مقابل کلام منطقی موسی، جنون را به او نسبت می دهد. سپس همان طور که طبیعت مستکبرانه اش اقتضا می کند، موسی را تهدید می کند و زمانی که با معجزات موسی روبه

رو می شود، او را به ساحر بودن متهم می کند. این گونه است که ما هر دو شخصیت را در کلامشان می بینیم.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنْ أَنْتَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِي وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ

ص: ۱۰۷

لِسَانِي فَأَرْسَلْ إِلَى هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِي قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ فَأَتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنْ أَرْسَلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمْعُونَ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ قَالَ لَنْ أَخَذتَّ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ قَالَ أَوْلَوْ جِثَّتْكَ بِشْتِي مُبِينٍ قَالَ فَاتِّبِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

فَمَأَلَّقِي عَصِيَاهُ فَإِذَا هِيَ نُجْعَانٌ مُبِينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ. (شعرا: ۱۰ ۳۵)

و [یاد کن] هنگامی را که پروردگارت موسی را ندا درداد: «به سوی قوم ستمکار برو؛ قوم فرعون؛ آیا پروا ندارند؟»

گفت: «پروردگارا، می ترسم مرا تکذیب کنند و سینه ام تنگ می گردد و زبانم باز نمی شود. پس به سوی هارون بفرست. و آنان بر من خونی دارند و می ترسم مرا بکشند».

فرمود: «نه، چنین نیست؛ نشانه های ما را [برای آنان] ببرید که ما با شما شنونده ایم. پس به سوی فرعون بروید و بگویید: ما پیامبر پروردگار جهانیانیم، فرزندان اسرائیل را با ما بفرست».

ص: ۱۰۸

[فرعون] گفت: «آیا تو را از کودکی در میان خود پروردیم و سالیانی چند از عمرت را نزد ما نماندی؟ و [سرانجام] کار خود را کردی، و تو از ناسپاسانی».

[موسی] گفت: «آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم، و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم، تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد و [آیا] اینکه فرزندان اسرائیل را بنده [خود] ساخته ای، نعمتی است که منتش را بر من می نهد».

فرعون گفت: «و پروردگار جهانیان چیست؟»

گفت: «پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر اهل یقین باشید».

[فرعون] به کسانی که پیرامونش بودند گفت: «آیا نمی شنوید؟»

موسی دوباره گفت: «پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما».

[فرعون] گفت: «واقعاً این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، سخت دیوانه است».

[موسی] گفت: «پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است، اگر تعقل کنید».

[فرعون] گفت: «اگر خدایی غیر از من اختیار کنی، قطعاً تو را از [جمله] زندانیان خواهم ساخت».

گفت: «گرچه برای تو چیزی آشکار بیاورم؟»

گفت: «اگر راست می گویی آن را بیاور».

پس عصای خود بیفکند و به ناگاه ازدهایی نمایان شد. و دستش را بیرون کشید و بناگاه آن برای تماشاگران سپید می نمود.

[فرعون] به درباریانش گفت: «واقعاً این ساحری بسیار داناست. می خواهد با سحر خود، شما را از سرزمینتان بیرون کند، اکنون چه رأی می دهید؟»

ص: ۱۰۹

کارکردهای ویژه گفت و گو در قصه های قرآن

اشاره

کارکردهای ویژه گفت و گو در قصه های قرآن

گفته شد که بیشتر قصه های قرآنی از گفت و گو به صورت حداکثری استفاده می کنند. در نتیجه، گفت و گو کارکردی را که سایر عناصر باید داشته باشد نیز به عهده می گیرد. اکنون به چند نمونه از این کارکردها که ویژه قصه های قرآنی است، اشاره می شود.

گفت و گو به جای نقل کنش

گفت و گو به جای نقل کنش

در برخی قصه های قرآن، گفت و گو جای نقل رویدادها را می گیرد، مانند این نمونه که ما از طریق این گفت و گو، در جریان کار سامری و چگونگی گوساله پرست شدن بنی اسرائیل قرار می گیریم:

قَالَ يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي قَالَ يَبْتُؤُمْ لَأَتَّخِذَ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا. (طه: ۹۲-۹۷)

[موسی] گفت: «ای هارون، وقتی دیدی آنها گمراه شدند، چه چیز مانع تو شد، که از من پیروی کنی؟ آیا از فرمانم سر باز زدی؟»

گفت: «ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه [موی] سرم را؛ من ترسیدم بگویی: میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سخنم را مراعات نکردی.»

[موسی] گفت: «ای سامری، منظور تو چه بود؟»

گفت: «به چیزی که [دیگران] به آن پی نبردند، پی بردم، و به قدر مشتی از رد پای فرستاده [خدا، جبرئیل] برداشتم و آن را در پیکر [گوساله] انداختم، و نفس من برایم چنین فریبکاری کرد.»

ص: ۱۱۰

گفت: «پس برو که بهره تو در زندگی این باشد که [به هر که نزدیک تو آمد] بگویی: به من دست مزیند و تو را موعدی خواهد بود که هرگز از آن تخلف نخواهی کرد، و [اینک] به آن خدایی که پیوسته ملازمش بودی بنگر؛ آن را قطعاً می سوزانیم و خاکسترش می کنیم [و] در دریا فرو می پاشیم.»

گفت و گو به جای تلخیص

گفت و گو به جای تلخیص

از جمله ابزارهای ضروری برای روایت یک داستان، تلخیص است که موجب سرعت داستان می شود؛ به ویژه در جایی که لازم باشد در فرصتی کوتاه، داستانی بلند نقل شود، این عنصر بسیار به کار می آید. در مقابل، گفت و گو باعث می شود از سرعت داستان، کاسته و حجم داستان زیاد شود.

تمهیدی که در قرآن دیده می شود، این است که گاهی گفت و گوها بار تلخیص را به دوش می کشند. در نتیجه، هم داستان به سرعت روایت می شود و هم مخاطب، خود را در صحنه احساس می کند. با این تمهید، مزایای هر دو عنصر در یک جا جمع می شود؛ مانند این بخش از کلام نوح علیه السلام که آن حضرت خلاصه ای از دعوت خود و برخورد قومش را به

عرض پروردگار عالم (جل و علی) می رساند و مخاطب نیز در جریان رویدادها قرار می گیرد:

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا وَإِنِّي كَلِمًا دَعَوْتُهُمْ لَتُغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصِيَابَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَأَصِيَابَهُمْ يَتَّعِشُونَ يَا بَهُمْ وَأَصِيْرُوا وَأَصِيْرُوا اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلَ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا

ص: ۱۱۱

وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسِيرًا وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا. (نوح: ۱۱۶ و ۲۴۲۱)

[نوح] گفت: «پروردگارا، من قوم خود را شب و روز دعوت کردم، و دعوت من جز بر گریزشان نیفزود. و من هر بار که آنان را دعوت کردم تا ایشان را بیامرزی، انگشتانشان را در گوش هایشان کردند و ردای خویشان بر سر کشیدند و اصرار ورزیدند و هرچه بیشتر بر کبر خود افزودند. سپس من آشکارا آنان را دعوت کردم. باز من به آنان اعلام نمودم و در خلوت [و] پوشیده نیز به ایشان گفتم. گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است. [تا] بر شما از آسمان باران پی در پی فرستد.» ... نوح گفت: «پروردگارا، آنان نافرمانی من کردند و کسی را پیروی نمودند که مال و فرزندش جز بر زیان وی نیفزود. و دست به نیرنگی بس بزرگ زدند. و گفتند: زنهار، خدایان خود را رها مکنید، و نه «وَدّ» را و اگذارید و نه «سُوَاع» و نه «یَغُوث» و نه «یَعُوق» و نه «نَسِر» را. و بسیاری را گمراه کرده اند. [بار خدایا،] جز بر گمراهی ستمکاران میفزای.»

گفت و گو قرینه ای برای حذف

اشاره

گفت و گو قرینه ای برای حذف

در قصه های قرآن، ایجاز در کلام به واسطه حذف، بسیار است. البته همواره قرینه هایی برای استنباط قطعه حذف شده از متن می توان یافت. از جمله این قرینه ها گفت و گوست؛ به صورتی که از گفت و گو می توان رویداد حذف شده را حدس زد.

در قصه سلیمان می خوانیم: «أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْفَهٗ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ؛ این نامه مرا ببر و

ص: ۱۱۲

به سوی آنها بیفکن، آن گاه از ایشان روی برتاب، پس بین چه پاسخ می دهند. [ملکه سبا] گفت: «ای سران [کشور] نامه ای ارجمند برای من آمده است.» (نمل: ۲۸ و ۲۹)

در این قطعه، بین دو آیه ۲۸ و ۲۹، حذفی صورت گرفته است؛ چرا که در آیه اول، دستور رفتن به سوی ملکه سیاست و در آیه بعد، کلام ملکه سبا بعد از دریافت نامه. پس به قرینه کلام سلیمان، چگونگی رفتن هدهد حذف شده است.

یا در نمونه دیگر خداوند متعال به موسی و هارون دستور می دهد که به دربار فرعون بروند:

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنْ أُرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ. (شعرا: ۱۵ و ۱۸)

پس به سوی فرعون بروید و بگویید: «ما پیامبر پروردگار جهانیانیم، فرزندان اسرائیل را با ما بفرست.» [فرعون] گفت: «آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را نزد ما نماندی؟»

که به قرینه دستور الهی، کلام موسی به فرعون، در آیه ۱۷ حذف شده است و مخاطب یک باره با جواب فرعون در آیه ۱۸ روبه رو می شود.

دو تلخیص در قصه های قرآن

دو تلخیص در قصه های قرآن

در قصه های قرآنی تلخیص کمتر از صحنه به کار رفته است. با این حال، تلخیص ها در قصص قرآنی نقش ایفا می کند؛ مانند این تلخیص در قصه نوح که تمام مدت رسالت و دعوت نوح علیه السلام طی هزار سال را در دو آیه به صورت فشرده می آورد:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ الْفَ سَنَةً إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ فَاَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ. (عنكبوت: ۱۴ و ۱۵)

ص: ۱۱۳

و به راستی، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد، تا طوفان آنها را در حالی که ستمکار بودند فرا گرفت. و او را با کشتی نشینان برهاندیم و آن [سفینه] را برای جهانیان عبرتی گردانیدیم.

سه توصیف در قصه های قرآن

سه توصیف در قصه های قرآن

در قصه های قرآنی توصیف کم به کار رفته است. با این حال، نمونه هایی از توصیف را در قصه های قرآنی می توان یافت،

از جمله:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلِمَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ ۗ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.
(قصص: ۴)

فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم کرد؛ گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را [برای کنیزی و خدمت] زنده نگه می داشت؛ او به یقین از مفسدان بود!

تمام آیه در توصیف فرعون است. این آیه نیز در توصیف مستقیم فرعون است: «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا ۗ إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ؛ هنگامی که مادر [موسی] به فرمان خدا او را به دریا افکند، خاندان فرعون او را از آب گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد! مسلماً فرعون و هامان و لشکریانشان خطاکار بودند». (قصص: ۸)

این آیه در توصیف خضر نبی است: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا؛ [در آن جا] بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمت [و موهبت عظیمی] از سوی خود به او داده و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم». (کهف: ۶۵)

ص: ۱۱۴

چهار حذف در قصه های قرآن

چهار حذف در قصه های قرآن

گفته شد که به طور معمول در طرح، برخی از رویدادهای سطح داستانی حذف می شود؛ چرا که نه امکان دارد و نه مناسب است همه رویدادهای سطح داستانی در طرح بازنمایی شود. ویژگی خاص قصه های قرآنی آن است که حذف در آنها بیش از معمول قصه های بشری اتفاق می افتد؛ به گونه ای که گاهی در این قصه ها پرش احساس می شود. وجود این پرش ها می تواند دلایل متعددی داشته باشد، از جمله:

این قصه ها در زمان روایت، نزد مخاطبان آن دوران معروف بوده و نیازی به ذکر تمام رویدادها نبوده است؛

قصه می خواهد مشارکت حداکثری مخاطب را جلب کند. پس با حذف برخی رویدادها با قرینه قبلی، مخاطب را در ساخت داستان فعال نگه می دارد؛

اساساً قرآن کریم به اندازه ای به جزئیات قصه می پردازد که اهداف خود را تأمین کند و ملتزم به انتقال تمام رویدادها نیست.

برای این گونه حذف ها در قصه های قرآنی مثال های فراوانی می توان یافت؛ از جمله در قصه یوسف، زمانی که آن حضرت برادر کوچکش را نزد خود نگه داشته است، برادر بزرگ تر به برادرانش می گوید نزد پدر بروید و بگویید که پسر دزدی

کرده است. این کلام، به پاسخ یعقوب وصل می شود؛ یعنی بین دو آیه ۸۱ و ۸۲ حذفی اتفاق افتاده است:

ارْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ وَأَسْأَلُ الْقَوْمَ الَّذِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّذِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِّرْ جَمِيلٌ عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.
(یوسف: ۸۱-۸۳)

ص: ۱۱۵

نزد پدرتان بازگردید و بگویید: ای پدر، پسرت دزدی کرده، و ما جز آنچه می دانیم گواهی نمی دهیم و ما نگهبان غیب نبودیم. و از [مردم] شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو، و ما قطعاً راست می گوئیم. [یعقوب] گفت: «چنین نیست، [بلکه نفس شما امری [نادرست] را برای شما آراسته است. پس [صبر من] صبری نیکوست. امید که خدا همه آنان را به سوی من [باز] آورد، که او دانای حکیم است».

و در ادامه همین آیات می خوانیم:

وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسِيفِي عَلِيُّ يُونُسَ وَإِيضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذُكُرُ يُونُسَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ابْنِي أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُونُسَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَمَّا يَؤُوسٌ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلْنَا الضَّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزَجَّاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُونُسَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ.
(یوسف: ۸۴-۸۹)

و از آنان روی گردانید و گفت: «ای دروغ بر یوسف»، و در حالی که اندوه خود را فرو می خورد، چشمانش از اندوه سپید شد. [پسران او] گفتند: به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می کنی تا بیمار شوی یا هلاک گردی. گفت: «من شکایت غم و اندوه خود را نزد خدا می برم، و از [عنایت] خدا چیزی می دانم که شما نمی دانید. ای پسران من، بروید و از یوسف و برادرش جست وجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید؛ زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی شود.» پس چون

ص: ۱۱۶

[برادران] بر او وارد شدند، گفتند: «ای عزیز، به ما و خانواده ما آسیب رسیده است و سرمایه ای ناچیز آورده ایم. بنابراین پیمانمانه ما را تمام بده و بر ما تصدق کن که خدا صدقه دهندگان را پاداش می دهد.» گفت: «آیا دانستید، وقتی که نادان بودید، با یوسف و برادرش چه کردید؟».

که آشکار است بین آیات ۸۶ و ۸۷، حذفی صورت گرفته است؛ چرا که صحنه از گفتار یعقوب در کنعان به گفت و گوی برادران با یوسف وصل می شود.

همچنین در داستان اصحاب قریه بین آیات ۲۵ و ۲۶ حذفی آشکار می توان یافت. داستان این گونه آغاز می شود:

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِتَالُثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ ... وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ إِنْ إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ مُبِينٍ إِنْ أَمَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالُوا يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ. (یس: ۱۳ و ۱۴، ۲۷-۲۰)

[داستان] مردم آن شهری را که رسولان بدان جا آمدند، برای آنان مثل زن. آن گاه که دو تن سوی آنان فرستادیم، و [لی] آن دو را دروغزن پنداشتند، تا با سومین، [فرستاده] [آنان را] تأیید کردیم. پس [رسولان] گفتند: «ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شده ایم...» و [در این میان] مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد، و [و] گفت: «ای مردم، از این فرستادگان پیروی کنید؛ از کسانی که پاداشی از شما نمی خواهند و خود [نیز] بر راه راست قرار دارند، پیروی کنید. آخر چرا کسی را

ص: ۱۱۷

نپرستم که مرا آفریده است و [همه] شما به سوی او باز می گردید؟ آیا به جای او خدایانی را بپرستم که اگر [خدای] رحمان بخواهد به من گزند برساند، نه شفاعتشان به حالم سود می دهد و نه می توانند مرا برهانند؟ در آن صورت، من قطعاً در گمراهی آشکاری خواهم بود. من به پروردگارتان ایمان آوردم. [اقرار] مرا بشنوید.» سرانجام به جرم ایمان کشته شد، و [بدو] گفته شد: «به بهشت در آی.» گفت: «ای کاش، قوم من می دانستند، که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و در زمره عزیزانم قرار داد.»

آشکار است که داستان در آیه ۲۵ در حالی که نصیحت های این مرد را بیان می کند، به آیه ۲۶ وصل می شود که او در بهشت می گوید: «ای کاش قوم من می دانستند که خداوند مرا آمرزیده است.» در این بین، مخاطب می تواند استنباط کند که بر اثر همین نصایح، مردم او را به شهادت رسانده اند و خداوند متعال او را به بهشت پاداش داده است.

البته در این قطع، نکته ای ظریف وجود دارد و آن اینکه، اولاً- آخرت، امری قطعی و ثابت است و ثانیاً بعد از مرگ، بهشت و جهنم شخص (در برزخ) بی درنگ آغاز می شود.

ج) تکرار در قصه های قرآن

ج) تکرار در قصه های قرآن

از جمله بحث های طرح، این است که رویدادهای داستان با چه بسامدی در طرح نقل می شود. ژرار ژنت در این مورد، سه صورت را دسته بندی کرده است. (۱)

مفرد: یک مرتبه نقل چیزی که یک مرتبه اتفاق افتاده است؛

مکرر: چند مرتبه نقل چیزی که یک مرتبه اتفاق افتاده است؛

بازگو: یک مرتبه نقل چیزی که چند مرتبه اتفاق افتاده است.

۱- «روایت شناسی ژرار ژنت»، ص ۴.

ص: ۱۱۸

به هر حال آنچه در قرآن به فراوانی دیده می شود و محل گفت و گو و از نظر برخی (مستشرقان) محل اشکال است، بسامد مکرر در قصه های قرآنی است که از دیرباز با عنوان تکرار در قصه های قرآنی، مورد توجه بوده است.

قصه های قرآنی از زاویه دید تکرار (بسامد) به دو دسته تقسیم می شوند:

قصه هایی که فقط یک بار ذکر شده اند، مانند قصه حضرت یوسف علیه السلام، ذی القرنین، لقمان، هابیل و قابیل، اصحاب کهف، قصه اصحاب الجنه؛

قصه هایی که برخی از رویدادهای آنها در سوره های متفاوت تکرار شده است، مانند قصه های پیامبرانی چون: موسی، نوح، ابراهیم، هود، صالح، لوط، شعیب علیهم السلام. (۱)

در مورد بسامد مکرر در قرآن، چند نکته وجود دارد:

تکرار مصطلح در قصه های بشری آن است که در متن واحد، آنچه در داستان یک بار اتفاق افتاده، چند بار در طرح ذکر شود. مانند زمانی که یک داستان از زاویه های دید گوناگونی نقل شود و هر بار قسمتی از داستان تکرار گردد، ولی در قصه های قرآن مجید به این معنی نمی توان تکرار یافت؛ مگر اینکه تمام قرآن را به مثابه یک متن در نظر بگیریم. اگر هر سوره را یک واحد و یک متن مستقل در نظر بگیریم، باید گفت که در قرآن تکراری روی نداده است.

قرآن مجید متنی شفاهی است که طی ۲۳ سال نازل شده است، ولی ما اکنون آن را یک جا می بینیم. پس آنچه را اکنون به صورت تکرار می بینیم، برای مخاطب آن روز که به تدریج با قرآن مواجه می شده، تکراری نبوده است و می دانیم که هم در اصل نزول و هم در فرم قصه ها، مخاطبین بالمشافهه آن روز این قصه ها، مورد توجه بوده اند.

۱- نک: زیباشناسی هنری در داستان های قرآن، ص ۱۵۱.

ص: ۱۱۹

گفته شد که مخاطب اول این قصه ها رسول گرامی اسلام بوده که در صدر بسیاری از این قصه ها، ابتدا ایشان مورد خطاب

واقع می شده است. یکی از اهداف اساسی این قصه ها نیز تسکین ناراحتی هایی بوده که آن حضرت در اثر تکذیب مردم تحمل می کرده و خداوند متعال از طریق این قصه ها ایشان را به صبر و بردباری دعوت کرده است. بر این اساس، بخش هایی از این قصه ها به طور مکرر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خوانده می شده تا هر بار تسکین جدیدی باشد؛ شاهد این مدعا آن است که قصه هایی که برخی رویدادهای آنها بیش از یک بار نقل شده، قصه های پیامبرانی است که در مقام تبلیغ دچار مشقت و سختی شده و صبر پیشه کرده اند، مانند موسی، نوح، هود، صالح، ابراهیم و شعیب علیهم السلام. در این میان، تنها استثنا قصه حضرت آدم علیه السلام است که آن هم به جهت اهمیت مضمون خاص آن است. (۱)

تکرار در قرآن به معنای تکرار عینی یک رویداد نیست، بلکه هر بار، نقل نکته ای جدید افزوده می شود تا تصویری کامل تر از یک رویداد به دست آید.

برای درک بهتر این موضوع (که تکرار کامل و عینی نیست) انواع تکرارهای قرآنی را مرور می کنیم:

رویدادهای اصلی داستان با رویکردها و اهداف گوناگون تکرار می شوند، مانند: تکرار تصاویری از داستان های نوح، هود، صالح، لوط، شعیب و موسی در سوره های قمر و هود، که انذار و هشدار به عبرت آموزی است.

۱- نک: زیباشناسی هنری در داستان های قرآن، ص ۱۵۲ (با تلخیص و تغییر).

ص: ۱۲۰

یک داستان بلند، در سوره های گوناگون تکرار می شود و هر بار برخی از حوادث آن مطرح، و در هر قسمت، تصاویر رویدادهای اصلی تکمیل تر می گردد؛ مانند صحنه های گوناگونی که از داستان موسی علیه السلام در چند سوره مطرح شده، ولی در هر سوره، گوشه ای از حوادث این داستان به تصویر کشیده شده است. همچنین داستان ابراهیم، در سوره های گوناگون.

یک صحنه از حوادث داستان تکرار شده، ولی در هر تصویر، پردازش آن گوناگون است؛ همانند صحنه غرق شدن فرعون در دو سوره طه و یونس.

مجموعه داستان های کوتاه به شکلی پیوسته در سوره های گوناگون می آید که در حد فاصل هر یک از مجموعه داستان ها یا در پایان آنها، پی نویسی های زیبایی مطرح شده است و مخاطب را به اندیشیدن در آیات الهی و تصاویر این داستان ها فرا می خواند؛ مانند مجموعه داستان های انبیا که در سوره های اعراف، هود، شعرا، قمر، و نمل به صورت متوالی به تصویر کشیده شده اند. همچنین در سوره های انبیا و صافات که مجموعه داستان های متوالی مطرح شده اند.

یک صحنه خاص، از زاویه های گوناگون تکرار می شود یا اینکه تصویری از یک حادثه در شکل های متفاوت بیان می شود؛ همانند داستان ابلیس که در سوره های بقره، اعراف، حجر، اسراء، کهف، طه و ص مطرح، و هفت تصویر از آن ارائه شده است، ولی هر بار بخشی از حادثه درشت نمایی می شود.

اکنون برای نمونه، برای مورد آخر، به یک تصویر از یکی از صحنه های داستان آدم و ابلیس که چند بار در قرآن تکرار شده است، نگاه می کنیم. قرآن در این تکرارها، هر بار نکته ای در مورد علت تمرد و عصیان ابلیس می افزاید.

ص: ۱۲۱

تصویر اول:

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. (بقره: ۳۴)

هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد.

تصویر دوم:

قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. (اعراف: ۱۲)

[خداوند] به او فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گل.

تصویر سوم:

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ إِلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ. (حجر: ۳۲ و ۳۳)

خداوند فرمود: «ای ابلیس! چرا با سجده کنندگان نیستی؟» گفت: «من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده، آفریده ای، سجده نخواهم کرد».

تصویر چهارم:

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا. (اسرا: ۶۱)

[به یاد آور] زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید.» آنها همگی سجده کردند، جز ابلیس که گفت: «آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده ای!».

ص: ۱۲۲

تصویر پنجم:

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ. (کهف: ۵۰)

[به یاد آورید] زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید»، آنها همگی سجده کردند، جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش بیرون شد.

تصویر ششم:

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى. (طه: ۱۱۶)

و [به یاد بیاور] هنگامی که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید»، همگی سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد [و سجده نکرد].

تصویر هفتم:

إِلَيا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسَدَيْتَكْبُرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيْنَ؛ قَالَ إنا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. (ص: ۷۵ و ۷۶)

گفت: «ای ابلیس، چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود، او را آفریدیم، سجده کنی؟ آیا تکبر کردی یا از برترین ها بودی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گل».

بنابراین، هفت تصویر از سرپیچی ابلیس، در کنار هم و با هم، تصویری جامع از نافرمانی ابلیس و علل آن به ما می دهند. در نتیجه گیری کلی از تصویرها می توان گفت:

ابلیس از دستور خدا سرپیچی کرد؛

علت آن، وهم و خیال و تکبرش بود؛

نتیجه آن، کفر ابلیس و دوری اش از قرب خدا بود.

ص: ۱۲۳

۲. چگونگی ارائه شخصیت از طریق طرح در قصه های قرآن

اشاره

۲. چگونگی ارائه شخصیت از طریق طرح در قصه های قرآن

درباره شخصیت پردازی در داستان، در بخش داستان بحث هایی خواهد آمد، ولی آنچه به سطح طرح مربوط می شود، آن است که شخصیت ها چگونه ارائه می شوند.

الف) دو شیوه ارائه شخصیت در قصه های قرآن

به دو شیوه می توان شخصیت ها را ارائه داد: مستقیم و غیرمستقیم. در شیوه مستقیم، به طور مستقیم شخصیت های قصه توصیف و به خواننده معرفی می شوند، ولی در شیوه غیرمستقیم شخصیت ها در جریان رویدادها از طریق کنش و گفت و گو معرفی می شوند.

یک شیوه مستقیم: در قرآن در برخی موارد از این شیوه استفاده شده است. برای مثال، این آیات، ایوب را به صابر بودن، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را به داشتن اقتدار و بصیرت، و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را به نیکوکار بودن، به طور مستقیم توصیف می کند:

وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى
وَأَيُّدِي وَالْأَبْصَارِ أَنَا أَخْلَصْنَاَهُمْ بِخَالصِهِ ذِكْرِي الدَّارِ وَأَنَّهُمْ عِنْدَنَا لِمَنْ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلُّ
مِنَ الْأَخْيَارِ. (ص: ۴۴ ۴۸)

و [ایوب را گفتیم] دسته ای از چوب های باریک [خرما] به دست گیر و [بر تن زن خود که بر زدنش قسم یاد کردی] بزن و عهد و قسَمَت را نشکن [وزن را هم بی گناه نیازار]. ما ایوب را بنده صابری یافتیم، نیکو بنده ای بود که دایم رجوع و توجهش به درگاه ما بود. و باز یاد کن از بندگان خاص ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب که همه [در انجام رسالت] صاحب اقتدار و

ص: ۱۲۴

بصیرت بودند. ما آنان را خالص و پاکدل برای تذکر سرای آخرت گردانیدیم. و آنها نزد ما از برگزیدگان و خوبان عالم بودند. و باز یاد کن از اسماعیل و یسع و ذوالکفل که همه از نیکوکاران جهان بودند.

البته این شیوه مستقیم گاهی حالت تلویحی به خود می گیرد و آن در جایی است که صفت، جای نام شخص را می گیرد. برای مثال: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّنْ لَّمْدُنَّا عِلْمًا؛ چون بدان جا رسیدند، بنده ای از بندگان ما [خضر] را یافتند که از جانب خود رحمتی به او عطا کرده و از نزد خود دانشی به او آموخته بودیم». (کهف: ۶۵)

«عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا» که وصف جای نام خضر را گرفته است.

نمونه دیگر: «قال الذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ...؛ کسی که نزد او

دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می آورم». (نمل: ۴۰)

که به جای نام آصف بن برخیا، از صفت او (عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ) یاد می شود. (۱)

دو شیوه غیر مستقیم: از این شیوه در قرآن کریم بیشتر استفاده شده است؛ به این معنی که بیشتر شخصیت ها از طریق کنش ها و گفتار بازنمایی می شوند.

توصیف شخصیت از طریق کنش

توصیف شخصیت از طریق کنش

برای نمونه، شخصیت یوسف علیه السلام را از طریق کنش ها و واکنش های داستانی می توانیم بازشناسی کنیم:

«یوسف در آغاز، کودکی است کم سن و سال؛ زیرا به اقتضای این دوران نزد پدر می نشیند و خواب خویش را برایش بازمی گوید.

۱- «احسن القصص؛ رویکرد روایت شناختی به قصص قرآنی»، ص ۱۰۷.

ص: ۱۲۵

یوسف مورد حسد برادران خویش است؛ چرا که پدرش پس از شنیدن خواب وی، از او می خواهد آن را برای برادرانش بازنگوید.

یوسف دارای توان و نفوذ اجتماعی است؛ زیرا پس از حضور در جامعه شهری، در خانه بزرگ آن سرزمین پذیرفته می شود و این در مورد هر کسی اتفاق نمی افتد.

یوسف خُلق و خویی آمیخته با ادب و متانت و صفاورزی دارد که هم مورد توجه افراد برجسته قرار می گیرد و هم می تواند تضادهای طبقاتی و اجتماعی میان محیط پیشین خود و محیط تازه را بدون چالش و درگیری هضم کند و خود را با وضع نو سازگار سازد و دیگران هم تحملش کنند.

یوسف صبور و ملایم و پرشکیب است؛ چرا که در صحنه ها و حالات بسیار سخت و حیرت افزا، لب به گلایه نمی گشاید و همواره افق فرا پیش را امیدوارانه انتظار می کشد.

یوسف در زیبایی و خوش سیمایی آن قدر کم مانند است که زنی از طبقه بالا، در او طمع می بندد و همه زنان طبقه بالای زمان نیز با دیدن او اختیار از کف می دهند.

یوسف جوانی پاکدامن و عفیف و وفایشه است که دامن از گناه بازمی دارد و نیز به پناه دهنده خویش خیانت نمی ورزد. با اینکه بارها صحنه اغواگری های آن زن تکرار می شود، یوسف همچنان عهدِ صدق و تقوا را پاس می دارد و زندان را بر ننگِ خیانت و گناه ترجیح می دهد.

یوسف مرد خداست، آن چنان که خداوند او را شایسته برخورداری از دانش و حکمت و علم تعبیر خواب می شمارد.

ص: ۱۲۶

یوسف مرد امانت و تدبیر و مدیریت نیز هست. وقتی یوسف از بند آزاد می شود، پادشاه مصر او را بر صدر می نشاند و خزانه داری کل کشور را به وی می سپارد. او در این سمت، کشور را از تنگناهای اقتصادی وامی رها کند.

یوسف تیزهوش و فرصت شمار است. وقتی برادرانش برای تهیه آذوقه نزدش می آیند، آنها را می شناسد بی آنکه ایشان او را بشناسند. آن گاه با نقشه ای حکیمانه پدر و خانواده اش را از کنعان به مصر می کشاند تا روزگار فراق فرجام یابد.

یوسف قدردان و وظیفه شناس است. هنگامی که پدر را پس از روزگاری دراز نزد خود می یابد، با آنکه شوکت و حشمتی دارد، نزد او فروتنی می ورزد و پدر و مادر را بر تخت می نشاند و سپاس خداوند را به جا می آورد. (۱)

توصیف شخصیت از طریق گفت و گو

توصیف شخصیت از طریق گفت و گو

عنصر گفت و گو در شخصیت پردازی داستان های قرآن نقش اساسی دارد؛ به طوری که مخاطب داستان های قرآن، از طریق گفت و گوی طرفین، به شخصیت، عواطف، افکار و اعتقادات آنها پی می برد؛ مانند گفت و گوی موسی علیه السلام و فرعون، گفت و گوی موسی علیه السلام و ساحران و گفت و گوی فرعون با ساحران، که شخصیت آنها را به بهترین شکل، در قالب جملات متناسب با موقعیت و مقامشان به تصویر می کشد. اینک به این نمونه توجه کنید که چگونه شخصیت و جایگاه موسی و فرعون در این گفت و گو آشکار است:

فَأْتِيَ فِرْعَوْنَ فَقَوْلًا أَنَا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِنَّ أُرْسُلُ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا

۱- مبانی هنری قصه های قرآن، ص ۱۴۹.

ص: ۱۲۷

مِنَ الضَّالِّينَ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُؤْسِلِينَ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ إِذْ عَبَدْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ان كُنْتُمْ مُوقِنِينَ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ (شعرا: ۱۶-۲۵)

پس به سوی فرعون بروید و بگویید: «ما پیامبر پروردگار جهانیانیم، فرزندان اسرائیل را با ما بفرست.» [فرعون] گفت: «آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را نزد ما نماندی؟ و [سرانجام] کار خود را کردی، و تو از ناسپاسانی.» گفت: «آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم، و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم، تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد.»

البته گاهی توصیف شخصیت، در کلام شخص دیگری به طور صریح می آید. برای مثال، ما از گفته فرعون، متوجه می شویم که موسی علیه السلام در سخن گفتن دچار مشکل بوده است.

وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ. (زخرف: ۵۱ و ۵۲)

و فرعون در میان قومش آواز بلند کرد: «ای مردم، آیا کشور باعظمت مصر از من نیست؟ و چنین نهرها از زیر قصر من جاری نیست؟ آیا [عزت و جلال مرا در عالم به چشم] مشاهده نمی کنید؟ بلکه من [به ریاست و سلطنت] بهترم تا چنین مرد فقیر خواری که هیچ منطقی و بیان روشنی ندارد.»

ص: ۱۲۸

نیز جمله «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» نشان دهنده تنومندی طالوت است:

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. (بقره: ۲۴۷)

و پیامبرشان به آنان گفت: «در حقیقت، خداوند، طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است.» گفتند: «چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟» پیامبرشان گفت: «در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده، و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست.»

ب) اسلوب خاص قرآن در ارائه شخصیت

ب) اسلوب خاص قرآن در ارائه شخصیت

در داستان های بشری، معمولاً اشخاص بنا به نقشی که دارند، با ویژگی های متعدد معرفی می شوند. برای مثال: نام، ویژگی های جسمی، ویژگی های روحی، نوع گفتار، موقعیت اجتماعی و مانند آن، ولی قرآن کریم هر آنچه را که مربوط به شخصیت است، ذکر نمی کند، بلکه یک ویژگی را زمانی بیان می کند که ضروری باشد؛ چنان که در مورد حضرت ابراهیم

عليه السلام نمی گوید که بلندقامت یا کوتاه قامت، قوی یا ضعیف بود، بلکه می گوید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ به راستی ابراهیم، پیشوایی مطیع خدا [و] حق گرای بود و از مشرکان نبود. [و] نعمت های او را شکرگزار بود. [خدا] او را برگزید و به راهی راست هدایتش کرد». (نحل: ۱۲۰ و ۱۲۱)

ص: ۱۲۹

در مورد اشخاص منحرف هم به همین روش عمل می کند. (۱)

بر همین اساس، نام بردن یا نبردن اشخاص در قصه های قرآنی، دارای حکمت خاصی است. در قرآن کریم به طور معمول، نام پیامبران بزرگ برده می شود؛ چرا که آنها نه تنها معمولاً محور قصه اند، بلکه الگوهایی برای هدایت بشری هم هستند. از منحرفانی چون فرعون، هامان، ابولهب نیز نام برده می شود؛ چرا که طرف دیگر کشمکش قصه ها و مایه عبرت هستند.

قرآن در موارد بسیاری هم نام اشخاص را نمی برد، مانند مؤمن آل فرعون، پیامبری که طالوت را به جنگ جالوت می فرستد، پیامبری که صد سال می میرد و شخصیتی که تخت بلقیس را می آورد؛ چرا که ضرورتی در ذکر نام آنها دیده نمی شود، بلکه یاد کردن آنان با صفاتی چون «عبداً من عبادنا» یا «الذی عنده علم من الكتاب»، در بیان پیام داستان، کارآمدتر است.

۳. چگونگی ارائه زمان از طریق طرح در قصه های قرآن

اشاره

۳. چگونگی ارائه زمان از طریق طرح در قصه های قرآن

زمان از جمله ارکان روایت است که بحث گسترده ای دارد، ولی ما در اینجا فقط به چگونگی ارائه «زمان» در طرح می پردازیم. در بحث روایت های تاریخی در سطح داستانی، دو گونه زمان مطرح است: زمان رخدادها و دوره تاریخی. زمان رخدادها به مدت زمانی اشاره دارد که رویدادها طی آن اتفاق می افتد؛ دوره تاریخی نیز آن زمانه ای است که ماجراها در آن رخ داده است؛ مثل اینکه این وقایع در چه قرنی روی داده است.

الف) دوره تاریخی در قصه های قرآن

الف) دوره تاریخی در قصه های قرآن

در قصه های قرآنی به دوره تاریخی وقوع رخدادها اشاره ای نشده است. برای مثال، با اینکه قصه حضرت یوسف علیه السلام با تفصیل بیان شده، دوره تاریخی و اینکه مثلاً

۱- بحوث فی القصص القرآنی، ص، ۱۶۵.

چند سال پیش از میلاد مسیح بوده را بیان نمی کند. در قصه موسی علیه السلام نیز با اینکه برخی فرازها بارها تکرار می شود، گفته نمی شود که موسی علیه السلام در زمان کدام فرعون بوده یا زمان حضرت یوسف علیه السلام یا عیسی علیه السلام چقدر فاصله داشته است.

(ب) زمان رخدادها در قصه های قرآن

(ب) زمان رخدادها در قصه های قرآن

در مورد زمان داستانی یا زمانی که داستان در آن واقع می شود، در جایی که تصریح به آن دارای کارکرد خاص باشد، ذکر می شود. در غیر این صورت، اشاره ای به زمان نمی شود. اکنون به برخی زمان های خاص که در قرآن به آن تصریح شده، اشاره می شود:

لیل

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.
(اسرا: ۱)

منزه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجدالحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد، تا از نشانه های خود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست.

در اینجا شب زمان آرامش و سکونت و زمانی مناسب برای سفر معنوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

در حالی که در این آیه: «فَأَسْرَى بِعِبَادِي لَيْلًا انكُم مَّتَّبِعُونَ؛ [خدا فرمود] پس تو بندگان [باایمان] مرا شبانه از شهر بیرون ببر؛ چرا که فرعونیان شما را تعقیب کنند». (دخان: ۲۳)

شب برای فرار از دستگاه فرعون و پنهان شدن، بهتر است.

عشا

در قصه یوسف علیه السلام، برادران یوسف بعد از به چاه انداختن وی، هنگام عشا (اول شب) نزد پدر می آیند، شاید در تاریکی بهتر بتوانند حقیقت را پنهان کنند.

ص: ۱۳۱

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَةِ الْجَبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَجَاءُوا آبَاءَهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ.
(یوسف: ۱۶)

چون او را به صحرا بردند و بر این عزم متفق شدند که او را به قعر چاه در افکنند، [چنین کردند] و ما به او وحی کردیم که البته تو روزی، برادران را به کار بدشان آگاه می سازی و آنها تو را نمی شناسند و درک مقام تو نمی کنند. و برادران شبانگاه با چشم گریان نزد پدر بازگشتند.

البته برای عشا دو معنی ذکر شده است یکی اول شب و دیگری آخر روز است

صبح و اشراق

صبح در قرآن بیشتر هنگام عذاب و فاجعه آمده است؛ درباره عذاب قوم لوط می خوانیم: «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ؛ پس به هنگام طلوع آفتاب، فریاد [مرگبار]، آنان را فرو گرفت». (حجر: ۷۳)

در ادامه همین سوره ذکر می شود که عذاب قوم شعیب در صبح بوده است: «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ؛ پس صبحدم، فریاد [مرگبار]، آنان را فرو گرفت». (حجر: ۸۳)

سنین

گاهی قرآن به دلایل خاص به سال ها اشاره می کند. برای مثال، در قصه یوسف اشاره می شود که وی چندین سال در زندان به سر برده است تا دلیلی بر صبر یوسف باشد: «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ؛ در نتیجه، چند سالی در زندان ماند». (یوسف: ۴۲)

همچنین در آیه: «فَأَمَّا تِلْكَ الْأُمَّةَ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثْنَا نُوْحًا بِرِسَالَتِهِ فَاذْهَبْ إِلَى الْإِنْسَانِ فَإِنَّ رَبَّهُمُ أَزْدَادُكَ وَ بَشَرٌ مِثْلُكَ» (نوح: ۲۵۹) ذکر «مِائَةَ عَامٍ» بر قدرت الهی دلالت دارد. از همین گونه است ذکر ۳۰۹ سال خواب اصحاب کهف که وجه اعجازی آن را نشان می دهد: «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ اذْدَادُكُمْ تَشْعَبُونَ» و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نه سال [نیز بر آن] افزودند». (کهف: ۲۵)(۱)

۱- نک: بحوث فی القصص القرآن، صص ۵۸ ۶۱.

ص: ۱۳۲

در قصه نوح، ذکر زمان طولانی رسالت او برای تأکید بر استقامت وی در رساندن پیام الهی است، به ویژه اگر بدانیم که فقط گروه اندکی در طی این سال ها به او ایمان آورده اند: «... وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» (هود: ۴۰) با وجود این، او در انجام دادن رسالت خود سستی نکرده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ؛ و به راستی، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد، تا طوفان، آنها را در حالی که ستمکار بودند فرا گرفت». (عنکبوت: ۱۴)

۴. چگونگی ارائه مکان از طریق طرح در قصه های قرآن

۴. چگونگی ارائه مکان از طریق طرح در قصه های قرآن

همان طور که هر رویداد در زمانی رخ می دهد در مکانی هم به وقوع می پیوندد و ناگزیر طرح آن را ارائه می دهد ولی آنچه در خصوص قصه های قرآنی مطرح است آن است که گذشته از ذکر مکان رویدادها آیا به سرزمین جغرافیایی کلی رویدادها هم اشاره می کند یا خیر.

از بررسی قصه های قرآنی این نتیجه به دست می آید که قصه های قرآنی مطابق اسلوب خاص خود، فقط در مواردی به جغرافیای وقوع قصه تصریح می کند که ذکر آن، در دیگر مؤلفه های قصه چون شخصیت پردازی رویدادها و ساخت درون مایه نقش داشته باشد.

الف) قصه هایی که مکان (سرزمین جغرافیایی) در آنها ذکر شده است

الف) قصه هایی که مکان (سرزمین جغرافیایی) در آنها ذکر شده است

نمونه ای از این مکان ها:

مصر

مصر

در قصه حضرت یوسف علیه السلام محل وقوع رویدادها «مصر» ذکر شده است: «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ...؛ و آن کس که او را از مصر خریده بود، به همسرش گفت: نیکش بدار». (یوسف: ۲۱)

ص: ۱۳۳

این یاد کرد به این دلیل است که «سرزمین پدری یوسف (کنعان) در منطقه شام واقع شده است، اما اینک، این نوجوان به صورت برده ای در سرزمین مصر به سر می برد. اینجاست که خواننده داستان، فاصله طولانی بین سرزمین کنعان در شام و مصر را از ذهن خود می گذراند و در تحمل درد غربت و دوری از وطن با قهرمان نوجوان و مظلوم داستان احساس همدردی و غم خواری می کند و در غم جانکاه فقدان پسر، با یعقوب علیه السلام شریک می شود. از طرف دیگر، گریزی از ذکر نام «مصر» نیست؛ چرا که همین مکان در آینده محل وقوع حوادث تلخ و شیرینی خواهد بود که سراسر پند و اندرز است. خواب فرعون و تأویل آن به وسیله یوسف علیه السلام، حوادث مربوط به دوران مدیریت یوسف علیه السلام در خزانه مصر، آمدن

يعقوب عليه السلام همراه فرزندانش به مصر و استقرارشان در آنجا، تشکیل تدریجی قوم بنی اسرائیل و بعثت موسی علیه السلام برای رهایی بنی اسرائیل از ظلم فرعون و فرعونیان، همه و همه، نشان دهنده اهمیت این مکان است. بالاتر از همه اینها، مگر نه اینکه مصر «دارالانبیا» است؛ مگر نه اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام قوم خود را ترک گفت و راهی مصر شد، مگر نه اینکه تولد موسی علیه السلام و هارون در مصر بوده است...» (۱).

ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که مکان در قصه یوسف وجه کنایی می یابد. مکان هایی که در داستان یوسف پدیدار می شوند، به ترتیب «کنعان، بیابان و چاه، مصر، خانه عزیز مصر، زندان، خزانه داری مصر، دروازه شهر و دوباره کنعان است. در واقع، مکان در سیری تسلسلی، از کنعان شروع و به کنعان ختم می شود. در کنعان، یوسف، برادری است که حسادت سایر برادران را برانگیخته است؛ در کنعان دوم، یوسف مهتر و بزرگ زاده ای است که مایه افتخار و سربلندی برادران است. در کنعان، یوسف به چاه می افتد؛ در مصر، یوسف از چاه (زندان) برمی جهد و بر صدر می نشیند» (۲).

۱- تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان های قرآن، ص ۱۸۲.

۲- ۲ «مؤلفه های زمان و مکان در قصص قرآن»، ادب پژوهش، ۱۳۸۸، ش ۷ و ۸، ص ۱۴۰.

ص: ۱۳۴

در ادامه قصه یوسف و تاریخ بنی اسرائیل در قصه موسی علیه السلام نیز محل قصه «مصر» است و به آن تصریح می شود؛

وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي. (زخرف: ۵۱)

و فرعون در [میان] قوم خود ندا درداد [و] گفت: «ای مردم [کشور] من، آیا پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر [کاخ های] من روان است از آن من نیست؟ پس مگر نمی بینید؟».

مسجد الحرام و مسجد الاقصی

مسجد الحرام و مسجد الاقصی

از نمونه های دیگر در ذکر مکان، قصه اسرا رسول گرامی اسلام است که دو مکان مسجد الحرام و مسجد الاقصی ذکر شده است؛ چرا که، روشن شدن جنبه اعجازی ماجرا (اینکه در یک شب، این فاصله طولانی را طی می کند) و تکریم خداوند درباره پیامبر گرامی اسلام، بر ذکر مکان توقف دارد، همچنین اشاره ای به عظمت خود مسجد الحرام و مسجد الاقصی نیز هست. (۱)

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. (اسرا: ۱)

منزه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد، تا از نشانه های خود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست.

احقاف، حجر، مَدین

احقاف، حجر، مَدین

در قرآن کریم، از مکان های دیگری نیز نام برده شده که عرب آنها را می شناخته است، از جمله در سوره «احقاف»، سرزمین عاد، قوم هود است:

۱- ۱. نک: بحوث فی القصص القرآنی، ص ۶۲.

ص: ۱۳۵

«وَ اذْكَرْ اٰخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ...؛ و یاد آر حال هود پیغمبر قوم عاد را که چون در سرزمین احقاف امتش را وعظ و اندرز کرد». (احقاف: ۲۱)

و نیز «حجر» سرزمین ثمود، قوم صالح: «وَ لَقَدْ كَذَّبَ اَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ؛ و اصحاب حجر (قوم صالح) هم رسولان را به کلی تکذیب کردند». (حجر: ۸۰)

و نیز سرزمین «مدین»، قوم شعیب: «وَ اِلٰى مَدْيَنَ اٰخَاهُمْ شُعَيْبًا...؛ و به سوی [مردم] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]». (اعراف: ۸۵)

ذکر این سرزمین ها موجب تذکر و عبرت گیری عرب بوده است؛ چرا که از کنار این سرزمین ها می گذشته و می دیده که این سرزمین ها خالی از سکنه هستند و این موجب تذکر و عبرت آنان می شده است. (۱)

ب) قصه هایی که مکان (سرزمین جغرافیایی) در آنها ذکر نشده است

ب) قصه هایی که مکان (سرزمین جغرافیایی) در آنها ذکر نشده است

قصه هایی که مکان در آنها ذکر نشده، بسیار است؛ چرا که ذکر مکان در پیشبرد قصه و هدف خاص قرآن کریم دخالتی نداشته است؛ مانند قصه اصحاب کهف. از آنجا که مکان جغرافیایی در این قصه نقشی اساسی نداشته، به آن تصریح نشده است؛ چرا که مقصود، تمرکز مخاطب بر رویدادها بوده است؛ اینکه جوانانی جویای حق با راهنمایی فطرت پاک خویش از ظلم و فساد حاکم و قوم خود به خدا پناه می برند و در غاری پنهان می شوند و پس از ۳۰۹ سال خواب، بیدار می شوند، تا نشانه ای بر حقیقت معاد و تحکیم کننده ایمان کسانی باشند که در مورد معاد به شک افتاده اند. در واقع، رویدادها و درون

مايه داستان و پيامی که داستان برای مخاطب خود دارد، وابسته به ذکر مکان نبوده است. از این رو، به مکان جغرافیایی وقوع رویدادها تصریح نشده است.

۱- خصائص القصه الاسلاميه، ص ۹۰.

ص: ۱۳۶

۵. روایت گری در قصه های قرآن

اشاره

۵. روایت گری در قصه های قرآن

یکی از مباحث طرح، روایت گری است. بسیاری از صاحب نظران، روایت را به دو مقوله داستان و گفتمان (یا طرح) تقسیم کرده اند، ولی ژرار ژنت سطحی دیگر به نام «روایت گری» نیز بر آن افزوده است. مقصود او از روایت گری، ارتباطی است که بین نویسنده متن و مخاطب می توان قائل شد؛ چرا که در متن، کسی داستان را برای مخاطب نقل می کند. البته برخی از روایت گری، به «الگوی ارتباطی روایت» تعبیر کرده اند که مباحثی مناسب با این عنوان، در فصل اول این بخش گذشت. در ادامه، تنها به بخشی از این مباحث متناسب با بحث «طرح» می پردازیم.

الف) راوی و روایت شنو در قصه های قرآن

الف) راوی و روایت شنو در قصه های قرآن

راوی، کسی است که درون متن، داستان را برای ما نقل می کند و روایت شنو کسی است که درون متن، روایت برای او گفته می شود. (۱)

راوی در قصه های قرآن، خداوند متعال است و روایت شنو در درجه اول رسول اکرم صلی الله علیه و آله است: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ...؛ ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می کنیم...». (یوسف: ۳)

راوی بودن خداوند در این قصه ها، وجه تمایز قصه های قرآنی با قصه های ساخته بشر است.

ب) راوی و انواع زاویه دید در قصه های قرآن

ب) راوی و انواع زاویه دید در قصه های قرآن

گفتیم که راوی در قصه، کسی است که درون متن داستان را برای مخاطب خود، بازگو می کند و زاویه دید، منظری است که

داستان می نگرد. دو نوع اصلی زاویه دید، «زاویه دید اول شخص» و «زاویه دید سوم شخص» است. در «زاویه دید اول شخص»، راوی، ماجرای را نقل می کند که برای خودش اتفاق افتاده است:

«من به خیابان رفتم و به تماشای مغازه ها پرداختم».

در «زاویه دید سوم شخص»، راوی، داستانی نقل می کند که برای دیگری اتفاق افتاده است:

«حسن به خیابان رفت از عرض خیابان گذشت و به تماشای مغازه ها پرداخت».

برای زاویه دید سوم شخص، دو قسم برمی شمارند: سوم شخص محدود و نامحدود. در «زاویه دید سوم شخص نامحدود» راوی به همه جا سرک می کشد و از همه جا آگاه است، ولی در «زاویه دید سوم شخص محدود»، اطلاعات راوی محدود به اطلاعات یک شخصیت است.

در قصه های قرآنی، بیشتر آنها از «زاویه دید سوم شخص نامحدود» روایت می شوند، مانند این نمونه: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ...» (یوسف: ۴) که از یوسف یا ضمیر سوم شخص یاد می شود. این در تمام قصه های قرآنی عمومیت دارد، ولی گاهی زاویه دید به اول شخص بدل می شود و آن در جایی است که خداوند متعال از فعل خود یاد می کند. به نمونه هایی از این دست توجه کنید:

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ □ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. (یوسف: ۱۵)

پس وقتی او را بردند و هم داستان شدند که او را در ناهانخانه چاه بگذارند [چنین کردند]. و به او وحی کردیم که قطعاً آنان را از این کارشان [در حالی که نمی دانند] با خبر خواهی کرد.

در این آیه، روایت با سوم شخص آغاز شده، ولی ضمیر متکلم «أَوْحَيْنَا» زاویه دید را به اول شخص برگردانده است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَيَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا إنا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبِيلاً فَأَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْماً قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا. (كهف: ۸۳-۸۷)

و از تو درباره ذوالقرنین می پرسند. بگو: «به زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند.» ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله ای به او بخشیدیم. تا راهی را دنبال کرد. تا آن گاه که به غروبگاه خورشید رسید، به نظرش آمد که [خورشید] در چشمه ای گل آلود و سیاه غروب می کند، و نزدیک آن، طایفه ای را یافت. فرمودیم: «ای ذوالقرنین، [اختیار با توست]؛ یا عذاب می کنی یا در میانشان [روش] نیکویی پیش می گیری.» گفت: «اما هر که ستم ورزد عذابش خواهیم کرد، سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می شود، آن گاه او را عذابی سخت خواهد کرد.»

که باز هم زاویه دید با سوم شخص آغاز، و سپس در «انا مَكْنًا» به اول شخص بدل می شود.

نکته پایانی

نکته پایانی

یکی از مسائل مهم که همواره مطرح بوده، آن است که چگونه از این قصه ها در روایت گری قصه های بشری (سینما، تئاتر و داستان) می توان استفاده کرد؟ به بیان دیگر، چگونه می توانیم با الگوگیری از این قصه ها، روایت دینی بسازیم؟ برخی بر این باورند که با الگوگیری از فرم این قصه ها می توان به این هدف نزدیک شد و با این رویکرد به جست و جو در فرم این قصه ها

ص: ۱۳۹

پرداخته اند، به ویژه بر دو سطح داستان و طرح (بدون تفکیک این سطوح) تأکید داشته اند، ولی به راستی در صورت الگوگیری از ویژگی های شکلی این قصه ها در سطح داستانی و طرح، به روایت دینی نزدیک شده ایم؟ برای پاسخ به این پرسش، توجه به این نکات لازم است:

۱. گفته شد که این قصه ها آثار هنری مستقل نیستند، بلکه در زمینه آیات قرآن ذکر شده اند، پس فرم این قصه ها هم با توجه به این زمینه ساخته و پرداخته شده است.

۲. فرم این قصه ها با توجه به اهدافی خاص قرآن سامان یافته است.

۳. به فرض که از فرم این قصه ها در نوع ارائه رویدادها و شخصیت یا میزان و چگونگی گفت و گو یا ریتم استفاده شود، باز این پرسش باقی است که آیا این الگوگیری باعث می شود روایتی دینی داشته باشیم؟ به تصور نگارنده چنین نیست، بلکه درک می کنیم که این پیروی، چیزی را تغییر نمی دهد، ولی برای پاسخ گویی به این پرسش که برای ساخت روایت دینی، چگونه می توان این قصه ها را سرمشق قرار داد، در پایان فصل مبانی دوباره به این بحث باز خواهیم گشت.

ص: ۱۴۰

فصل ششم: معانی (درون مایه ها) در قصه های قرآن

فصل ششم: معانی (درون مایه ها) در قصه های قرآن

معنا: «آنچه نویسنده با ساخت داستان در پی القای آن است که از آن به درون مایه هم یاد می شود».

هر داستان می تواند چند درون مایه داشته باشد که به طور معمول یکی از آنها اصلی و پررنگ تر است و دیگر درون مایه ها، فرعی و کم رنگ ترند. در تحلیل قصه های قرآنی به درون مایه های متنوعی می توان رسید، ولی بعضی از این درون مایه ها اصلی تر و برجسته تر هستند. اکنون مروری به برخی از این درون مایه ها داریم:

۱. دعوت به توحید

۱. دعوت به توحید

اساسی ترین رکن دین، قرآن و قصه های قرآنی، دعوت به توحید است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ؛ و ما هیچ رسولی را پیش از تو به رسالت نفرستادیم جز آنکه به او وحی کردیم که جز من خدایی نیست، پس مرا به یکتایی پرستش کنید و بس». (انبیاء: ۲۵)

بر این اساس، مأموریت اصلی پیامبران، مبارزه با خدایان دروغین ساخته دست بشر است. قرآن کریم این دعوت مشترک انبیا را به صورت مکرر و گاهی در سیاقی مشابه ذکر می کند:

ص: ۱۴۱

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَنِي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ وَاللَّهُ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ الْيَمِّ. (اعراف: ۵۹، ۶۵ و ۷۳)

همانا نوح را به [سوی] قومش فرستادیم، گفت: «ای قوم، خدای یکتا را پرستید که جز او شما را خدایی نیست، من بر شما از عذاب روزی بزرگ (یعنی قیامت) می ترسم». ... و به [سوی] قوم عاد، برادرشان (یعنی مردی از آن قوم)، هود را فرستادیم، به آنها گفت: «ای قوم، خدای یکتا را پرستید که جز او شما را خدایی نیست، آیا پرهیزکار نمی شوید». ... و بر قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم، گفت: «ای قوم، خدای یکتا را پرستید که جز او شما را خدایی نیست، اکنون معجزی واضح و آشکار از طرف خدایتان آمده، این ناقه خداست که شما را آیت و معجزی است بزرگ، او را واگذارید تا در زمین خدا چرا کند و قصد سویی درباره او مکنید که به عذابی دردناک گرفتار خواهید شد».

در همه موارد، اولین دعوت، دعوت به توحید است.

در سوره هود، داستان انبیا با بیان اصول دعوتشان آغاز می شود و توحید محور همه دعوت هاست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ إِنَّ لَكَ تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الِّيمِ... وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ. (هود: ۲۵ و ۲۶ و ۵۰)

ص: ۱۴۲

و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم. [گفت:] «من برای شما هشداردهنده ای آشکارم، که جز خدا را نپرستید، زیرا من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم» ... و به سوی [قوم] عاد، برادرشان هود را فرستادیم. [هود] گفت: «ای قوم من، خدا را پرستید. جز او هیچ معبودی برای شما نیست. شما فقط دروغ پردازید».

در قصه ابراهیم علیه السلام، دعوت به توحید با تفصیل بیشتر و استدلال ابراهیم علیه السلام همراه است:

وَ كَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلِكًا سَمِيًّا وَ نَبِيًّا وَ نَذِيرًا وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأُنْزِلَنَّ لَكَ مِنْ رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ. (انعام: ۷۵ و ۷۸)

و این گونه، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایاندم تا از جمله یقین کنندگان باشد. پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره ای دید؛ گفت: «این پروردگار من است.» و آن گاه چون غروب کرد، گفت: «غروب کنندگان را دوست ندارم.» و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: «این پروردگار من است.» آن گاه چون ناپدید شد، گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود، قطعاً از گروه گمراهان بودم.» پس چون خورشید را برآمده دید، گفت: «این پروردگار من است؛ این بزرگ تر است.» و هنگامی که افول کرد، گفت: «ای قوم من، من از آنچه [برای خدا] شریک می سازید بیزارم».

در ادامه همین صحنه، در سوره شعرا، استدلال حضرت ابراهیم علیه السلام را با قومش چنین می خوانیم:

ص: ۱۴۳

وَ اتُّبِلُ عَلَيْهِمْ نَبِيًّا إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا نَعْبُدُ آبَاءَنَا مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِي وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ. (شعرا: ۶۹ و ۸۲)

و بر آنان گزارش ابراهیم را بخوان. آن گاه که به پدر خود و قومش گفت: «چه می پرستید؟» گفتند: «بتانی را می پرستیم و همواره ملازم آنهایم.» گفت: «آیا وقتی دعا می کنید، از شما می شنوند؟ یا به شما سود یا زیان می رسانند؟» گفتند: «نه، بلکه پدران خود را یافتیم که چنین می کردند.» گفت: «آیا در آنچه می پرستیده اید تأمل کرده اید؟ شما و پدران پیشین شما؟ قطعاً همه آنها جز پروردگار جهانیان دشمن منند. آن کس که مرا آفریده و همواره راهنمایی ام می کند، و آن کس که او به من

خوراک می دهد و سیرابم می گرداند، و چون بیمار شوم او مرا درمان می بخشد، و آن کس که مرا می میراند و سپس زنده ام می گرداند، و آن کس که امید دارم روز پاداش، گناهم را بر من ببخشد» (۱).

۲. ایمان به معاد

۲. ایمان به معاد

ایمان به معاد، از جمله اساسی ترین موارد دعوت پیامبران و درون مایه بسیاری از قصص قرآنی است. با وجود این در برخی از این قصه ها، این

۱- عباس اشرفی، «اهداف قصص قرآنی»

ص: ۱۴۴

درون مایه به صورت روشن تری محور قصه است؛ مانند قصه پیامبری که خداوند متعال او را می میراند و پس از صد سال زنده می کند:

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَأَلَ بَيْلُ لَبِثَ مِائَةٍ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (بقره: ۲۵۹)

یا چون آن کس که به شهری که بام هایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد؛ [و با خود می] گفت: «چگونه خداوند، [اهل] این [ویرانکده] را پس از مرگشان زنده می کند؟» پس خداوند، او را صد سال میراند. آن گاه او را برانگیخت، [و به او] گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا پاره ای از روز را درنگ کردم.» گفت: «بلکه صد سال درنگ کردی، به خوراک و نوشیدنی خود بنگر [که] تغییر نکرده است، و به دراز گوش خود نگاه کن که چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوئیم و هم تو را [در مورد معاد] نشانه ای برای مردم قرار دهیم. و به استخوان ها بنگر، چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می دهیم؛ سپس گوشت بر آن می پوشانیم.» پس هنگامی که [چگونگی زنده ساختن مرده] برای او آشکار شد، گفت: «می دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست.»

همچنین قصه «ابراهیم و پرندگان» که بی درنگ بعد از قصه قبلی آمده است، چگونگی معاد را در یک نمونه، یعنی در مرگ و زنده شدن پرندگان، به ابراهیم نشان می دهد:

ص: ۱۴۵

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِكَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (بقره: ۲۶۰)

و [یاد کن] آن گاه که ابراهیم گفت: «پروردگارا، به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می کنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاورده ای؟» گفت: «چرا، ولی تا دلم آرامش یابد.» فرمود: «پس، چهار پرنده بگیر و آنها را نزد خود ریز ریز گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها را قرار ده؛ آن گاه آنها را فراخوان، شتابان به سوی تو می آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است.»

از قصه اصحاب کهف و بیدار شدن آنها نیز بعد از ۳۰۹ سال دلیلی روشن بر امکان معاد گرفته شده است: «وَ كَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعَلِّمُوا ان وَعَيْدَ اللَّهِ حَقَّ وَ ان السَّاعَةَ لَا - رَيْبَ فِيهَا...؛ و این چنین ما مردم را بر حال اصحاب کهف آگاه ساختیم تا خلق بدانند که وعده خدا [به روز معاد و زنده کردن مردگان] به حق بوده و ساعت قیامت البته بی هیچ شک خواهد آمد.» (کهف: ۲۱)

۳. توجه به دشمنی شیطان

۳. توجه به دشمنی شیطان

توجه و هشدار به دشمنی و وسوسه های شیطان، یکی از درون مایه های مکرر قرآنی است. قرآن اشخاصی را نشان می دهد که با گوش سپردن به وسوسه های شیطانی، دچار انحراف و عاقبتی شوم شده اند. بهترین مثال برای این گونه قصه ها، قصه حضرت آدم علیه السلام است. قرآن کریم آغاز دشمنی شیطان با آدم علیه السلام را، استکبار شیطان در سجده کردن بر آدم علیه السلام می داند و این قصه را این گونه روایت می کند:

ص: ۱۴۶

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا تَجِدُنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ. (اعراف: ۱۰-۱۷)

و همانا شما آدمیان را بیافریدیم و آن گاه که به این صورت کامل آراستیم، فرشتگان را به سجده [بر] آدم مأمور کردیم. همه سجده کردند جز شیطان که از جمله سجده کنندگان نبود. خدای متعال به او فرمود: «چه چیز تو را مانع از سجده [بر آدم] شد که چون تو را امر کردم نافرمانی کردی؟ پاسخ داد: «من از او بهترم، که مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای.» خدا به شیطان فرمود: «از این مقام فرود بیا، که تو را نرسد که در این مقام، بزرگی و نخوت ورزی. بیرون شو که تو از زمره پست ترین فرومایگانی.» شیطان گفت: [حال که رانده در گاه شدم] مرا تا به روزی که خلائق برانگیخته شوند مهلت ده.» خدا فرمود: «البته مهلت خواهی داشت.» شیطان گفت: «چون تو مرا گمراه کردی، من نیز البته در کمین بندگانت در سر راه راست تو می نشینم. آن گاه از پیش روی و از پشت سر و طرف راست و چپ آنان در می آیم [و هر یک از قوای عامله و ادراکی آنها را به میل باطل می کشم] و بیشتر آنان را شکر گزار نعمت نخواهی یافت.»

سپس چگونگی فریب و وسوسه گری شیطان درباره آدم علیه السلام و حوا را در بهشت چنین توصیف می کند:

ص: ۱۴۷

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيْبِدِي لَهُمَا مَا وُورِي عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عِدُوٌّ مُبِينٌ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ قَالَ اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ. (اعراف: ۲۰-۲۴)

آن گاه شیطان، آدم و حوا هر دو را به وسوسه فریب داد تا زشتی هایشان را که از آنان پوشیده بود، برایشان پدیدار کند و گفت: «خدایان شما را از این درخت نهی نکرد، جز برای اینکه مبادا [در بهشت] دو فرشته شوید یا عمر جاودان یابید.» و بر آنان سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم. پس آنان را به فریب و دروغی [از آن مقام بلند] فرود آورد. پس چون از آن درخت تناول کردند، زشتی هایشان (مانند عورات و سایر زشتی های پنهان) بر آنان آشکار گردید و بر آن شدند که از برگ درختان بهشت، خود را بپوشانند؛ و پروردگارشان آنها را ندا کرد: «آیا من شما را از این درخت منع نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست؟» گفتند: «خدایا، ما بر خویش ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و به ما رحمت و رأفت نفرمایی، سخت از زیانکاران خواهیم بود.» خدا گفت: «[از بهشت] فرود آید که برخی با برخی دیگر مخالف و دشمنید، و زمین تا هنگامی معین (وقت مرگ و قیامت) جایگاه شماست.»

ص: ۱۴۸

و در آخر، توصیه خداوند متعال به بنی آدم آن است که مواظب باشید شیطان فریبتان ندهد:

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ. (اعراف: ۲۷)

ای فرزندان آدم! مبادا شیطان شما را فریب دهد، چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد؛ در حالی که جامه از تن آنان بر می کند تا قبایح آنان را در نظرشان پدیدار کند. همانا آن شیطان و بستگانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید. ما نوع شیطان را دوستدار و سرپرست کسانی قرار داده ایم که ایمان نمی آورند.

۴. تقابل ایمان و کفر

۴. تقابل ایمان و کفر

از دیگر درون مایه های مکرر قصه های قرآنی، تقابل بین ایمان و کفر، و مؤمنان و کافران است. شاید بتوان گفت این تقابل از جمله ویژگی های قصه های قرآنی است که در بیشتر قصه های پیامبران، در کشمکش بین آنها و اقوامشان مشاهده می

شود. از مظاهر این تقابل و کشمکش، مسخره کردن پیامبران و نسبت دادن سحر و جنون و گمراهی به آنهاست.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ إِلَّا اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ وَمَا تَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَاذِبِينَ. (هود: ۲۷)

سران کافران قومش پاسخ دادند که ما تو را مانند خود بشری بیشتر نمی دانیم و در بادی نظر، آنان که پیرو تو هستند اشخاصی پست و بی قدر بیش نیستند و ما هیچ گونه مزیتی برای شما نسبت به خود نمی بینیم، بلکه شما را دروغ گو می پنداریم.

ص: ۱۴۹

از دیگر نمود های آن، تهدید به قتل است. (۱) «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا الْهَيْكَلَكُمْ ان كُنْتُمْ فَاعِلِينَ؛ قوم گفتند: ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر [بر رضای خدایان] کاری خواهید کرد». (انبیاء: ۶۸)

۵. تصدیق بشارت ها و بیم ها

۵. تصدیق بشارت ها و بیم ها

یکی از محورهای قصه های قرآنی، تصدیق و ارائه نمونه های واقعی بشارت ها و بیم هاست.

در سوره حجرات به صورت کلی سخن از رحمت و عذاب الهی است: «نَبِّئِ عِبَادِي اني انا العَفُورُ الرَّحِيمُ وَ ان عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْاَلِيمُ؛ [ای رسول ما!] بندگان مرا آگاه ساز که من بسیار آمرزنده و مهربانم. و نیز عذاب من بسیار سخت و دردناک است». (حجر: ۴۹ و ۵۰)

در ادامه همین آیه، برای تصدیق این رحمت و عذاب و ارائه نمونه ملموس از آن، قصه هایی آمده است:

ابتدا قصه بشارت به ابراهیم علیه السلام :

وَتَبَّئَهُمْ عَنْ ضَيْفِ اِبْرَاهِيمَ اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ اِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ قَالُوا لَا تَوْجَلْ اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ. (حجر: ۵۱ و ۵۳)

و هم بندگان را از حکایت مهمانان ابراهیم (فرشتگان) آگاه ساز. که چون آن مهمانان بر ابراهیم وارد شدند و بر او سلام دادند، ابراهیم [مضطرب شده]، گفت: «ما از شما [که بدون اذن و بی موقع بر ما در آمدید] بیمناکیم». فرشتگان گفتند: «هیچ مترس که ما آمده ایم تو را به پسری دانا بشارت دهیم.»

در ادامه همین قصه، فرشتگان مأموریت خود درباره قوم لوط را برای ابراهیم علیه السلام بیان می کنند: «قال فما خَطْبُكُمْ ايها الْمُرْسَلُونَ قَالُوا انا اُرْسِلْنَا اِلَى قَوْمٍ

مُجْرِمِينَ؛ آن گاه ابراهیم پرسید: ای رسولان حق، باز گوئید که بر چه کار مبعوث شده اید؟ فرشتگان پاسخ دادند که ما بر هلاک قومی زشتکار فرستاده شده ایم». (حجر: ۵۷ و ۵۸)

در پایان این ماجرا، عذاب الهی چنین ترسیم شده است: «فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ فَجَعَلْنَا عَالِيهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ؛ باری، قوم لوط هنگام طلوع آفتاب به صیحه آسمانی همه هلاک شدند. و شهر و دیار آنها را زیر و زبر ساخته و آن قوم را سنگباران کردیم». (حجر: ۷۳ و ۷۴)

در این آیات، نمونه تصدیق بشارت ها، در رحمتی است که شامل ابراهیم و لوط می شود و نمونه تأیید بیم ها، در عذابی است که قوم لوط را هلاک می کند. (۱)

۶. مبارزه با فساد اجتماعی

۶. مبارزه با فساد اجتماعی

از جمله موارد تأکید قصه های قرآنی، مبارزه با فساد در زندگی فردی و اجتماعی و نشان دادن عاقبت این گونه فسادهاست. در قصه فرزندان آدم علیه السلام «حسادت» محور اصلی قصه است و همین حسادت است که قایل را به قتل هابیل وادار می کند:

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يَنْتَقِبْ لَهُ مِنَ الْآخِرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ... فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ. (مائدة: ۲۷ و ۳۰)

و بخوان بر آنها به حقیقت، حکایت دو پسر آدم (قایل و هابیل) را، که چون تقرب به قربانی جستند، از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. [قایل به برادرش هابیل] گفت: «البته تو را خواهم

۱- التصوير الفنی فی القرآن، با تلخیص و تغییر.

کشت». [هابیل] گفت: بی تردید خدا [قربانی را] از متقیان خواهد پذیرفت... آن گاه [پس از این گفت و گو] هوای نفس، او را بر کشتن برادرش ترغیب کرد تا او را به قتل رساند و بدین سبب از زیانکاران گردید.

محور قصه حضرت لوط علیه السلام «خروج از فطرت الهی» و روی آوردن به بدترین کارهاست.

لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ انْكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ

مُسْرِفُونَ وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ
وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ. (اعراف: ۸۰-۸۴)

و لوط را [به رسالت فرستادیم] که به قوم خود گفت: «آیا عمل زشتی که پیش از شما هیچ کس بدان مبادرت نکرده، به جا می آورید؟! شما زنان را ترک کرده اید و با مردان، سخت شهوت می رانید! آری شما قومی [در فساد و بزهکاری] اسراف کارید.» آن قوم، پیغمبر خود، لوط را پاسخی ندادند جز آنکه گفتند: «او و پیروانش را از شهر بیرون کنید که آنان مردمی هستند که [این کار را پلید دانسته و از آن] تنزه می جویند.» ما هم او و اهل بیتش را [از بلای قومش] نجات دادیم، مگر زن او را که [بی ایمان و] از بازماندگان [در عذاب] بود. و بر آن قوم، بارانی [از سنگریزه] فرو باریدیم، بنگر که عاقبت بدکاران چیست.

در ادامه همین سیاق، قرآن کریم مهم ترین انحراف اهالی «مدین» را فساد اقتصادی می داند:

ص: ۱۵۲

وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا
النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا- تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ
تَصِيدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ. (اعراف: ۸۵ و ۸۶)

و شعیب را که برادر مهربانی برای قومش بود [به رسالت] به سوی اهل مدین [فرستادیم]. او با قوم گفت: «ای قوم، همیشه خدا را پرستید و به روز قیامت [و سعادت آخرت] امیدوار باشید و هرگز در روی زمین فساد و تبهکاری نکنید. این برای شما بهتر است اگر ایمان دارید و به هر طریق در کمین گمراه کردن خلق و ترساندن و بازداشتن از راه خدا بر نیایید تا هر کس به خدا ایمان آورده به راه کج و ضلالت اندازید و ای مسلمین شما هم به یاد آورید زمانی را که عده قلیلی بودید و دشمنان بسیار، و خدا بر عده شما افزود و بنگرید عاقبت مفسدان را.

۷. بیان سنن حاکم بر تاریخ

اشاره

۷. بیان سنن حاکم بر تاریخ

در قرآن واژه «سنت» به صورت مفرد در چهارده مورد به کار رفته است: «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا؛ این سنت خدا [و طریقه حق] است که در همه ادوار امم گذشته برقرار بوده (که منافقان و فتنه انگیزان را رسولان حق به قتل رسانند) و بدان که سنت خدا هرگز مبدل نخواهد گشت». (احزاب: ۶۲)

«سنت» در دو مورد نیز به صورت جمع، «سنن» آمده است: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

الْمُكَذِّبِينَ؛ پیش از شما مللی بودند و رفتند، پس در اطراف زمین گردش کنید تا ببینید چگونه تکذیب کنندگان [وعده های خدا] هلاک شدند». (آل عمران: ۱۳۷)

ص: ۱۵۳

هر اجتماع انسانی در مسیر حرکت و تطور خود از قوانینی ثابت و تغییرناپذیر پیروی می کند. قرآن کریم از بعضی از این قوانین سخن به میان آورده است (۱) و از آنها به سنت یاد می کند. پس سنت الهی را می توان چنین تعریف کرد: «قوانین ثابت الهی که در اقوام و جوامع گذشته به صورت مستمر تجربه شده و تکرار گردیده اند.» سنت های الهی سه ویژگی دارند:

۱. عمومی بودن و بدون تغییر و تبدیل؛ ۲. داشتن خاستگاه الهی؛ ۳. نقش اراده و اختیار انسان در آنها. (۲)

البته نه تنها در جای جای قرآن کریم به این سنن تصریح می شود، بلکه قرآن در قالب قصه های گذشتگان، این سنن را آشکارا نشان می دهد. اکنون برخی از این سنن را مرور خواهیم کرد:

الف) سنت ارتباط تغییر اوضاع اجتماعی با تغییر روحی انسان ها

الف) سنت ارتباط تغییر اوضاع اجتماعی با تغییر روحی انسان ها

تغییر سرنوشت جامعه انسانی با تغییر روحیه و باورها و اخلاق و عمل جامعه انسانی، مرتبط است. در بعضی آیات به صراحت بیان شده است که خداوند متعال تا زمانی که افراد یک قوم، خود را تغییر نداده اند، نعمت خود را تغییر نمی دهد: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ این [عذاب] از آن جهت است که خدا بر آن نیست که نعمتی را که به قومی عطا کرد تغییر دهد تا وقتی که آن قوم حال خود را تغییر دهند، و خدا شنوا و داناست.» (انفال: ۵۳)

در سوره رعد هم همین مطلب بیان شده است:

... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ. (رعد: ۱۱)

۱- سید محمدباقر حکیم، القصص القرآنی، ص ۴۷.

۲- «نگاهی به قصه و اهداف و ویژگی های آن در قرآن».

ص: ۱۵۴

... خدا حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم حالشان را تغییر دهند (و از نیکی به بدی شتابند)، و هرگاه خدا اراده کند که قومی را [به بدی اعمالشان] عقاب کند، هیچ راه دفاعی نباشد و برای آنان هیچ کس را جز خدا یارای آنکه آن بلا بگرداند، نیست.

از مثال های واضح این سنت، قصه هایی است که در سوره اعراف آمده است؛ چون قصه های نوح، هود، صالح، لوط و شعیب؛ چرا که بعد از ذکر این قصه ها، تصریح شده که نازل شدن برکات آسمانی یا گرفتار شدن به عذاب الهی، وابستگی کامل به ایمان اقوام داشته است:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. (اعراف: ۹۶)

و چنانچه مردم شهر و دیارها همه ایمان می آوردند و پرهیزکار می شدند، همانا ما درهای برکاتی از آسمان و زمین را بر روی آنها می گشودیم، ولی [چون آیات و پیغمبران ما را] تکذیب کردند، ما هم آنان را سخت به کیفر کردار زشتشان رسانیدیم. (۱)

(ب) سنت پیروزی حق بر باطل

(ب) سنت پیروزی حق بر باطل

بنابراین سنت، در نبرد حق و باطل، پیروزی با حق است، هر چند که فشار زیادی بر جبهه حق وارد شود. آیات زیادی بر این مطلب دلالت دارد، از جمله: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است». (اسرا: ۸۱)

همچنین این آیه که سرانجام زمین را از آن صالحان می داند: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است». (انبیا: ۱۰۵)

۱- القصص القرآنی، صص ۴۷ ۴۹. (با تلخیص).

ص: ۱۵۵

و این آیه که وعده نصرت به پیامبران الهی می دهد: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که در زندگی دنیا ایمان آورده اند و روزی که گواهان برپای می ایستند، قطعاً یاری می کنیم». (غافر: ۵۱)

قصه های زیادی از قرآن را با این درون مایه خاص می توان شاهد آورد، ولی در سوره عنکبوت چند قصه با تصریح به این درون مایه آمده است. در قصه نوح عاقبت ستم و ناسپاسی قوم نوح، عذاب و طوفان ذکر شده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» و به راستی، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد، تا طوفان آنها را در حالی که ستمکار بودند، فرا گرفت». (عنکبوت: ۱۴)

در قصه ابراهیم علیه السلام، پس از اقدام قوم آن حضرت به سوزاندن ایشان، خداوند متعال می فرماید: ابراهیم را از آتش نجات دادیم:

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ... فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. (عنكبوت: ۱۶ و ۲۴)

و [یاد کن] ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: «خدا را پرستید و از او پروا بدارید؛ اگر بدانید، این [کار] برای شما بهتر است... و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «بکشیدش یا بسوزانیدش.» ولی خدا او را از آتش نجات بخشید. آری، در این [نجات بخشی خدا]، برای مؤمنان قطعاً دلایلی است.

خداوند در قضیه لوط ضمن اشاره به عذاب قوم، وعده نجات لوط و مؤمنان قومش را می دهد:

ص: ۱۵۶

وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لِمَا تَخَفُ وَلَمَّا تَحَزَنَ إِنَّا مُنْجِيكَ وَأَهْلِكَ إِلَّا أَمْرًا تَكُنَّ مِنَ الْعَاكِرِينَ. (عنكبوت: ۳۲)

و هنگامی که فرستادگان ما به سوی لوط آمدند، به علت [حضور] ایشان ناراحت شد و دستش از [حمایت] آنها کوتاه گردید. گفتند: «مترس و غم مدار که ما تو و خانواده ات را جز زنت که از باقی ماندگان [در خاکستر آتش] است حتماً می رهانیم. ما بر مردم این شهر به [سزای] فسقی که می کردند، عذابی از آسمان فرو خواهیم فرستاد».

در ادامه همین سوره، پس از اشاره به قوم شعیب و عاد و ثمود و اشخاصی چون قارون و فرعون و هامان، چنین جمع بندی می شود که هر گروهی از ظالمان به گونه ای عذاب شدند:

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. (عنكبوت: ۴۰)

و هر یک [از ایشان] را به گناهش گرفتار [عذاب] کردیم. از آنان کسانی بودند که بر [سر] ایشان بادی همراه با شن فرو فرستادیم؛ و از آنان کسانی بودند که فریاد [مرگبار]، آنها را فرو گرفت؛ و برخی از آنان را در زمین فرو بردیم؛ و بعضی را غرق کردیم؛ و [این] خدا نبود که بر ایشان ستم کرد، بلکه خودشان بر خود ستم می کردند. (۱)

ج) سنت نصرت الهی فقط با امتحان و صبر

ج) سنت نصرت الهی فقط با امتحان و صبر

از دیگر سنن الهی آن است که نصرت الهی محقق نمی شود، مگر پس از صبر بر امتحانات و مشکلات. یکی از قصه هایی که این درون مایه در آن آشکار

است، قصه طالوت است. کسانی که همراه طالوت مشکلات را تحمل کردند، بر گروه کثیر دشمن پیروز شدند. قرآن کریم ماجرا را پس از انتخاب طالوت چنین ادامه می دهد:

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلًا غَلَبَتْ فِتْنَهُ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَبَّتْ أَعْقَابُنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ. (بقره: ۲۴۹ ۲۵۱)

و چون طالوت با لشکریان [خود] بیرون شد، گفت: «خداوند، شما را به وسیله رودخانه ای خواهد آزمود. پس هرکس از آن بنوشد، از [پیروان] من نیست، و هرکس از آن نخورد، قطعاً او از [پیروان] من است؛ مگر کسی که با دستش کفی برگیرد. پس [همگی] جز اندکی از آنها، از آن نوشیدند. و هنگامی که [طالوت] با کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند، از آن [نهر] گذشتند، گفتند: «امروز ما را یارای [مقابله با] جالوت و سپاهیانش نیست.» کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند: «بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار، به اذن خدا پیروز شدند، و خداوند با شکیبایان است.» و هنگامی که با جالوت و سپاهیانش روبه رو شدند، گفتند: «پروردگارا، بر [دل های] ما

شکیبایی فرو ریز و گام های ما را استوار دار و ما را بر گروه کافران پیروز فرمای.» پس آنان را به اذن خدا شکست دادند و داوود، جالوت را کشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت، و از آنچه می خواست به او آموخت. و اگر خداوند، برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد، قطعاً زمین تباه می گردید، ولی خداوند به جهانیان تفضل دارد. (۱)

فصل هفتم: مبانی در قصه های قرآن

اشاره

فصل هفتم: مبانی در قصه های قرآن

در تعریف «مبانی» گفته شد: «پیش فرض های مؤلف برای ساخت جهان داستانی اش است.» البته این تعریف برای مؤلف و

تألیف انسانی است و باید متناسب با قصه های قرآنی، در این تعریف دخل و تصرف کرد تا تعریف متناسب باشد. به این منظور، در تعریف مبانی در قصه های قرآنی، می توان گفت: «اصول مفروض در ترسیم جهان داستانی این قصه ها».

البته از آنجا که ذیل این عنوان کمتر مطلبی بیان شده، سخن گفتن درباره مبانی قصص قرآن قدری مشکل است. امید است که آنچه در ادامه می آید، آغاز بحث در این مورد باشد و کسانی که صلاحیت بحث در این قلمرو را دارند، با دقت در این بحث، آن را به طور متقن بیان کنند. این مبانی به مبانی معرفت شناسی، هستی شناسی، انسان شناسی و ارزش شناسی تقسیم می شود.

یادآوری این نکته نیز ضروری است که مبانی را از نشانه هایی که در سطوح بالاتر (سبک، طرح، داستان، معانی) وجود دارد، استنباط می کنیم. از این رو، طبیعی است که برخی از آنچه در سطوح بالاتر ذکر شد، در مبانی، از جهت دیگر مورد بحث قرار گیرد. پس در اینجا به برخی از مبانی قصه های قرآنی اشاره می شود:

ص: ۱۶۰

جهان هستی بر اساس توحید تفسیر می شود. ماسوی الله، آفریده و پرورش یافته خداوند متعال است. خداوند متعال، خالق و قادر بر همه چیز است و هیچ چیز خارج از خواست او رخ نمی دهد. حتی شیطان بی اذن تکوینی او، قادر بر هیچ کاری نیست. بنابراین، آنچه موجود است (ما سوی الله) جنود الهی اند که به فرمان او حرکت می کنند و در این میان، فرقی بین پرنندگان آسمان و سنگریزه های بیابان نیست.

ملایک، کارگزاران الهی اند که به خواست او کار می کنند و هیچ معصیتی در کارشان نیست. آنها مراتب متفاوتی دارند.

انسان مخلوقی مکلف است که می تواند تا مقام خلیفه الهی پیش رود و مسجود ملایک قرار گیرد و نیز می تواند از هر حیوانی پست تر شود.

برخی انسان ها (پیامبران) می توانند از طریق وحی، پیام الهی را دریافت کنند. خداوند متعال، آنان را برای هدایت نوع بشر فرستاده است تا بشر را از تاریکی به سوی نور راهنمایی کنند.

انسان پس از دنیا وارد برزخ می شود، سپس در قیامت به پاداش یا کیفر اعمالش می رسد و به صورت ابدی در جایگاه خود، جهنم یا بهشت، خواهد بود.

در جوامع انسانی، سنن الهی حاکم و جاری است که بر اساس این سنن، تاریخ شکل می گیرد.

جن از دیگر مخلوقات الهی است که مانند انسان، مکلف است. برخی از آنان مؤمن و برخی کافرند. مؤمنان آنها به پیامبران انسانی اقتدا می کنند. آنها از جهت قدرت از انسان ها برترند و در قیامت به بهشت یا جهنم، به پاداش یا کیفر اعمال خود می رسند.

برخی حیوانات در قصه های قرآنی، دارای شعور و قدرت درک بعضی معارف هستند.

ص: ۱۶۱

نکته پایانی

نکته پایانی

در پایان بحث طرح گفته شد که الگوگیری از ویژگی های داستانی به دینی تر شدن روایت های ساخته شده کمکی نمی کند؛ چرا که فرم قصه های قرآنی با توجه به شرایط و اهداف ویژه شکل گرفته است. شاهد این مدعی این است که بنا به شرایط و اهداف خاص هر یک از این قصه ها، فرم آنها تغییر می کند.

به نظر می رسد از دو سطح پایانی، یعنی معانی و مبانی، می توان برای ساخت روایت دینی الگو گرفت؛ چرا که گفته شد «هویت یک متن به مبانی آن است.» پس برای تحقق روایت دینی، باید به مبانی این قصه ها توجه و از آنها پیروی کرد. آن گاه می توان انتظار داشت که قصه دینی داشته باشیم. به تعبیر دیگر، در صورتی که روایتی در مبانی هستی شناختی و انسان شناختی و باید ها و نبایدها از مبانی این قصه ها و قرآن پیروی کند، می توان گفت که روایتی دینی داریم.

ص: ۱۶۲

ص: ۱۶۳

بخش سوم: تحلیلی بر سطوح روایت در قصه یوسف علیه السلام

اشاره

ص: ۱۶۴

بخش سوم: تحلیلی بر سطوح روایت در قصه یوسف علیه السلام

فصل اول: مروری بر چپنش و نقل رویدادها

فصل دوم: تحلیل قصه

۱. سبک در قصه یوسف علیه السلام

۲. داستانی در قصه یوسف علیه السلام

۳. طرح در قصه یوسف علیه السلام

۴. معانی در قصه یوسف علیه السلام

۵. مبانی در قصه یوسف علیه السلام

ص: ۱۶۵

قصه حضرت یوسف علیه السلام یکی از قصه های شاخص در قصص قرآن کریم است؛ چرا که تنها قصه بلندی است که یک جا و منسجم روایت می شود. از این رو، در مقام تحلیل بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در ادامه، برای «تطبیق» و «اجرا کردن» آنچه در طول پژوهش از سطوح متن روایت شده، مطرح گردید، این قصه را بررسی می کنیم.

فصل اول: مروری بر چینش و نقل رویدادها

فصل اول: مروری بر چینش و نقل رویدادها

۱. یوسف رؤیای خویش را برای پدر نقل می کند و پدر او را از نقل آن برای برادرانش، برحذر می دارد.

۲. برادران با هم گفت و گو می کنند و تصمیم می گیرند که یوسف را در چاه بیندازند.

۳. برادران نزد پدر می آیند و با حيله، یوسف را با خود می برند.

۴. برادران، یوسف را در چاه می اندازند.

۵. برادران، شب هنگام نزد پدر می آیند و می گویند که یوسف را گرگ خورده است.

ص: ۱۶۶

۶. قافله ای یوسف را در چاه می یابد و او را به مصر می برد و به عنوان برده می فروشد.

۷. عزیز مصر، یوسف را می خرد و او را به زنش وامی گذارد و توصیه می کند که وی را گرامی بدارد؛ چرا که ممکن است او را به فرزندی بپذیرند.

۸. یوسف به سن رشد می رسد و خداوند به او «حکم» و «علم» عطا می فرماید.

۹. زن عزیز مصر از او کام می خواهد. یوسف پارسایی می ورزد و فرار می کند. عزیز مصر در آستانه در، ماجرا را می بیند و همه چیز را متوجه می شود.

۱۰. زنان مصری ماجرا را می شنوند و زن عزیز مصر را سرزنش می کنند.

۱۱. زن عزیز مصر، زنان مصری را دعوت و در آن مجلس، یوسف را وارد می کند. آنان از زیبایی یوسف حیرت می کنند و

بی اختیار انگشتان خود را می برند.

۱۲. برای فراموش شدن ماجرا یوسف را به زندان می اندازند.

۱۳. دو زندانی، رؤیاهای خود را به یوسف می گویند. یوسف رؤیای آنان را تعبیر می کند و از یکی از آن دو می خواهد که او را نزد فرمانروا یاد آورد، ولی او فراموش می کند. یوسف چند سال در زندان می ماند.

۱۴. فرمانروای مصر خوابی عجیب می بیند که خواب گزاران از تعبیر آن در می مانند و همان زندانی پیشین، یوسف را به یاد می آورد.

۱۵. وی نزد یوسف می آید و از تعبیر رؤیای فرمانروا می پرسد. یوسف آن را تعبیر می کند.

۱۶. فرمانروا همان فرد را می فرستد تا خبر آزادی یوسف را برساند و وی را با خود بیاورد.

ص: ۱۶۷

۱۷. یوسف شرط بیرون آمدنش از زندان را روشن شدن تهمتی که به او زده شده است، قرار می دهد.

۱۸. زنان مصری و زن عزیز مصر به بی گناهی یوسف اعتراف می کنند.

۱۹. فرمانروا یوسف را کارگزار بزرگ خود می کند.

۲۰. برادران یوسف به دلیل قحطی و تهیه آذوقه به مصر نزد یوسف می آیند، ولی او را نمی شناسند.

۲۱. یوسف ضمن بزرگ داشت آنها و دادن آذوقه، از ایشان می خواهد در سفر دیگر، برادرشان (بنیامین) را با خود بیاورند.

۲۲. برادران با دادن تعهد، پدر را راضی می کنند که برادر یوسف (بنیامین) را با خود ببرند.

۲۳. چون برادران همراه بنیامین نزد یوسف برمی گردند، یوسف با نقشه ای بنیامین را نزد خود نگاه می دارد.

۲۴. برادران نزد پدر بازمی گردند و از نگه داشتن بنیامین خبر می دهند. پدر از آنها می خواهد که ناامید نباشند و از یوسف هم خبر گیرند.

۲۵. چون بار دیگر نزد یوسف برمی گردند، یوسف خود را معرفی می کند و از آنها می خواهد که پدر و همه اهل خود را به مصر آورند.

۲۶. چون قافله به کنعان می رسد، پیراهن یوسف را بر دیدگان پدر می گذارند. پدر بینا می شود و همگی به مصر می روند.

۲۷. چون نزد یوسف می رسند، یوسف پدر و مادرش را بر تخت می نشاند و همگی به شکرانه این دیدار سجده می کنند.

۲۸. خداوند به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید این قصه از خبرهای غیبی است که به تو گفتیم.

ص: ۱۶۸

فصل دوم: تحلیل قصه

اشاره

فصل دوم: تحلیل قصه

چنان که گفتیم، مقصود از این فصل آن است که آنچه به صورت کلی درباره سطوح متن در قصه های قرآنی بیان شد، در قصه حضرت یوسف علیه السلام اجرا گردد. بنابراین، باید یک به یک سطوح متن این قصه را بررسی کنیم، ولی پیش از آن، نگاهی به چگونگی ورود و خروج قرآن در قصه یوسف داریم.

سوره یوسف با این آیات آغاز می شود:

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ. (یوسف: ۳۱)

این آیه های کتاب روشن است. که ما آن را قرآنی عربی نازل کرده ایم؛ شاید تعقل کنید. ما با این قرآن که به تو وحی می کنیم، (در ضمن) بهترین داستان را برایت می سراییم؛ گرچه پیش از آن از بی خبران بودی.

این آیات، مقدمه ورود به فضای قصه است و در ضمن، راوی و روایت نبوش (خداوند متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله) مشخص می شوند.

ص: ۱۶۹

جالب اینکه در انتهای این قصه، به همین صورت از فضای قصه فاصله گرفته می شود. ابتدا در آیه ۱۰۲ بار دیگر خداوند، خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «این از خبرهای غیبی است که برای تو حکایت کردیم».

«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ؛ ای پیامبر! این سرگذشت از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می کنیم و تو آن گاه که برادران یوسف همگی بر کار خود مصمم شدند و درباره یوسف بدانندیشی می کردند، نزد آنان نبودی که از اخبارشان آگاه شوی».

پس از این مخاطبه، سیاق معمول آیات (بدون خطاب) دنبال می شود: «وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا

وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ؛ و چه بسیار نشانه هایی بر یکتایی خدا در آسمان ها و زمین است که مردم بر آن می گذرند، ولی از آنها روی می گردانند و آنها را درک نمی کنند». (یوسف: ۱۰۵)

۱. سبک در قصه یوسف علیه السلام

اشاره

۱. سبک در قصه یوسف علیه السلام

گفتیم که سبک، اولین سطح از روایت است که مخاطب با آن برخورد می کند و آن، «عناصر بیانی محسوس متن» است که در قصه، همان واژه ها هستند.

در زمینه سبک قصه یوسف علیه السلام سخن بسیار است، ولی به اجمال می توان به این نکات پرداخت:

الف) نرمی خاص واژه ها و موسیقی کلمات در این قصه

الف) نرمی خاص واژه ها و موسیقی کلمات در این قصه

یکی از ضروریات هر روایت درست، هماهنگی سطوح متن با هم است. به بیان دیگر، فرم، باید هماهنگ با معانی و مبانی ساخته شود و سطوح بالاتر باید هماهنگ با سطوح پایین تر سامان یابد؛ یعنی روساخت، هماهنگ با ژرف ساخت باشد. در بررسی قصه های قرآنی، این مهم به بهترین شکل رعایت شده است.

ص: ۱۷۰

در قصه یوسف، هماهنگی با محتوای نرم قصه، واژه ها نیز نرم و با موسیقی آرام بخش انتخاب شده است. به اولین قطعه از این قصه توجه کنید:

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصِبْ مِنْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتَكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ. (یوسف: ۴ و ۵)

یاد کن هنگامی را که یوسف به پدرش یعقوب گفت: «ای پدر، من در خواب یازده ستاره و نیز خورشید و ماه را دیدم؛ آنها را دیدم که برای من سجده می کنند». یعقوب گفت: «ای پسر من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن؛ زیرا آنان بر تو حسد می برند و قطعاً برای تو نیرنگی می اندیشند و شیطان آنان را تحریک خواهد کرد که نیرنگ خود را به کار بندند؛ چرا که شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است».

در این آیات، نرمی کلمات به خوبی احساس می شود. این قطعه را با قطعه ای در سوره قمر مقایسه کنید که هماهنگی با معنا و احساسی که قرار است در مخاطب ایجاد شود، ضرباهنگ و موسیقی واژه ها کوبنده است:

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفَى ضَلَالٍ وَسِيعٍ أُوْلَئِكَ الَّذِ كُرُّ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ سَيَعْلَمُونَ
 غَدًا مِّنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَبِئْهُمْ وَاصْطَبِرْ وَتَبِئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُّحْتَضَرٌ فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ
 فَتَعَاطَى فَعَقَرَ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن
 مُّذَكِّرٍ. (قمر: ۲۳ ۳۲)

ص: ۱۷۱

قوم ثمود نیز هشدارها را دروغ انگاشتند و گفتند: «آیا از بشری که از جنس خود ما و تنهاست و هیچ یار و یابوری ندارد پیروی کنیم؟ در این صورت، ما قطعاً در گمراهی و جنونی شگفت خواهیم بود. آیا از میان ما وحی فقط بر او القا شده است؟ او بر ما هیچ امتیازی ندارد، بلکه بسیار دروغ پرداز و متکبر است و می خواهد بدین وسیله بر ما بزرگی کند.» فردا به زودی خواهند دانست که دروغ پرداز و متکبر کیست. به پیامبرشان صالح گفتیم: «همانا ما به شیوه اعجاز، آن شتری را که می خواهند برایشان می فرستیم تا آنان را بیازماییم؛ پس در انتظار [عملکرد] آنان باش و بر آزارشان شکیبایی کن.» و به او گفتیم: «به آنان اعلام کن که آب چشمه، میان آنان و شتر سهمیه بندی شده است و برای هر سهمی از شرب، صاحب آن حاضر می شود.» پس [از چندی] رفیقشان را صدا کردند که شتر را از پای درآورد؛ او هم پی کردن و کشتن شتر را برعهده گرفت و آن را پی کرد و کشت اینک بنگرید که عذاب من و هشدارهایم چگونه بود؟ ما بانگی مهیب بر آنان فرستادیم و آنان همچون خار و خاشاکی که آغل داران برای دام هایشان جمع آوری می کنند، خشک و بی رمق شدند. همانا ما قرآن را برای فراگیری همگان آسان کردیم؛ پس آیا کسی هست که متذکر شود و خدا را بشناسد و به صفات و افعال او پی ببرد؟

(ب) ظرافت در به کارگیری کلمات

(ب) ظرافت در به کارگیری کلمات

در قصه یوسف علیه السلام ظرافت های بسیاری به کار رفته است.

برای نمونه، می توان به این آیه استناد کرد که شرح ظرافت های آن در بخش قبل گذشت:

ص: ۱۷۲

وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.
 (یوسف: ۲۳)

و آن زنی که یوسف در خانه او بود از یوسف خواست که خود را در اختیار او نهد و درها را محکم بست و به یوسف گفت: «بیا که برای تو آماده شده ام.» یوسف گفت: «پناه بر خدا! او پروردگار من است که جایگاه مرا نیکو قرار داده است. کاری که مرا بدان فرا می خوانی ستمکاری است و ستمکاران رستگار نمی شوند.»

۲. داستانی در قصه یوسف علیه السلام

گفته شد که داستان عبارت است از: «رویدادها به ترتیب واقعی و تاریخی خود.» نیز گفته شد که در داستان چهار عنصر رویداد، شخصیت، زمان و مکان بررسی می شود. اینک یکایک این عناصر را در قصه یوسف پی می گیریم.

الف) رویداد در قصه یوسف علیه السلام

الف) رویداد در قصه یوسف علیه السلام

گفتیم که رویدادها در قصص قرآنی به دو قسم رویدادهای عادی و اعجازین تقسیم می شوند. از این منظر، بیشتر رویدادهای قصه یوسف، رویدادهایی عادی اند. البته رویدادهای اعجازین هم می توان در این قصه یافت؛ مانند خبر دادن یوسف علیه السلام به تأویل رؤیایها که به تعلیم الهی صورت گرفته است.

ب) شخصیت در قصه یوسف علیه السلام

ب) شخصیت در قصه یوسف علیه السلام

زیر فصل ها

یک حضور الهی در قصه حضرت یوسف علیه السلام

دو سایر شخصیت ها

یک حضور الهی در قصه حضرت یوسف علیه السلام

یک حضور الهی در قصه حضرت یوسف علیه السلام

بیشترین حضور الهی در قصص قرآن را در قصه حضرت موسی علیه السلام می بینیم که به آن اشاره شد، ولی در قصه یوسف علیه السلام هم در مقیاسی کمتر، خداوند

متعال به عنوان یک کنش گر حضور دارد. برای مثال، هنگامی که برادران، یوسف را در چاه می اندازند، خداوند متعال با الهام به یوسف، به وی اطمینان می دهد که برادرانش را به این کارشان آگاه می کند.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابِهِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. (یوسف: ۱۵)

پس وقتی او را بردند و هم داستان شدند تا او را در نهانخانه چاه بگذارند [، چنین کردند]. و به او وحی کردیم که قطعاً آنان را از این کارشان در حالی که نمی دانند باخبر خواهی کرد.

و نیز در آیه ۵۶، خداوند متعال مکانت یافتن یوسف علیه السلام را، به خود نسبت می دهد:

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. (یوسف: ۵۶)

و بدین گونه یوسف را در سرزمین [مصر] قدرت دادیم، که در آن، هر جا که می خواست سکونت می کرد. هر که را بخواهیم به رحمت خود می رسانیم و اجر نیکوکاران را تباہ نمی سازیم.

همچنین در آیه ۷۶ خداوند متعال نقشه یوسف علیه السلام را برای نگه داشتن بنیامین، به الهام خود می داند.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ. (یوسف: ۷۶)

پس [یوسف] به [بازرسی] بارهای آنان، پیش از بار برادرش، پرداخت. آن گاه آن را از بار برادرش [بنیامین] درآورد. این گونه به یوسف

ص: ۱۷۴

شیوه آموختیم. [چرا که] او در آیین پادشاه نمی توانست برادرش را بازداشت کند، مگر اینکه خدا بخواهد [و چنین راهی به او بنماید]. درجات کسانی را که بخواهیم بالا می بریم و فوق هر صاحب دانشی دانشوری است.

دو سایر شخصیت ها

دو سایر شخصیت ها

در قصه یوسف علیه السلام، تنوع شخصیت ها جلوه ای زیبا به این قصه بخشیده است. یوسف به عنوان شخصیت اصلی در مرکز این قصه حضور دارد. او نمونه بشری زیباروست که همه را مفتون خود می کند و با وجود تمام دام های نفسانی، به بالاترین درجه پاک می ماند.

یعقوب نمونه تمام عیار بردباری است. او پدری هجران کشیده است که چهل سال در فراق فرزندش می‌گرید و هیچ‌گاه فرزند عزیزش را از یاد نمی‌برد.

زن عزیز مصر، نمونه زنی هوسران است که در راه رسیدن به هدف خود، گستاخانه عمل می‌کند.

برادران یوسف، نمونه شخصیت‌های حسودی هستند که حاضر می‌شوند برادرشان را در چاه بیندازند و پدر پیرشان را به هجران او دچار کنند.

۳. طرح در قصه یوسف علیه السلام

اشاره

۳. طرح در قصه یوسف علیه السلام

طرح را «چگونگی بیان یک روایت» یا به تعبیر دیگر «گونه و چینش روایت رویدادها» تعریف کردیم.

در بحث طرح، هماهنگی با بحث داستان، از چهار عنصر اساسی سخن به میان می‌آید: ۱. رویداد؛ ۲. شخصیت؛ ۳. زمان؛ ۴. مکان.

ص: ۱۷۵

پیش از ورود به این چهار محور بحث، نگاهی به چگونگی «آغاز این قصه خالی از لطف نیست.

آغاز قصه

آغاز قصه

در قصه یوسف علیه السلام، داستان از مدت‌ها قبل آغاز شده است (آنجا که جوانه حسد در دل برادران سر برمی‌آورد)، ولی طرح، از رؤیای یوسف آغاز می‌شود که به نوعی خلاصه همه قصه است: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ؛ چون یوسف به پدرش گفت: «ای پدر! من در خواب یازده ستاره با خورشید و ماه دیدم که برای من در حال سجده اند.» (یوسف: ۴)

و با تأویل رؤیا به پایان می‌رسد:

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ دَخَلُوا مُضِرًّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِّنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. (یوسف: ۱۰۰)

و چون نزد یوسف رفتند، پدر و مادرش را نزد خود جای داد و گفت: «داخل مصر شوید که اگر خدا بخواهد در امان خواهید بود.» و پدر و مادر خویش را بر تخت نشانند و همگی سجده کنان به رو درافتادند، گفت: «پدر جان! این تعبیر رؤیای پیشین من است که پروردگارم آن را محقق کرد و به من نیکی کرد که از زندان بیرونم آورد و شما را پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد از آن بیابان (به

ص: ۱۷۶

اینجا) آورد که پروردگارم درباره آنچه اراده کند، دقیق است. آری، او دانای حکیم است.»

جالب اینکه رؤیا یکی از تم های اصلی این قصه است؛ چرا که قرآن کریم یکی از نشانه های نبوت حضرت یوسف را توانایی تعبیر رؤیا می داند:

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ. (یوسف: ۱۰۱)

پروردگارا این سلطنت را به من دادی، و تعبیر حوادث رؤیا به من آموختی، تویی خالق آسمان ها و زمین! تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا مسلمان بمیران و قرین شایستگانم بفرما.

پس از این رؤیا، گفت و گوی برادران درباره چگونگی سر به نیست کردن یوسف آمده است:

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعِيدِهِ قَوْمًا صِ الْحَيْنَ قَالَ قَاتِلْ لَهُمْ كَيْفَ تَكُونُونَ فِي الْقُوَّةِ فِي عِيَابِهِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ. (یوسف: ۱۰۸)

آن دم که گفتند: «یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما که دسته ای نیرومندیم، محبوب ترند، که پدر ما در ضلالتی آشکار است یوسف را بکشید یا به سرزمینی دور بپندازیدش که علاقه پدرتان خاص شما شود، و پس از آن مردمی شایسته شوید.» یکی از ایشان گفت: «یوسف را مکشید؛ اگر کاری می کنید او را به قعر چاه افکنید که بعضی مسافران او را بگیرند.»

ص: ۱۷۷

با همین چند خط گفت و گو، شخصیت های اصلی داستان (یوسف و برادران) و موضوع محوری داستان معرفی می شوند.

پس از این مقدمه، به سراغ چهار عنصری می رویم که در طرح مطرح می شوند:

الف) شیوه ارائه رویداد به وسیله طرح در قصه یوسف علیه السلام

الف) شیوه ارائه رویداد به وسیله طرح در قصه یوسف علیه السلام

گفته شد که شیوه ارائه رویداد، ذیل سه عنوان مطرح می شود: ۱. نظم؛ ۲. سرعت روایی؛ ۳. تکرار.

قصه یوسف علیه السلام با «نظم» طبیعی پیش می رود؛ بدون هیچ گونه رفتن به گذشته یا آینده. همچنین هیچ گونه «تکراری» ندارد؛ چنان که رویدادهای این قصه فقط یک بار در سوره یوسف علیه السلام آمده و در هیچ کجای قرآن تکرار نشده است.

از نظر «سرعت روایی»، گفته شد که قصه گو برای ارائه داستان خود، ابزارهایی دارد که عبارت بودند از: ۱. صحنه؛ ۲. تلخیص؛ ۳. حذف؛ ۴. توصیف.

به روش معمول قصه های قرآن، در قصه یوسف علیه السلام نیز بیشترین استفاده از «صحنه» شده و از میان عناصر صحنه، بیش از همه «گفت و گو» مورد توجه است؛ به گونه ای که آغاز قصه حضرت یوسف علیه السلام با صحنه و گفت و گو است: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» [یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت: «ای پدر، من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم [آنها] برای من سجده می کنند». (یوسف: ۴)

بیش از هشتاد درصد حجم این قصه به گفت و گو اختصاص دارد.

عنصر دیگری که در قصه یوسف علیه السلام بسیار به کار رفته، «حذف» است. این حذف ها به ریتم مناسب قصه کمک فراوانی کرده است و البته در تمام

ص: ۱۷۸

موارد حذف، ماجرای حذف شده را شواهدی به خوبی نشان می دهد. برای نمونه، به حذفی که بین آیه ۴۵ و آیه ۴۶ اتفاق افتاده است می توان توجه کرد:

وَقَالَ لِلَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَدَكَرَ بَعْدَ أُمَّهُ أَنَا أَبْتُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسَلُونِ يُوسُفَ أَيُّهَا الصَّادِقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عَجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ. (یوسف: ۴۵ و ۴۶)

آن کس از آن دو تن که نجات یافته بود و پس از مدتی به خاطر آورد، گفت: «من از تعبیر آن خبرتان می دهم، مرا بفرستید. ای یوسف راستگویی! درباره هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر، آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده به ما نظر بده، تا شاید نزد کسان بازگردم و آنها [حقیقت را] بدانند».

در این قصه از عنصر «تلخیص» کمتر استفاده شده است. از محدود موارد استفاده از این عنصر می توان این مثال را آورد: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»؛ و چون به رشد رسید، حکمت و علمی به او دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم». (یوسف: ۲۲)

که چندین سال دوران رشد یوسف را در یک جمله خلاصه می کند.

ب) چگونگی ارائه شخصیت از طریق طرح در قصه یوسف علیه السلام

ب) چگونگی ارائه شخصیت از طریق طرح در قصه یوسف علیه السلام

در بحث شخصیت در طرح، دو نکته را باید یادآوری کنیم:

شخصیت‌ها بیشتر به طور غیرمستقیم ارائه می‌شوند. برای نمونه، مخاطب، روحیات برادران یوسف را از طریق گفتار ایشان می‌شناسد. همان‌طور که نهایت زیبایی یوسف را نه از طریق توصیف مستقیم، بلکه از طریق واکنش‌های دیگر شخصیت‌ها درمی‌یابد.

ص: ۱۷۹

البته در کنار این توصیف‌های غیرمستقیم، به ندرت شخصیت به صورت مستقیم توصیف می‌شود؛ مانند:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ □ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ. (یوسف: ۲۴)

و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد، و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کرد. چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود.

که خداوند متعال یوسف علیه السلام را به عنوان عبد مخلص یاد می‌کند.

نام بردن از شخصیت‌ها: یکی از ویژگی‌های قصص قرآن، آن است که به ندرت نام شخصیتی را می‌آورد و این کار دلایل متعددی دارد. در قصه یوسف از میان شخصیت‌های متعدد، تنها از یوسف و یعقوب به نام یاد شده و بیشتر وصف جای نام اشخاص را گرفته است.

قرآن به جای نام زلیخا او را با این وصف یاد می‌کند: «وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا»؛ چرا که این وصف علامه بر اشاره به شخص، علت ماجرا را نیز توضیح می‌دهد.

ج) چگونگی ارائه مکان از طریق طرح در قصه یوسف علیه السلام

ج) چگونگی ارائه مکان از طریق طرح در قصه یوسف علیه السلام

قصه یوسف از معدود قصه‌هایی است که مکان وقوع حوادث را بیان می‌کند.

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا... (یوسف: ۲۱)

آن کس از مردم مصر که وی را خریده بود، به زن خود گفت: «منزلت وی را گرامی بدار، شاید ما را سود دهد یا به

در این آیه نام مصر ذکر شده است؛ چرا که لازمه تبیین ابعاد داستان بنی اسرائیل، چگونگی آمدنشان به این سرزمین و بعدها چگونگی خارج شدنشان از این سرزمین با هدایت موسی علیه السلام، به ذکر و مشخص کردن مکان بستگی داشته است.

د) چگونگی ارائه زمان از طریق طرح در قصه یوسف علیه السلام

د) چگونگی ارائه زمان از طریق طرح در قصه یوسف علیه السلام

همچنان که رویه قرآن کریم در سایر قصه هاست، از دوره تاریخی که یوسف در آن می زیسته، ذکری نشده است، ولی زمان به معنای قطعه هایی از زمان که رویداد در آن اتفاق افتاده (زمان رویداد)، در جای جای این قصه آمده است.

۴. معانی در قصه یوسف

۴. معانی در قصه یوسف

در قصه یوسف درون مایه های متعددی می توان استنباط کرد، ولی اصلی ترین درون مایه آن است که «خواست و اراده الهی در تمام امور غلبه دارد.» در آیه ۲۱ به این موضوع اشاره شده است:

سَالِ الذِّی اسْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَا رَأَتْهُ اَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ اَنْ يَنْفَعَنَا اَوْ نَتَّخِذَهُ وَاٰمَنًا وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَاْوِيْلِ الْاَحَادِيْثِ وَاللّٰهُ غَالِبٌ عَلٰى اَمْرِهِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ. (یوسف: ۲۱)

در قصه یوسف، برادران او می خواهند یوسف را از جلوی دیدگان یعقوب علیه السلام دور کنند. ولی خود از چشم پدر می افتند. آنها یوسف را در چاه می اندازند، ولی خداوند متعال او را عزیز مصر می کند.

خلاصه آنکه «کسی که در عبودیت خداوند متعال بکوشد، خداوند متعال، خود متکفل او می شود.» یوسف در تمام مراحل زندگی و در آزمایش های

دشوار، چه در خانه عزیز مصر و چه در زندان نمی لغزد و در مقابل وسوسه های شیطان، خدا را یاد می کند. خداوند متعال نیز او را حفظ می کند و از چاه به چاه و از ذلت به عزت می رساند. در مقابل، در این قصه کسی که از عبودیت خدا سر بر می تابد و در مقابل خداوند متعال معصیت می کند، عزتش به ذلت تبدیل می شود.

۵. مبانی در قصه یوسف علیه السلام

مبانی را «پیش فرض های مؤلف برای ساخت جهانی داستانی» تعریف کردیم و به برخی مبانی قصه های قرآنی اشاره شد. مبانی قصه یوسف، جدا از مبانی عمومی قصه های قرآنی نیست. به برخی از مبانی این قصه اشاره می شود:

امر و خواست الهی در جهان جاری و ساری است: در قصه یوسف، خداوند متعال همه کاره جهان داستانی است. «والله غالب علی امره»؛ یعنی هیچ یک از شخصیت ها برخلاف خواست خدا نمی توانند چیزی را تغییر دهند و به سرانجام برسانند. پس این امر خداوند متعال است که در جهان داستانی قصه یوسف به پیش می رود و نه آنچه دیگران می خواهند.

خداوند متعال برای هدایت انسان ها اشخاصی را می فرستد: از دیگر مبانی قصه یوسف، نبوت است؛ اینکه خداوند متعال انسانی را (یوسف) برای هدایت امتی می فرستد تا آنان را به توحید دعوت کند.

خداوند، جهان را عادلانه اداره می کند: در جهان قصه یوسف، عدل الهی را در جریان می بینیم؛ نه نیکوکاری بدون پاداش می ماند و نه گنهکاری بدون مجازات.

انسان در مقابل امر الهی مکلف است: انسان در مقابل خداوند متعال، مأمور به انجام دادن اموری است که در صورت عمل به تکلیف، پاداش

ص: ۱۸۲

می گیرد و در صورت تخلف مجازات می شود. یوسف به این تکلیف عمل می کند و برادران از این تکلیف تخلف می کنند.

انسان مختار است: انسان مختار است و به واسطه اراده خود می تواند خداوند متعال را اطاعت یا نافرمانی کند.

آنچه گفته شد، برخی از مبانی این قصه است، ولی مبانی به این موارد منحصر نیست.

ص: ۱۸۳

جمع بندی و خلاصه مطالب

اشاره

جمع بندی و خلاصه مطالب

روایت در اصطلاح روایت شناسی عبارت است از: «نقل رویداد یا رویدادها از هر طریق بیانی.» این «نقل کردن» به صورت شفاهی، کتبی، بازی کردن، اشاره ای یا تصویری است؛ اعم از اینکه این ماجراها واقعی باشد یا ساختگی و خیالی. با این وصف، روایت طیف بسیار گسترده ای را شامل می شود، مانند: تاریخ، گزارش خبری، قصه، حکایت، رمان، داستان کوتاه،

فیلم، تئاتر و مانند آن. در این صورت، قصص قرآنی هم نوعی «روایت» به شمار می روند.

هر روایت یک نوع ارتباط انسانی است؛ یعنی شخصی برای مخاطبی پیامی می فرستد. به این دلیل، هر روایت ارکان یک ارتباط را دارد که عبارت است از: ۱. فرستنده؛ ۲. پیام؛ ۳. گیرنده. در یک روایت، قصه گو، فرستنده؛ قصه، پیام؛ و مخاطب قصه، گیرنده خواهد بود.

«متن روایت شده» (قصه)، سطوحی دارد:

ص: ۱۸۴

سبک: سبک اولین سطحی است که مخاطب با آن روبه رو می شود. سبک در این اصطلاح به معنای «عناصر بیانی و محسوس یک متن روایت شده است.» در قصه مکتوب، واژگان و در فیلم، تصویر و صدا، عناصر سبکی را تشکیل می دهند.

طرح و داستان: مخاطب پس از دریافت سبک، از طریق آن به ماجراهایی پی می برد؛ یعنی قصه گو به وسیله واژگان (سبک) قصه ای (ماجرایی) را بیان می کند. تا اینجا همه روایت شناسان هم عقیده هستند، ولی اولین بار شکل گرایان روس، همین سطح ماجراها را به دو سطح داستان و طرح تقسیم کردند. در اصطلاح ایشان، داستان «شرح ساده رویدادهاست، آنچه آنچنان که در واقع رخ داده است» و طرح «چگونگی ارائه داستان توسط روایت گر است».

معانی: روایت گر، رخدادهایی را نقل می کند، ولی این رخدادهای به گونه ای انتخاب و سامان داده می شوند که معانی خاص را به مخاطب منتقل کنند. به این معانی، «درون مایه» یا «تم» نیز می گویند. یک قصه به طور معمول یک درون مایه اصلی و چند درون مایه فرعی دارد.

مبانی: مبانی را می توان «پیش فرض های هستی شناختی و ایدئولوژیک اثر» تعریف کرد. مخاطب در مرحله اول با سبک اثر روبه رو می شود؛ از طریق سبک، طرح؛ و از طریق طرح، داستان را استنباط می کند. سپس با توجه به سبک و طرح و داستان، معانی و درون مایه اثر را در می یابد و با توجه به تمام این سطوح، مبانی را می تواند استنباط کند.

با توجه به اینکه قصص قرآنی ذیل متن روایت شده می گنجد، آیا سطوح نام برده برای متن روایت شده را در قصه های قرآنی نیز می توان

ص: ۱۸۵

ترسیم کرد؟ اگر هست، این سطوح در قصه های قرآنی چه ویژگی هایی پیدا کرده است؟ با توجه به این پرسش کانونی، در این پژوهش، یک به یک سطوح قصه های قرآنی برشمرده و ویژگی هر یک بیان شد که جمع بندی از این قرار است:

۱. سبک در قصه های قرآن

۱. سبک در قصه های قرآن

سبک در قصه های قرآنی به معنای «واژه ها و چگونگی به کارگیری آنهاست». می دانیم که قرآن معجزه بزرگ رسول گرامی اسلام است و پژوهش گران قرآنی در تبیین وجوه اعجازی قرآن، بیشتر به جنبه های سبکی آن توجه کرده اند. از سوی دیگر، عمده مباحثی که در باب جنبه های سبکی قرآن مطرح شده، درباره قصه های قرآنی نیز مصداق دارد. از این رو، شرح و بیان جنبه های سبکی قصه های قرآنی، پژوهشی مستقل می طلبد. به این دلیل، در این پژوهش فقط به سه مورد اشاره شده است: ۱.

۲؛

۳؛

۲. داستان در قصه های قرآن

اشاره

۲. داستان در قصه های قرآن

معمولاً چهار عنصر اساسی را برای داستان برمی شمردند: رویداد؛ شخصیت؛ زمان؛ مکان.

الف) رویداد در قصه های قرآن

الف) رویداد در قصه های قرآن

دو نوع رویداد در قصه های قرآنی وجود دارد که عبارتند از:

رویدادهای عادی: بسیاری از رویدادهایی که در قصه های قرآنی آمده، رویدادهای عادی است که در هر قصه ممکن است رخ دهد؛ مانند بیشتر

ص: ۱۸۶

رویدادهای قصه یوسف، جریان بزرگ شدن حضرت موسی در مصر، ارتکابش به قتل و فرار به مدین، ازدواج با یکی از دختران شعیب؛ و نیز مانند رفتاری که اقوام مختلف با پیامبران داشته اند؛ از جمله کفر، تکذیب و آزار دادن آنها.

رویدادهای غیرعادی (اعجازین): برخی رویدادها در قصه های قرآنی از صورت عادی خارج است، مانند تبدیل شدن عصای موسی به اژدها، تبدیل شدن آتش به گلستان برای ابراهیم علیه السلام، سخن گفتن هدهد و مورچه با سلیمان، به خواب رفتن اصحاب کهف به مدت ۳۰۹ سال، تولد عیسی علیه السلام بدون پدر، سخن گفتن عیسی علیه السلام در گهواره و مانند آن.

ب) شخصیت در قصه های قرآن

ب) شخصیت در قصه های قرآن

یکی از ویژگی ها و برجستگی های قصه های قرآنی، حضور گروه های مختلف شخصیت در این قصه هاست که به اجمال مرور می شود:

خداوند متعال (جل جلاله): شکی نیست که راوی قصه های قرآنی خداوند متعال است، ولی خداوند متعال به عنوان کنش گر هم در داستان حضور دارد که در جای جای قصص قرآنی مشاهده می شود.

دیگر شخصیت ها: دیگر شخصیت های قصه های قرآنی عبارتند از: انسان (پیامبران الهی، طاغوت ها، سایر مردم، اقوام، زنان)، ملایک، جن و حیوانات. در متن پژوهش به هر یک به اجمال پرداخته شده است.

ج) زمان در قصه های قرآن

ج) زمان در قصه های قرآن

از جهت روایت شناسی سه نوع روایت در قرآن تشخیص داده اند: ۱. حوادثی که در گذشته رخ داده؛ ۲. حوادثی که هم زمان با نزول وحی رخ می دهد و

ص: ۱۸۷

قرآن آن را گزارش می کند؛ ۳. حوادثی که قرآن پیشگویی می کند که در آینده رخ خواهد داد (مانند غلبه رم بر ایران).

از این سه گونه روایت، تنها گونه اول را خداوند متعال در قرآن قصه نامیده و از این جهت مدار بحث و گفت و گوی این پژوهش همین نوع اخیر است.

د) مکان در قصه های قرآن

د) مکان در قصه های قرآن

مکان وقوع قصص قرآنی بیشتر در خاورمیانه است؛ چرا که زیست گاه پیامبران الهی که گزارش آن در قرآن آمده، این منطقه بوده است. اینکه قرآن کریم چقدر به محل دقیق وقوع حوادث اشاره می کند، در بحث طرح خواهد آمد.

۳. طرح در قصه های قرآن

اشاره

۳. طرح در قصه های قرآن

طرح: «آن سازمان دهی است که نویسنده برمی‌گزیند تا از طریق آن، داستان را ارائه دهد». بنابراین، همان‌طور که در داستان درباره عناصر چهارگانه (رویداد، اشخاص، زمان و مکان) بحث کردیم، باید بحث کرد که چگونه این عناصر از طریق طرح، ارائه می‌شوند.

الف) چگونگی ارائه رویدادها از طریق طرح

الف) چگونگی ارائه رویدادها از طریق طرح

یک نظم در قصه‌های قرآن: در بسیاری از قصه‌های قرآنی سیر حوادث نظم طبیعی خود را دارد، ولی گاهی داستان از میانه رویدادها آغاز می‌شود. سپس با بازگشت به گذشته، ابتدای داستان را روایت می‌کند.

دو سرعت روایی در قصه‌های قرآن: در صورتی که سرعت روایت در طرح را با سرعت رویدادها در داستان بسنجیم، چهار قسم را می‌توان صورت بندی کرد. از این چهار عنصر در سرعت روایت، می‌توان به عنوان

ص: ۱۸۸

ابزارهای روایت هم یاد کرد: صحنه، تلخیص، توصیف و حذف. از میان چهار عنصر روایی قصه‌های قرآنی، صحنه بیشتر از تلخیص و توصیف به کار رفته است. از دو ابزار صحنه، یعنی عمل و گفت و گو، از گفت و گو به صورت حداکثری استفاده شده است؛ به طوری که می‌توان گفت یکی از ویژگی‌های قصه‌های قرآنی، استفاده حداکثری از صحنه و گفت و گو است.

از دیگر ویژگی‌های قصه‌های قرآنی، استفاده فراوان از حذف است، به گونه‌ای که مخاطب، پرشی در جریان رویدادهای داستان حس می‌کند، ولی نوعاً این حذف‌ها با قرینه‌هایی صورت گرفته و همگی با حکمتی خاص همراه بوده است. استفاده زیاد از عنصر حذف در این قصه‌ها، سبب شده است موارد زاید یا قسمت‌هایی از داستان که با توجه به اهداف قصه، نقل آنها ضروری نبوده، از پیکره داستان جدا گردد و داستان با ریتم شتابان و مناسب نقل شود.

سه تکرار در قصه‌های قرآن: تکرار یکی از پدیده‌های بسیار چشمگیر در طرح قصه‌های قرآنی است. گروهی این تکرارها را محل اشکال و گفت و گو قرار می‌دهند. ذکر دو نکته درباره این تکرارها لازم است:

اول یکی از اهداف اساسی این قصه‌ها تسکین آلامی بوده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر اثر تکذیب مردم تحمل می‌کرد و خداوند متعال از طریق این قصه‌ها ایشان را به صبر و بردباری دعوت فرموده است. بر این اساس، برخی از فرازهای این قصه‌ها به طور مکرر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خوانده می‌شده است، تا هر بار تسکین جدیدی باشد.

دوم تکرار در قرآن به معنای تکرار طابق النعل بالنعل یک رویداد نیست، بلکه هر بار، نکته جدیدی افزوده می‌شود تا تصویر ی کامل تر از آن رویداد به دست آید.

ص: ۱۸۹

ب) چگونگی ارائه شخصیت از طریق طرح در قصه های قرآن

ب) چگونگی ارائه شخصیت از طریق طرح در قصه های قرآن

به دو شیوه می توان شخصیت ها را ارائه داد: مستقیم و غیرمستقیم. در شیوه مستقیم، به طور مستقیم شخصیت های قصه توصیف و به خواننده معرفی می شوند، ولی در شیوه غیرمستقیم، شخصیت ها در جریان رویدادها از طریق کنش و گفت و گو معرفی می شوند. در قرآن کریم، شیوه غیرمستقیم بیشتر استفاده شده است؛ به این صورت که بیشتر شخصیت ها از طریق کنش ها و گفتار بازنمایی می شوند.

ج) چگونگی ارائه زمان توسط طرح قصه های قرآن

ج) چگونگی ارائه زمان توسط طرح قصه های قرآن

در قصه های قرآنی به دوره تاریخی وقوع رخدادها اشاره ای نشده است، اما درباره زمان داستانی یا زمانی که داستان در آن واقع می شود، در جایی که تصریح به آن کارکرد خاص داشته باشد، ذکر می شود.

د) چگونگی ارائه مکان از طریق طرح در قصه های قرآن

د) چگونگی ارائه مکان از طریق طرح در قصه های قرآن

قصه های قرآنی مطابق اسلوب خاص خود، فقط در مواردی به جغرافیای وقوع قصه اشاره می کند که ذکر مکان در سایر مؤلفه های قصه، چون شخصیت پردازی رویدادها و ساخت درون مایه، نقش داشته باشد.

۴. معانی (درون مایه ها) در قصه های قرآن

۴. معانی (درون مایه ها) در قصه های قرآن

در تحلیل قصه های قرآنی، درون مایه های متنوعی وجود دارد، ولی بعضی از آنها اصلی تر و برجسته تر هستند، مانند:

توحید، ایمان به معاد، توجه به دشمنی شیطان، تقابل ایمان و کفر، تصدیق بشارت ها و بیم ها، مبارزه با فساد اجتماعی، سنن حاکم بر تاریخ.

ص: ۱۹۰

۵. مبانی در قصه های قرآن

اشاره

آخرین بحث در این پژوهش، بحث مبانی قصه های قرآنی است. در تعریف مبانی گفته شد: «پیش فرض هایی است که مؤلف برای ساخت جهان داستانی خود، در نظر می گیرد.» در این پژوهش، مروری کوتاه به مبانی هستی شناختی، انسان شناختی و ایدئولوژیک این قصه ها شده است.

اهمیت و دست آورد نظریه سطوح متن

اهمیت و دست آورد نظریه سطوح متن

نکته درخور توجه درباره «نظریه سطوح متن»، آن است که بیشتر کسانی که درباره قصه های قرآنی، مطلب نوشته اند، گویا به این نظریه توجه نداشته اند. از این رو، در بحث درباره ویژگی ها و عناصر قصه های قرآنی نتوانسته اند این ویژگی ها را به درستی برشمارند.

برای مثال، به دلیل تفکیک نکردن دو سطح طرح و داستان، تمام ویژگی های این دو سطح را با هم ذکر کرده اند. همچنین به دلیل تفکیک نکردن مباحث سبکی از دیگر مباحث، ظرایف بی شمار در این سطح به خوبی شناخته نشده و به طور منسجم مطرح نگردیده است. البته در باب «معانی» و درون مایه های قصه های قرآنی، کمابیش کار شده، ولی در مقابل، به دلیل نبود شناخت و طرح نشدن سطحی به نام «مبانی»، کمتر کسی به این سطح توجه کرده است.

از دیگر پی آمدهای تفکیک نکردن سطوح متن در قصه های قرآنی، ابهام در این مسئله است که آیا ما در زمینه داستان گویی و روایت گری می توانیم از قصه های قرآنی پیروی کنیم یا نه؟

ص: ۱۹۱

برخی با این استدلال که این قصه ها، «داستان» نیستند، به این پرسش پاسخ منفی داده اند، ولی بیشتر صاحب نظران این قصه ها را نوعی داستان دانسته و مدعی شده اند که می توان از آنها پیروی کرد. البته بسیاری، الگوگیری از عناصر فرمی را منظور کرده اند و حال آنکه الگوگیری از چگونگی قصه گویی قرآن (در عناصر فرمی) در عمل چندان امکان پذیر نیست؛ چرا که نوع قصه گویی قرآن ویژه خود قرآن است و در برخی از ویژگی ها امکان تقلید نیست؛ زیرا قصه های قرآنی معجزه اند و دست بشری از این هوس کوتاه است. به علاوه بر فرض که از برخی از این ویژگی های صورتی پیروی کنیم، چه حاصل خواهد شد؟ آیا با پیروی از نوع «گفت و گو» در قصه های قرآنی، می توان قصه و داستان دینی ساخت؟ آیا اگر به فرض محال نویسنده بتواند چون قصه یوسف علیه السلام (فقط از جهت فرم) قصه ای بنویسد، قصه او دینی است؟ آیا اگر در قصه و داستانی بشری کسی توانست برخی از ویژگی های سبکی قصه های قرآنی را به طور ناقص تقلید کند، نسبت به دیگران قصه ای دینی تر ساخته است؟ البته که چنین نیست.

به نظر می رسد با توجه به نظریه سطوح متن و اینکه اشاره شد هویت یک متن به ژرف ساخت آن (مبانی) است، می توان به

این پرسش چنین پاسخ داد که چون آنچه هویت یک روایت را می‌سازد، «مبانی» است، اگر بخواهیم در قصه نویسی و روایتگری از قرآن پیروی کنیم، باید به زیرین‌ترین لایه، یعنی «مبانی» بپردازیم. در واقع، قصه‌ای از قرآن پیروی کرده است که در مبانی (ژرف ساخت) از این قصه‌ها پیروی کند، در غیر این صورت، الگوبرداری از سطوح رویین (سبک، طرح، داستان) لزوماً به دینی تر شدن قصه کمک نمی‌کند.

ص: ۱۹۲

ص: ۱۹۳

کتاب نامه

اشاره

کتاب نامه

زیر فصل‌ها

الف) کتاب‌ها

ب) مقاله‌ها

الف) کتاب‌ها

الف) کتاب‌ها

□ قرآن کریم.

آریانپور، عباس، فرهنگ دانشگاهی انگلیسی فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۴.

ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، (جلد ۲)، لبنان، دارالاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق.

اخوت، احمد، دستور زبان داستان، تهران، فردا، ۱۳۷۱.

اسابگر، آرتور، روایت در فرهنگ عامیانه، ترجمه: محمدرضا لیراوی، تهران، سروش، ۱۳۸۰.

اسکولز، رابرت، درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه: فرزانه طاهی، تهران، آگه، ۱۳۸۳.

ایرانی، ناصر، داستان: تعاریف، ابزارها و عناصر، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۶۴.

البدوی، جمال شاکر، فن السناریو فی آلقصص القرآن، اول، الدار الصفحات، دمشق، ۲۰۰۷م.

ص: ۱۹۴

بستانی فواد افرام، فرهنگ اجدی، ترجمه: مهیار رضا، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

بستانی، محمود، اسلام و هنر، ترجمه: حسن صابری، مشهد، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.

بلخی (مولوی)، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، (جلد ۱)، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

بوردول، دیوید، روایت در فیلم داستانی، ترجمه: علاءالدین طباطبایی، تهران، فارابی، ۱۳۸۵.

بوردول، دیوید، هنر سینما، ترجمه: فتاح محمدی، تهران، مرکز، ۱۳۷۷.

پراپ، ولادیمیر، ریخت شناسی قصه های پریان، ترجمه: فریدون بدره ای، توس، ۱۳۸۶.

پروینی، خلیل، تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان های قرآن، تهران، فرهنگ گستر، چاپ اول، ۱۳۷۹.

پورخالقی، مه دخت، فرهنگ قصه های پیامبران، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.

تودوروف، تزوتان، بوطیقای ساختارگرا، ترجمه: محمد نبوی، تهران، آگاه، ۱۳۷۷.

تولان، مایکل جی، درآمدی نقادانه زبان شناختی بر روایت، ترجمه: ابوالفضل حرّی، تهران، بنیاد سینمایی فارابی، ۱۳۸۳.

چتمن، سیمور، داستان و گفتمان، ترجمه: راضیه سادات میرخندان، مرکز پژوهش های اسلامی صداوسیما، قم، ۱۳۹۰.

حسینی، سید ابوالقاسم، مبانی هنری قصه های قرآن، قم، طه، چاپ سوم، ۱۳۷۹.

ص: ۱۹۵

حسینی، محمد، ریختشناسی قصه های قرآن: بازخوانش دوازده قصه قرآنی. تهران، ققنوس، ۱۳۸۲.

حطیفی، یوسف، ملامح السرد القرآنی، دمشق، اتحاد الكتاب العرب، چاپ اول، ۲۰۰۹م.

حق شناس، علی محمد، فرهنگ هزاره، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱.

حکیم، سیدمحمدباقر، القصص القرآنی، تهران، مرکز العالمی للعلوم الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه. ق.

حییم، سلیمان، فرهنگ حییم، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۶۸.

الخطيب، عبدالكريم، القصص القران في منظوقه و مفهومه، اول، دار المعرفه، لبنان، ۱۳۹۵.

خليل زايد، فهد، اسرار القصة القرآنيه، اردن، دار يافا العلميه للنشر، چاپ اول، ۲۰۰۹ م.

راغب اصفهاني، حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، قم، دفتر نشر نويد اسلام، ۱۳۸۷.

ريمون، كنان، شلموئيت روايت داستاني، بوطيقاي معاصر، مترجم: ابوالفضل حري، تهران، نيلوفر، ۱۳۸۷.

سبحاني، جعفر، القصص القرآنيه، اول، موسسه الامام الصادق، قم، ۱۴۲۷.

سبحاني، جعفر، منشور جاويد قرآن (ج ۱)، قم، توحيد.

سيد قطب، محمد، التصوير الفني في القرآن، قم، دارالاضواء، چاپ اول، ۱۳۶۳.

شديد، محمد، منهج القصه في القرآن، عربستان، عكاظ، ۱۹۸۴ م.

شريف الرضي، محمد بن حسين، نهج البلاغه، تهران، شركت انتشارات علمي و فرهنگي، ۱۳۸۴.

ص: ۱۹۶

شريفاني، محمد، تحليل قصص رويكردي تحليلي بر قصص قران كريم، اول، مهر اميرالمومنين، قم، ۱۳۸۲.

طباطبائي، سيد، حيدر، بطن قرآن از ديدگاه شيعه و اهل سنت، اول، مركز جهاني علوم اسلامي، ۱۳۸۵.

طباطبائي، محمدحسين، الميزان في تفسير القرآن، (جلد ۷ و ۱۱)، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ . ق.

طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان (جلد ۵)، قم، فراهاني، ۱۳۶۰.

عبدربه، عبدالحافظ، بحوث في القصص القرآني، بيروت، دارالكتاب اللبناني، ۱۹۷۲ م.

غلامرضايي، علي اصغر، درآمدي بر ساختار روايت قصه هاي قرآن، چاپ اول، دانشكده صدا و سيما جمهوري اسلامي، تهران، ۱۳۹۰.

فالم الربيعي، القصص القرآني رويه فنيه، بيروت، الدار الثقافيه للنشر، ۱۴۲۲ هـ . ق، ۲۰۰۲ م.

فروردين، عزيزه، زيباشناسي هنري در داستان هاي قرآن، چاپ اول، قم، مركز پژوهش هاي اسلامي صدا و سيما، ۱۳۸۳.

فريز جزّار، مأمون، خصائص القصه الاسلاميه، جده سعوديّه، الدار المناره للنشر، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ . ق.

فیومی، المصباح المنیر (جلد ۲)، قم، دارالهجره، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ه. ق.

قنادی، صالح، آشنایی با معارف: تفسیر موضوعی: قصه های قرآن، قم، سازمان حوزه ها و مدارس علمیه خارج از کشور، چاپ اول، ۱۳۸۵.

الکولز، محمد کریم، سبک شناسی اعجاز بلاغی قرآن، ترجمه سید حسین سیدی، اول، سخن، تهران، ۱۳۸۶.

ص: ۱۹۷

لوته، یاکوب. مقدمه ای بر روایت در ادبیات و سینما، ترجمه: امید نیک فرجام، تهران: انتشارات مینوی خرد، ۱۳۸۶.

مارتین، والاس، نظریه های روایت، ترجمه: محمد شهباء، تهران، هرمس، چاپ اول، ۱۳۸۲.

محدثی، جواد، هنر دینی، قم، بوستان کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۸۶.

المحص، عبدالجواد محمد، ادب القصه فی القرآن الکریم، اسکندریه، دارالمصریه، چاپ اول، ۲۰۰۰م.

معرفت، محمد هادی. قصه در قرآن، ترجمه: حسن خرقانی، قم، موسسه فرهنگی تمهید، ۱۳۸۷.

مک کی، رابرت، داستان، ترجمه محمد گذرآبادی، تهران، هرمس، ۱۳۸۷.

مکوئلان، مارتین، گزیده مقالات روایت، ترجمه: فتاح محمدی. تهران، مینوی خرد، ۱۳۸۸.

مکاریک، ایرنا ریما، دانشنامه نظریه های ادبی معاصر، ترجمه: محمد نبوی؛ مهران مهاجر، آگه، چاپ دوم، ۱۳۸۵.

ملبویی، محمد تقی، تحلیلی نو از قصه های قرآن، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.

ملکیان، محمد باقر، علوم قران در تفسیر المیزان، اول، اسوه، قم، ۱۳۸۸.

مونتی، ادوار، تفصیل آیات القرآن الحکیم، دارالفکر، لبنان، ۲۰۰۳م.

نیشابوری، ابواسحاق، قصص الانبیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.

و گلر، کریستوفر، ساختار اسطوره ای در فیلم نامه، ترجمه: عباس اکبری، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۶.

یزدان پرست لاریجانی، محمد حمید، داستان پیامبران در تورات، تلمود،

ص: ۱۹۸

انجیل و قرآن و بازتاب آن در ادبیات فارسی، اطلاعات، تهران، ۱۳۸۰.

یوسف حطیفی، ملامح السرد القرآنی، اول، اتحاد الکتاب العرب، دمشق، ۲۰۰۹.

یوسف زاده، غلام رضا، درآمدی بر روایت دینی، در سینما و داستان، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، چاپ اول، ۱۳۹۰.

ب) مقاله ها

ب) مقاله ها

آبوت، پورتو، «بنیان های روایت»، فصل نامه هنر، شماره ۷۸.

اشرافی، عباس، «اهداف قصص قرآنی»، پژوهش های قرآنی، بهار و تابستان ۱۳۸۰، شماره ۲۵ و ۲۶.

اکبری بیرق، حسن و مریم اسدیان، «تحلیل ساختار روایی چند داستان کوتاه از نادر ابراهیمی»، فصل نامه رهپویه هنر، سال ۱۳۸۹، شماره ۱۳.

پورمحمدحسین، صادق، «نگاهی به ویژگی های ساختاری داستان های قرآن»، نشریه مشکوه،

حرّی، ابوالفضل، «احسن القصص رویکرد روایت شناختی به قصص قرآنی»، نامه ادبی، سال اول، شماره ۲.

حرّی، ابوالفضل، «سنخ شناسی و وجوه تمایز قصص قرآنی»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، زمستان ۱۳۸۸، شماره ۱۵.

حرّی، ابوالفضل، «مؤلفه های زمان و مکان در قصص قرآن»، ادب پژوهش، بهار و تابستان ۱۳۸۸، شماره ۷ و ۸.

خطیب، عبدالکریم، «زن در قصه های قرآن»، ترجمه: سید ابوالقاسم ژرفا، صحیفه مبین، بهار ۱۳۸۰، شماره ۵.

گیلمت، لوسی، «روایت شناسی ژرار ژنت»، خوانش، شماره ۱۰.

ص: ۱۹۹

مطلبی، ابوالحسن، «نقد کتاب قصص الحیوان فی القرآن بهجت احمد»، فرهنگ جهاد، سال پنجم، شماره اول.

معارف، مجید، «نگاهی به قصه و اهداف و ویژگی های آن در قرآن»، بصیرت، شماره ۱۹ و ۲۰.

نفیسی، زهرا، «هدف قرآن از بیان داستان ها»، بینات، تابستان ۱۳۸۳، شماره ۴۲.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مراومه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

